
مجلس شورای ملی
کتابخانه



بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

سپاس بی‌قیاس وثنای بی‌منتهی حضرت مبدع
حکیمی را جلت ارادته وعظمت قدرته که بحکم کنت
کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف
خود بخود از خود در خود تجلی نمود که ان تجلی وتعین
اول بنص حدیث کنت انا وعلیاً نوراً بین یدی الله
مطلع روح مطهر حضرت مصطفی ومرتضی علیهما
السلام بود چنانکه در حدیث اول ما خلق الله روحی
واول ما خلق الله نوری واول ما خلق الله العقل

واول ما خلق الله القلم بیان این اتحاد فرموده
علی سیدنا محمد صاحب المقام المحمود وسیدنا علی
حامل لواء الحمد وساقی الحوض المورود وآله واصحابه
واصحابه الاتقیاء صلوة مقرونة بالدوام والخلود
اما بعد چنین گوید بندهٔ فقیر حقیر خاک راه
درویشان ابن ابرهیم الملقب بدرویش برهان وفقه الله
لاحسن القول والعمل وعصمه من التعصب والجدل که
چون مطالعهٔ کتب کلام کردم وسخن بعضی در باب نبوة
وامامت گفته‌اند در نظر آوردم دیدم که هر حدیث
وآیه که در شان حضرت مرتضی علیه السلام آمده بعضی را
مخالفان غیر صحیح نام نهاده وبعضی را بر سبیل معارضه
جواب داده‌اند وچند حدیث را با بعد محتملات
برده وچندی را بر ادون معانی حمل کرده‌اند از انجمله
قاضی عضد در مواقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی

علیه السلم را نفی کرده گاهی بحسب استفسار و تقسیم دست
زده و گاهی با دخال کلمهٔ کل ببعض تمسک نموده است
چنانچه در مقدمه و باب اول و دوم گفته شود لا
جرم خواستم که از طریق مکابره و مباهته و رسم مجادله
و مقابله و مغالطه عدول جویم و از سر عدل و انصاف
سخن گویم معتمدا علی کلام رب العالمین که در کتب
علماء جمهور و معولا علی حدیث سید المرسلین که در
مصنفات فضلاء اعصار و دهور در فضائل
امیر المؤمنین علی علیه السلم مذکور و مسطور است
مثل المناقب که اخطب خطباء خوارزم ابو المؤید
احمد بن الموفق المکی ثم الخوارزمی جمع فرموده و کتاب
المناقب که ملک الحفاظ طراز المحدثین ابو بکر احمد بن
موسی بن مردویه روایة نموده و کتاب المناقب که ابو الحسن
علی بن المغازلی المالکی ترتیب داده و کتاب المسند

که احمد بن حنبل الشیبانی باسناد رسانیده و کتاب
حلیة الاولیاء و غیره که حافظ ابو نعیم روایة کرده و
کتاب فردوس الاخبار که افضل المحدثین شیرویه
ابن شهردار دیلمی تالیف کرده و کتاب وسیلة المتعبدین
که ابو حفص عمر بن خضر الموصلی جمع فرموده و کتاب کفایة
الطالب که ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی
از دارقطنی روایة کرده و کتاب نزل السایرین که علامة
علماء محمود بن محمد الطالبی الدرکزینی ترتیب داده
و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر ثعلبی و اسباب
نزول واحدی و کشاف زمخشری و از جزوی که عز الدین
محدث حنبلی تخریج کرده و فی الجمله هر حدیث و اثری
که درین مختصر آورده ام بمؤلف آن کتاب منسوب
کرده ام هر که ازین منقولات خلجانی بخاطر خطور
نماید کتاب مذکور را بدست آورده رفع آن شک

وریب نماید و علی هذا هر حدیث و آیتی که در کتب این
علما توارد یافته و این فضلا بر ایراد آن اتفاق کرده
باشند یقین که بحسب عقل و دلیل صحت آن نقل
خواهد بود و اگر ناظر و مستمع منصف باشند و اگر
عیاذاً بالله بصفت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
متصف باشند نه از عقل محظوظ و نه در نقل محفوظ است
و چون من قبل لسان غرض جهت تنبیه بعضی معاندان
جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب داده شد
و آنرا بحر المناقب فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاد
و این مختصر خلاصه آن بود هر اینه در بحر مناقب
فی تفضیل علی بن ابی طالب در تسمیه آن مناسب نمود
ومن الله ارجو ان ینفع به من نظر فیه بعین النصفة مجتنبا
من الحمیة الجاهلیة والتعصب لا سیما و مقصود ما
درین کتاب منحصر است در مقدمه و دوازده باب

مقدمه در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و مرتبت
اهل بیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی است
چه سید آل عبا و مهتر و بهتر اهل بیت اوست بعد
از حضرت مصطفی علیهم سلام الله و سلام الملأ
الاعلی و در آخر این مقدمه چهار تعریف است ای ولی
مؤمن اگر بنی هاشم با سایر صحابه مساوی بودندی
حضرت حق تعالی جل جلاله ایشان را بسهم ذوی
القربی که خمس است مخصوص نکردی در کتاب بخاری
از جبیر بن مطعم مروی است که گفت رفتیم من و عثمان
بن عفان بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و گفتیم
یا رسول الله بنی عبد المطلب را خمس دادی و ترک ما
کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب در نسبت بتو
بمنزله واحدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
بنی عبد المطلب و بنی هاشم شیء واحدند یعنی شرف

وکرامة از سائر صحابه افضل اند و شما را با ایشان نسبت
نیست پس بنص این حدیث بنو عبد المطلب و بنی هاشم
بشرف وکرامة از سائر صحابه ممتاز شدند و در
وسیلة المتعبدین از انس بن مالک مرویست
که قال رسول الله صلی الله علیه وآله نحن اهل بیت لا
یقاس بنا احد یعنی ما خاندانیم که قیاس نشاید کرد
و هیچکس را بنص این حدیث اهل بیت بفضیلت بر همه
ممتاز شدند و اگر فضل و منزلت ایشان با دیگران
یکسان بودی خدای و رسول صدقات را بر ایشان
تحریم نفرمودندی که ان الصدقة لا تحل لی ولاهل
بیتی و در وسیلة المتعبدین وکفایة الطالبین و جمل
حدیث که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده
از ابو سعید خدری مرویست که فاطمه زهرا علیها
السلام در مرض رسول الله صلی الله علیه وآله بر سبیل

عیادت

عیادت آمد و چون آنحضرت را ضعیف و نحیف
دید بگریست آنحضرت حدیث مطول فرمود چنانکه
در باب اول گفته شود و در آخر آن حدیث این بود یا
فاطمه انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها
احد من الاولین ولا یدرکها احد من الآخرین غیرنا
تا آنجا که فقال منهما مهدی هذه الامة چنانچه یا
یعنی ای فاطمه ما که اهل بیت نبوتیم هفت خصلت
و منقبت داده شده ایم که آن خصایل داده نشده است
بهیچکس از اولین که انبیاء گذشته اند و نرسد بآن
خصایل هیچکس از آخرین بغیر ما خصلت اول آنکه نبی
ما بهترین انبیا است و او پدر تو است دوم آنکه وصی
ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است سیوم آنکه
شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عم پدر تو است چهارم
آنکه از ما است آنکه او را دو بال هست که می پرد بآن

دو بال در جنت هر جا که خواهد و او جعفر طیار است
و پنجم و ششم انکه از ذریتهٔ ماست دو فرزند زاده
که در این امت یکتا اند و ایشان هر دو پسران تواند
امام حسن و امام حسین هفتم انکه از نسل ماست
مهدی این امت انکه عیسی علیه السلام در عقب وی نماز کند
بعد از ان حضرت رسالت دست بر دوش امام حسین
زد و فرمود که از نسل این است مهدی امت پوشیده
نماند که حافظ ابو نعیم و صاحب کفایت شش
خصلت روایت فرموده ذکر جعفر طیار نکرده اند
و صاحب وسیله حکایت نماز عیسی در عقب مهدی
تا اخر حدیث روایت نفرموده است ای ولی مؤمن
ازین حدیث افضلیت اهل البیت بر جمیع صحابه بلا ریب
واضح است اگر سامع و ناظر منصف و صالح است دیگر
احمد بن الحسین سمعی در کتاب دلایل النبوة و ابن الاخضر

حاری در کتاب معالم العترة النبویة از ابن عباس
روایت می کنند که قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله
خلق الخلائق قسمین فجعلنی فی خیرها قسما و ذلك قوله
تعالی و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و انا من اصحاب
الیمین و انا من خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین اثلاثا
فجعلنی فی خیرها ثلثا و ذلك قوله تعالی و اصحاب
المیمنة و اصحاب المشامة و السابقون السابقون
فانا من السابقین ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی
من خیرها قبیلة و ذلك قوله تعالی جعلناکم شعوبا
و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم فانا
اتقی ولد ادم و اکرمهم علی الله و لا فخر ثم جعل القبائل
بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا و ذلك قوله تعالی انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا فانا و اهل بیتی مطهرون من الذنوب پیغمبر

بدرستی که الله تعالی خلایق را دو قسم افریده و مرا در
بهترین ان دو قسم کردانید و قول حق تعالی واصحاب الیمین
یعنی اهل سعادت واصحاب الشمال یعنی اهل شقاوت
اشاره بان دو قسم است پس من از اصحاب یمینم بلکه
من از بهترین اصحاب یمینم بعد از ان دو قسم را سه
ثلث کرد و مرا در ثلث بهترین نهاد و قول حق تعالی
اصحاب یمن و نیک بختی واصحاب شوم و بدبختی
وسابقان که در تقرب الی الله پیشی کرفته عبارت
از ان سه کروه است پس من از سابقانم بلکه من از
بهترین سابقانم بعد از ان سه ثلث را قبیله قبیله
کرد و مرا در بهترین ان قبایل اورد و انجاست قول
حق تعالی که شما را کروه کروه و قبیله قبیله کردانید تا
باهدیکر اشنائی دهید بدرستی که اکرم شما نزدیک
حق تعالی اتقی و پرهیزکارترین شماست پس من اتقی

اولاد ادم واکرم ایشان بر حق تعالی واین سخن را نه
از سر بهانه افتخار میکویم بلکه از نعمت و کرامت پروردکار
اخبار میکنم بعد از ان ان قبایل را خانها کرد و مرا
در بهترین ان خانها بظهور اورد و از ین اصطفی و
اجتبا اخبار شما می فرماید قول حق تعالی که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت یعنی
ای خاندان نبوت الله تعالی میخواهد که دور کند
از شما الا نا شایست و نا بایست را لا غیر پس من و
اهل بیت من از ذنوب و کناهان پاک و مطهریم ای
ولی مؤمن اکر کسی حمیت جاهلیت بر طرف نهد یا بغض
اهل البیت را بر جمیع صحابه تفضیل دهد و در وسیله
المتعبدین از عمر خطاب مرویست که رسول الله صلی
الله علیه واله فرمود انا و علی و فاطمه والحسن والحسین
فی حظیرة القدس فی قبة بیضاء وهی قبة المجد یعنی

من واین چهار مظهر مطهر در حظیرهٔ قدسیم در گنبدی
سفید که نام او قبة المجد است یعنی گنبد بزرگی و از
انس مالک مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود نحن بنی عبد المطلب سادة اهل الجنة رسول الله
و حمزه سید الشهدا و جعفر ذو الجناحین و علی و فاطمه
والحسن والحسین یعنی ما که فرزندان عبد المطلبیم
سادات و مهتران اهل جنتیم ای ولی مؤمن ازین
دو حدیث افضلیت مرتضی لازم آید یکی آنکه این پنج
مظهر مطهر مخصوص اند بقبهٔ مجد و بزرگی دیگر آنکه
از صحابه هر که در جنت بود این هفت مظهر سادات
وی اند و ثابت شده که اکمل این هفت حضرت مصطفی
و مرتضی است و ابن مغازلی در مناقب از ابن عباس
روایت میکند که گفت سئل رسول الله عن الکلمات
التی تلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه فقال سأله بحق

محمد

محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین چون حضرت حق
تعالی در کلام مجید فرموده است که فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه یعنی آدم از پروردگار خود کلماتی
عظیم الشان فرا گرفت تا توبهٔ ویرا قبول کرد ابن عباس
گوید پرسیدند رسول الله را صلی الله علیه و آله که آدم
به برکت و وسیلهٔ کدام کلمات مقبول التوبه شد
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که آدم علیه السلم
این پنج نام وسیله کرد و گفت خداوندا بحق محمد و
علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا بر بساط قبول
بنشان ای ولی مؤمن بهمین حدیث فضل آل عبا
و افضلیت مرتضی اگر تعصب نباشد روشن و
هویداست و در وسیلة المتعبدین از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که گفت دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه و آله علی اربعة الحسن والحسین علی ظهره

فقلت نعم المطی مطیکما فقال صلی الله علیه و آله و نعم
الراکبان هما و ابوهما خیر منهما یعنی بخانهٔ پیغمبر در آمدم
دیدم که پیغمبر بر چهار دست و پای میرفت و امام حسن
و امام حسین بر پشت وی سوار من با ایشان گفتم خوشا
شتری که شتر شماست پس پیغمبر فرمود خوشا دو شتر
سوار که ایشانند و پدر ایشان از ایشان بهتر است
و مولانای روم قدس سره اینجا میفرماید
اشتر ما چو عف کند جمله علف تلف کند عف عف
عف همی کند پیش مهار یار من ای ولی مؤمن ازین حدیث
قدر و منزلت سبطین و فضل و شرف ایشان معلوم
میشود چه فعل و قول رسول عبث نیست هرچه گوید
و کند وحی من الله باشد و با وجود فضل و کرامت ایشان
میفرماید و ابوهما خیر منهما و در مسند امام احمد از
زید بن ثابت مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود که انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود
ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی که در میان شما
دو خلیفه خواهم گذاشتن یکی کتاب الله که حبلیست
ممدود یعنی عهد و پیمان و زنهار و امان حق است
کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت
من اند و بدرستی که آن دو خلیفه هرگز از همدیگر
جدا نشوند تا آنگاه که به آب حوض کوثر نزد من آیند
این حدیث دلیلست بر افضلیت و استخلاف خاندان
و حجت بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و همین حدیث
در تفسیر ثعلبی از ابوسعید خدری مرویست که رسول
صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود که ایها الناس
انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن
تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل

ممدود من السماء الی الارض وعترتی وهم اهل بیتی
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی ای مردمان بدرستی
که من در میان شما دو گرانمایه قایم مقام خود گذاشته‌ام
اگر عمل بفرمان این هر دو کنید هرگز بعد از من گمراه نشوید
یکی از آن دو خلیفه اکبر و بزرگتر است اکبر کتاب الله
که حبلی ممدود است یعنی پیمان حق و امان خلق است کشیده
از آسمان تا زمین و اصغر عترت من و ایشان اهل بیت
من اند هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که برآب
حوض کوثر در آیند ای ولی مومن ای حدیث معما
قبل بحسب مفهوم نص قاطع است هم بر خلافه و هم بر
افضلیت مرتضی و دالست بر آنکه خلیفه اکبر که آن کتاب الله
است چنانکه واجب التعظیم و مقتدا بهاست همچنانست
خلیفه اصغر که اهل البیت اند و لهذا عترت را ثقلین
فرمود چه احد بفرمان و حقوق ایشان عمل و

مستصعب

مستصعب است مگر بر مؤمنان و در مواضع متعدده
اهل البیت که اصحاب کسا و آل عبا اند بفضل و شرف
مخصوص جناب کبریا و حضرت مصطفی اند از آنجمله
آیة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا در جمیع تفاسیر آمده است که چون
این آیه فرود آمد حضرت مصطفی علی و فاطمه و حسن و
حسین را مخصوص کرد و فرمود اللهم هؤلاء اهلی
چنانکه در باب دهم گفته اند در وسیلة المتعبدین
عمیر بن جمیع از عایشه روایت کند که حضرت مصطفی
علی و فاطمه و حسن و حسین را بعبا پوشانید و فرمود
که اللهم هؤلاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا قالت عایشه فذهبت لادخل
راسی فنحنی فقلت یا رسول الله الست من اهلک فقال
انک علی خیر انت علی خیر یعنی عایشه گفت که چون

رسول الله ایشان را بعبا پوشانید و برای ایشان دعا
کرد من رفتم که تا سر خود زیر عبا کنم آنحضرت مرا
منع کرد گفتم یا رسول الله آیا نیستم من از اهل بیت تو
فرمود که تو بر خیری یعنی تو بر خیر عظیمی جهت آنکه ترا نکاح
خود در آورده‌ام و این شرف ترا کافیست و بروایتی دیگر
فقلت یا رسول الله انا من اهلک فقال تنحی وانک
علی خیر عایشه میگوید گفتم یا رسول الله من از اهل
بیت توام یعنی منع مکن اگر با شما سر زیر عبا کنم آنحضرت
فرمود دور باش و بدرستی که تو بر خیری و حدیث عبا
را ام سلمه بروایات متعدده گفته بود در آخر یک روایت
میگوید فقلت یا رسول الله الست من اهلک فقال
انک علی خیر یعنی چون حضرت رسالت العبا را
بعبا پوشانید و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم
خواند گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود

بدرستی که بر خیر عظیمی یعنی ترا این شرف بس است
که زن من باشی و بروایت دیگر از ام سلمه گفت که
ان النبی اشتمل بالعباء ثم الصق ظهر علی بن ابی طالب
الی صدره وظهر فاطمة الی ظهره والحسن والحسین
عن یمینه وشماله ثم عمّهم ونفسه بالعباء قالت ام سلمه
لقد لفّهم رسول الله حتی انه جعل اطراف الکساء قدمیه
ثم رفع طرفه الی السماء واشار بسبابته وما کان یبین
وجهه اللهم اهل بیتی وحامتی انا سلم لمن سالمهم و
حرب لمن حاربهم اللهم وال من والاهم وعاد من
عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم قال
رسول الله وجبرئیل یومئذ ثم قال وانا معکم یا محمد قال
نعم یعنی ام سلمه گفت که پیغمبر عبا را بر خود پوشید
و پشت مرتضی را بسوی سینهٔ خویشتن آورد و پشت
فاطمه را بسوی پشت خود کرد و امام حسن و امام حسین

از دست راست و چپ خود و بعد از آن همگی ایشان را تمام
بعبا پوشانید ام سلمه گفت که رسول الله ایشان را
بعبا پیچید تا حدی که اطراف و کنارهای کسا را در
زیر هر دو قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر بسوی
آسمان کرده بانگشت شهادت اشارت فرمود و حال
آنکه روی آنحضرت پیدا نبود و گفت بار خدایا اهل
بیت من و حمایت کنندهٔ شریعت من این گروه اند
من سلم و صلحم با آنکس که با ایشان صلح کند و حرب
و جنگم با آنکس که با ایشان جنگ کند ای بار خدایا
ولی و دوست آنکس باش که با ایشان دوستی کند و دشمن
آنکه با ایشان دشمنی کند و ناصر ایشان را منصور گردان
و خاذل و ترک کنندهٔ نصرت ایشان را مخذول کن و حضرت
رسالت فرمود که جبرئیل در حین دعا آمین میگفت بعد
از آن جبرئیل گفت که یا محمد من در این دعوات با شماام

رسول الله

رسول الله فرمود که بلی **وصاحب کشاف** حدیث عبا را
از عایشه روایت کرده در تفسیر آیهٔ قل تعالوا ندع
ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
انفسکم که در شأن و فضل اهل البیت است چنانکه
در باب دهم بتقدیم رسد گفت و فیه دلیل لا شیء
اقوی منه علی فضل اصحاب الکسا یعنی درین حدیث
دلیل قوی هست بر فضل اصحاب کسا که هیچ شیء از آن
دلیل اقوی نیست و قاضی عضد در مواقف بقدر
الوسع نفی ثبوت افضلیت مرتضی کرده میگوید که مراد
بانفسنا درین آیه تنها علی نیست بلکه جمیع اقربا و خدم
که منزلهٔ نفس وی اند درین معنی داخل اند بدلیل صیغهٔ
جمع که انفسنا است **جواب** گوییم که صاحب کشاف
و غیره از مفسران همه در سبب نزول این آیه آورده اند
که مراد از ابناءنا امامین است و از نساءنا فاطمه و مراد

از انفسنا مرتضی است چه حضرت رسالت روز مباهلت
این چهار نور الهی را مخصوص کرده بمباهلت نصارا
رفتند ودر صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص
مرویست که لما نزلت آیة المباهلة دعا رسول الله علیا
وفاطمه وحسنا وحسینا فقال اللهم هؤلاء اهل
بیتی وچون فعل رسول الله تخصیص ایشان کرده باشد
پس دیگری را دخل نبود مولانا قدس سره میفرماید
که نیست حاجت شهره کشتن در کزند وچون این مقدمه
ممهد شد اکنون بجهار تعریف موعود آییم **تعریف**
اول در بیان آل واهل ای ولی مؤمن بدانکه میان
آل واهل بحسب معنی فرق نیست چه اصل آل اهل بوده
هاء اهل را جهت قرب مخرج بهمزه بدل کردند وهمزه
را الیین دادند آل شد چنانکه گویند هیاك وایاك
وهیهات وایهات ودلیل آن اجماع نحاة است بر آنکه

تصغیر

تصغیر آل اهیل است ومیگویند که تصغیر اشیا را
باصل خود باز می برد وبعضی گفتند که اختیار آنست
که در جمادات واسماء مجهوله اهل گوییم همچون اهل البیت
واهل بغداد ودر حیوانات واسماء معروفه آل چنانکه
آل الرسول وآل العوم وآل الاعوج واعوج نام اسبی
بوده در قدیم الایام وآل در لغت بچند معنی آمده است
سراب را که در صحرا بر مثال آب دیده میشود آل
گویند وبعضی فرق کرده اند وگفته اند اگر قبل از ظهر
دیده شود آل بود واگر بعد از ظهر سراب باشد و
بعضی بعکس این گفته اند وچوب خیمه را آل گویند و
سواد وشخص هر شی را وشوهر را وحرسه وخواص
سلطان را وحرمه ماهی کیران را آل گویند وآل محمد
بنی هاشم وبنی عبد المطلب اند وآل یس عبارت از
آل محمد است وآل یس حبیب نجار است اگر کسی گوید

که حضرت رسالت فرموده است کل تقی نقی آلی گوییم که
آل در وضع لغت بر سبیل حقیقت مخصوص بقرابت است
و همچنین عترت و ولد فاطمه است و هرگاه آل را بر سبیل
مجاز استعمال کنیم اطلاق آن بر سائر امت شاید بنابر
آنکه هر که بر دین و ملت کسی بود آل او باشد چنانکه الله
تعالی در کلام مجید میفرماید آل موسی و آل هرون و
آل فرعون پس کل تقی آلی از روی مجاز باشد نه بر سبیل
حقیقت و تحقیق این است که اگر شخصی وصیت کند
که مال او را بآل رسول الله دهند فقها صرف نکنند
آن مال را الا بکسانی که صدقه بر ایشان حرام است

تعریف دوم در بیان عترت **او و تحقیق**

بدانکه در لغت عرب نافه مشک را عترت گویند و
اصل و بنیاد درخت را عترت گویند و گفته اند که
عترت ذریه است و اولاد فاطمه علیها السلام هم عشیره

واقرباء

واقربای رسول الله اند بدلیل صریح نسبت و هم
ذریه رسول الله اند صلی الله علیه و آله بدلیل قول خدای
تعالی از نبیره ابرهیم علیه السلام و من ذریته داود و
سلیمان تا آنجا که فرمود و عیسی و الیاس کل من
الصالحین چه عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نمیشود
الا از جهت مریم و بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار
از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل جعل ذریة کل نبی
فی صلبه و ان الله عز و جل جعل ذریتی فی صلب علی
یعنی بدرستی که خدای تعالی ذریه و فرزندان هر
پیغمبر را در پشت آن پیغمبر آفرید و ذریه مرا در پشت
علی گردانیده است و از عمر خطاب مرویست که گفت
شنیدم رسول الله را که می فرمود کل قوم فعصبتهم
لابیهم الا اولاد فاطمه فانی انا عصبتهم و انا ابوهم

عصبه را گویند که در میراث هرگاه منفرد باشند همه
مال میت را مالک شوند یا ما بقی را اصحاب فروض
بستانند یعنی هر قومی که باشند عصبهٔ ایشان
پدر ایشان است مگر اولاد فاطمه که بدرستی که منم
عصبهٔ ایشان و منم پدر ایشان **تعریف سیم**
در اخبار وارد شد از وجوب محبت ذوی القربی
و اهل البیت اجمالاً **ای ولی مومن** در تفسیر واحدی
که باسباب نزول موسوم است از ابن عباس مرویست
که چون آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی
القربی نازل شد صحابه گفتند که یا رسول الله من
هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیستند این گروه
که الله تعالی ما را بمحبت و مودت ایشان امر کرده است
آنحضرت فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و زمخشری هم
این حدیث را در کشاف نزد تفسیر این آیه آورده است

کاین حدیث

که این حدیث در مسند هم آمده است و در وسیلة
المتعبدین آمده که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
انّ الله عزّ وجلّ جعل اجری علیکم المودّة فی اهل
بیتی وانّی سائلکم غداً عنکم فمحف بکم فی المسأله
بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما همین دوستی
با اهل بیت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان
خواهم پرسیدن و مبالغه در سؤال کردن و قال
صلی الله علیه وآله انّ الله فرض فرائض فوضعها فی
حال وخفف فی حال وفرض ولایتنا اهل البیت
فلم یضعها فی حالٍ من الاحوال می فرماید که الله تعالی
بعض واجبات و تکالیف شرعی را بسبب غرضی
یا مرضی از کردن عباد ساقط کرده است چون صوم
در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف
کرده چون قصر و جمع صلوة در سفر مباح و ولایت ما را

که خاندان بنو تیم بر اهل اسلام فرض کرد و ابراز در هیچ
حالی از ایشان وضع و تخفیف نفرمود و قال
صلی الله علیه و آله ما احبنا اهل البیت احد فذلت
قدم دوست نداشت ما را که خاندان بنو تیم هیچکس
که پای او لغزد و از طریق اعتدال دور افتد ای ولی
مومن از اهل تعصب استفسار باید کرد که مثل
این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب
محبت و ولایت ایشان آمد از هیچ صحابی آمده است
تعریف چهارم در انچه وارد شد از عدد ائمه
اثنا عشر در جمع بین الصحیحین که تالیف محمد حمید است
از جابر بن سمره مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش بعد
از من دوازده امیر و همگی ایشان از قبیله قریش باشند
و بروایتی دیگر لا یزال امر الناس ماضیا ولیهم اثنا عشر

رجلاً کلهم من قریش همیشه کار مردمان بپا ماند باشد
چنانکه امیری ایشان کنند دوازده مرد از قریش
و بروایتی دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة او
یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و بروایتی
دیگر لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة
کلهم من قریش و بروایتی دیگر لا یزال الاسلام عزیزا الی
اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ای ولی مومن بعد
نقل این اخبار مطالبه اهل تعصب میکنیم بتعیین
این دوازده خلیفه قریشی و تعیین نتوانند چه ولات
و حکام این امرا از صحابه و بنی امیه و بنی العباس زیاده
از پنجاه خلیفه بوده اند پس بضرورة باید که اقرار
کنند بائمه اثنا عشر اگرچه بصورة حکومت نکرده اند
بحسب معنی والی و خلیفة الله بودند با خود اعتنا
نمایند که این اخبار اگرچه در صحیحین آمده ضعیف و غیر

صحیح است اگر کسی گوید که از و حدیث اخیر بقرینهٔ
الی اثنا عشر خلیفه معلوم میشود که این دین عزیز است
از ابوبکر تا دوازده خلیفه که بترتیب بعد از وی بود
گوییم که بر این تقدیر یزید علیه لعاین الله که از کلاب
اهل النار است عزیز کنندهٔ اسلام باشد زیرا که
از جملهٔ از خلفا است پس معلوم شد که اعتقاد
اهل تعصب فاسد است نعوذ بالله منه والله یحکم
بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون اکنون در فهرست
ابواب دوازده گانه شروع کنیم **باب اول**
در ثبوت افضلیت مرتضی بنص احادیثی که در فضل
آنحضرت وارد شده و این باب محتوی بر ۲۰ حجت
و منقبت است ۱ آنکه حضرت رسالت در شان
ایشان فرموده که اگر نباتات قلم و دریا مداد شود

ویریان

ویریان حساب کنند و آدمیان نویسنده باشند
فضایل مرتضی را شمردن نمی توانستند ۲ فرموده هر که
فضیلتی از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل
گذراند گناه گذشته و آیندهٔ او مغفور شود ۳
هر که فضیلتی از فضائل مرتضی نویسد همیشه ملائکه
از بهر آنکس استغفار کنند چندانکه از کتابت را رقم
و اثر باقی بود ۴ هر که فضیلتی از فضائل مرتضی استماع
کند گناهی که بسمع کرده باشد مغفور شود ۵ هر که
نظر بکتاب فضایل مرتضی کند گناهی که بنظر کرده
باشد مغفور شود ۶ نظر بر روی مبارک امیر المؤمنین
کردن عبادت است و بزبان و دل یاد آنحضرت کردن
عبادت است ۷ حق تعالی ایمان هیچ بنده قبول نکند
مگر بولایة علی و بیزاری از دشمنان آنحضرت ۸ من و
علی یک نور بودیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال

الوهیت ۹ علی از من بمنزله سر منست از جسد من ۱۰
اول کسی که روز قیامة کسوة کرامت در پوشد ابرهیم
بود علیه السلم بعد از ان من بعد از ان علی میان من
و ابرهیم بود و بجنت رویم ۱۰۱ علی اقدم قریش است
بایمان و اوفی ایشان بعهد الله و اقوم ایشان
بامر الله و اقسم ایشان است براستی و سویت و اعدل
در رعیت و ابصر ایشان در حکم و قضیت و اعظم
عند الله از روی مزیة ۱۰۲ فرمود که اکر اخبار میکردم
بهمه مناقبی که در فضل و کمال علی نازل شده است بر
هیچ موضع پای ننهادی الا که خاک ان موضع را تا برب
جهت تبرک برداشتند ۱۰۳ فرمود یا علی اکر نه بیم
ان بودی که طائفه چند از امت من در حق تو می کفتند
انچه نصاری در حق عیسی کفتند من امروز در کمالات
تو کفتنی کفتمی که ان قول بهر مسلمان که بر سید خاک

پای ترا

پای ترا و اب خوی ترا جهت شفا و تبرک برمیداشت
۱۰۴ تو در اخرت از جمیع مردمان بمن نزدیکتری
۱۰۵ تو بر حوض قایم مقام منی ۱۰۶ اول کسی که بحوض
کوثر اید تویی ۱۰۷ اول کسی که از امت من با من بجنت
کذرد تویی ۱۰۸ شیعه تو در قیامت بر منبرهای نور
باشند سیراب و سفید روی و همسایه من باشند
و دشمنان تو بر عکس این ۱۰۹ حرب و صلح کردن
با تو با من حرب و صلح کردن بود ۲۰ نهان تو نهان
من و اشکار تو اشکار منست ۲۱ فرزندان تو فرزندان
من و کوشت و خون تو کوشت و خون منست ۲۲
حق با تو است و بر زبان تو و در دل تو و در پیش
نظر تو است ۲۳ ایمان امیخته است با کوشت و خون
تو همچنانکه امیخته شد با کوشت و خون من ۲۴ دشمنان
تو بحوض کوثر نیایند و دوستان تو از حوض غایب

نشوند ۲.۵ فرمود با فاطمه که حق تعالی بخلق خود
یک نظر کرد و از اهل زمین مرا اختیار فرمود و برسالت
فرستاده و دیگر نوبت نظر کرد و شوهر ترا اختیار
فرمود و مرا امر کرد که او را وصی خود کردانم ۲.۶ اکثر
صحابه است بعلم و اعظم ایشانست بحلم و اقدم
باسلام و بروایتی دیگر اعظم است بعلم و اکثر بحلم
۲.۷ وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تو است
۲.۸ چون سوره برات فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه و
آله انرا کتابت فرمود و بدست ابوبکر داد و بمکه
فرستاد و تا در موسم حج انرا بر کفار خواند بعد سه
روز جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت که مضمون
این سوره را باید که تو رسانی یا کسی رساند که از تو
باشد پس مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود علی منی
وَ اَنَا مِنهُ و لا یؤدی عنی الا علی و مرتضی را در عقب

ابوبکر

ابوبکر فرستاد تا سوره را از وی بستد و او را باز
کردانید ۲.۹ اهل جفا بعد وفاة حضرت مرتضی
در حق وی ناسزا گفتند در حضور ابن عباس پس ابن
عباس در تاب رفت و یازده منقبت در حق مرتضی
گفت و این مجموع بتفصیل خواهد انشاء الله تعالی

باب دوم در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت
شرف محل ولادت و استحقاق خلافت بنص حدیث
و آیت موسوم بزینه محبت و منقبت است **اول** بنص
آیت وَ اُولُوا الاَرحَامِ بَعضُهُم اَولَی بِبَعضٍ فِی کِتَابِ الله
و بنص آیهٔ اِنَّمَا اَنتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَومٍ هَادٍ که چون این
آیه نازل شد حضرت رسالت فرمود که منم منذر
و علی است هادی و بدست مبارک خود اشارت
کرد بمرتضی و فرمود که یا علی اهل هدایت بواسطهٔ تو هدایت
یابند چنانکه در باب دهم تقریر کرده شود و مع هذا

جمیع بنی هاشم وهشت نفر از اعیان اصحاب صفه
بامامت وخلافت وافضلیت مرتضی قایل بودند
دوم بنص آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا
که مرتضی است سوم بنص حدیث غدیر خم که
رسول الله صلی الله علیه واله باصحابه فرمود الست
اولی بالمؤمنین من انفسهم وبروایتی دیگر فرمود که من
اولی الناس بالمؤمنین صحابه گفتند الله ورسوله اولی
بالمؤمنین پیغمبر فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه
چهارم بنص حدیث انت منی بمنزله هرون من موسی
پنجم ابن مسعود روایت کند که با رسول الله گفتم
که علی را خلیفه وقایم مقام خود کن آنحضرت تفجع نمود
فرمود هرگز این کار نخواهید کرد والله اگر چنین کنید
ومطیع وی شوید البته شما را بجنت برد وهمه بجنت
کذ برید ششم بنص حدیث علی منی وانا منه

وهو ولی کل مؤمن بعدی هفتم بحکم حدیث
علی یعسوب المؤمنین هشتم وعلی اخی ومولی
المؤمنین من بعدی نهم وهو الخلیفة فی الاهل
والمؤمنین من بعدی باب سوم در ثبوت
افضلیت مرتضی بجهت سبق اسلام وکمال علم و
زهد ونصرت دین جه کمالات وفضایل که استحقاق
افضلیت داشته باشد درین چهار منقبت منحصر است
واین باب مشتمل است بر چهار فصل وچهارده
حجت ومنقبت اول علما اتفاق کرده اند بر آنکه
اول کسی که باسلام در آمد از مردان مرتضی علی بود
دوم پیغمبر ما با مرتضی فرمود که تو اول مسلمانانی و
تو اول مؤمنانی سوم فرمود که علی مرتضی اول
مرد مراست هم در اسلام وهم در آمدن بحوض کوثر
چهارم فرمود که فرشتگان بر من وبر علی هفت

سال صلوات فرستادند جهت آنکه کلمهٔ توحید با ایمان
مرتفع نمیشد الا از من و علی **پنجم** آنکه علم وی
تا غایتیست که حکم میکند درمیان اهل توریة بحکم
توریة و میان اهل انجیل بحکم انجیل و درمیان اهل
زبور بزبور و اهل اسلام بقران **ششم** آنکه علم
وی بحدیست که اگر خواستی از آدم و شد هر کس از جمیع
امور خبر دادی و اگر خواستی از تفسیر بای بسم الله هفتاد
شتر بار کردی **هفتم** پیغمبر فرمود که حکمت ده بخش
کرده شد بمرتضی نه بخش دادند و بدیگران یک بخش و این
عباس گفتند که دران یکبخش نیز با دیگران شریک شد
هشتم آنکه عمر در ایام خلافت در حق سه ضعیفه
دو سه نوبة حکم کرد برجم و مرتضی حکم رجم از ایشان کرد
نهم پیغمبر فرمود که یا علی حق تعالی ترا بزینت زهد
مزین کرده که بندگان خود را بزینتی محبوب تر از آن مزین

نکرده

نکرده است **دهم** فقرا و مساکین را راضی شده اند
که تو امام ایشان باشی و تو راضی شدی که ایشان
اتباع تو باشند **یازدهم** بر ساق یمین عرش نوشته
که تایید و نصرت رسول الله بواسطهٔ علی است
دوازدهم آنکه علی من عند الله مبعوث است بر
قلع کفار و قمع اشرار بدلیل حدیث لیبعث الله
علیکم چنانکه گفته شد **سیزدهم** حق تعالی دل
مرتضی را بایمان امتحان کرده است **چهاردهم** لقب
مرتضی بخاصف النعلین والمقاتل علی تاویل القران

باب چهارم در ثبوت افضلیت مرتضی
بسبب افتراض محبت و موالات و مودت وی
بر همه بسی و یکحجت و منقبت **اول** آنکه حضرت
مصطفی محبت علی را بر خلایق فرض کرده است +
فرمود که جمیع انبیا بر ولایت علی مبعوث شده اند

سوم فرمود که حق تعالی ولایت علی را بر اسمان
و زمین فرض و عرض کرده است چهارم فرمود
که اگر خلایق بر محبت علی مجتمع شدندی دوزخ
مخلوق نشدی چنانکه شاعر گوید مخمس گر همه
عالم بمدح مرتضی گویا شدی بی شکی میدان دوزخ
خالی از خلقان شدی پنجم فرمود که محبت علی
حسنه ایست که هیچ سیئه با وجود ان زیان نداد
ششم فرمود که محبت علی گناه را بسوزد چنانکه اتش
هیزم را هفتم در قیامت رستکار علیست و شیعه
او هشتم بندهٔ مومن در قیامت بسعادت نرسد
الا بمحبت علی نهم محبت برائت از اتش دوزخ
دهم در اسمان و زمین هیچ بندهٔ مومن نیست که
محب علی نباشد جز محبت او فرض است و بغض او کفر
یازدهم محبت علی عبادتست دوازدهم علی سید

الدنیا والآخرة علی سید است در دنیا و سید است
در اخرة سیزدهم علی سید العرب چهاردهم علی
سید فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین پانزدهم
سید المرسلین و امام المتقین شانزدهم بر صراط
عبور نکند هر که با او براة بولاة علی نبود هفدهم
دوستان خود را بجنة و دشمنان خود را بجهنم
گذراند هشتدهم هر که علی و فاطمه و حسن و حسین
را دوست دارد در منزل من بود روز قیامت
نوزدهم علی برادر منست خوی و خلق او خوی و
خلق منست گوشت و خون گوشت و خون منست
بیستم هو قاتل الناکسین والقاسطین والمارقین
من بعدی یعنی علی کشندهٔ بیعت شکنان است
و ظالمان و از دین برون شدگان بیست و یکم
عمودی و ستونی است زیر عرش که بان نرسد جز علی

ومحبان وی بیست و دوم علی عمود و ستون اهل جنت است
بیست و سوم هرکه خواهد که تمسک نماید بان شاخ
یاقوت که در جنت است بمحبت علی تمسک نماید بیست و
چهارم هرکه خواهد که مرگ و زندگی وهم مرگ و زندگی
رسول بود بعلی تولا کند و بوی تمسک نماید بیست و
پنجم هرکه مولای او علی نبود بوی جنة نبوید اگر
هزار سال عبادت کرده باشد وهزار حج پیاده کذارد
و بمقدار کوه احد طلا در راه حق صرف کرده و میان
صفا و مروه بظلم کشته شده باشد بیست و ششم
علی رایة و علم هدا است و امام اولیا و نور انکس که طاعة
حق کرد و علی ان کلمه است که حق تعالی برا بر متقیان لازم
و فرض کرد بیست و هفتم علی اخی و ظهری و وصیی
و عضدی بیست و هشتم حق تعالی فریضه هیچ بنده
قبول نمیکند مکر بمحبة علی بیست و نهم حق تعالی از

نور وجه علی هفتاد هزار فرشته افرید که پیوسته
تسبیح و تقدیس میکنند و ثواب انرا بمحبان علی می بخشند
سیم حق تعالی بر صورة علی فرشته افرید که در هر
شب و روز جمعه هفتاد هزار فرشته بزیارة او می ایند
و هر تسبیح و تهلیل که میکنند ثواب ان بمحبان علی می بخشد
سی و یکم حق تعالی در شب معراج با مصطفی
بلغت علی سخن گفت باب پنجم در ثبوت
افضلیت مرتضی بجهت تلقیب و نعت حضرت رسالت
ایشانرا بخلیفه و وصی و غیر ان محتوی بر هفتاد نجت
و منقبت اول سید المرسلین دوم امام المتقین و
مثل این دو منقبت در باب چهارم امده است سوم
حجة الله علی عباده چهارم حجة الله علی خلقه پنجم
امیر البررة و قاتل الفجرة ششم خیر البشر هفتم خیر هذه
الامة هشتم خیر البریة نهم خیر من یمشی علی وجه

الارض ١٠ وصيی ١٠١ وارثی ١٠٢ خليفتی ١٠٣ خليلی
١٠٤ موضع سرّی ١٠٥ خير من اخلف بعدی يقضی
دينی وينجز موعدی واين منقبت درباب هفتم هم آمده است
١٠٦ قاضی دينی ١٠٧ خير الخلق والخليفة **باب ششم**
در ثبوت افضليت مرتضی بواسطهٔ نعت ولقب مصطفی
ايشان را بصديق وفاروق وكنيه بابوتراب وابو الائمه
وغيره واين باب مبنی است بر دو فصل وپنجاه نعت
ومنقبت ١ امير المؤمنين ٢ فاروق ٣ ابو الائمه ٤
يعسوب المؤمنين ٥ الصديق الاكبر ٦ الانزع البطين
٧ اول كسی كه با رسول الله مصافحه كند در روز قيامت
٨ رسول الله در آسمان علی بود ٩ افضل الصديقين
واكرمهم علی الله ١٠ ابو الريحانتين ١٠١ ابو تراب ١٠٢
ابو الحسن ١٠٣ ابو الحسين ١٠٤ ابو السبطين ١٠٥ ابو محمد **باب
هفتم** در ثبوت افضليت مرتضی بلقب ونعت حضرت

مصطفی ايشان را بامير المؤمنين وغيره ودرين بيست
نعت ومنقبت است ١ امير المؤمنين ٢ امام الغر
المحجلين ٣ سيد المسلمين ٤ سيد العرب واين دو منقبت
درباب چهارم وپنجم گذشته است ٥ قائد الغر
المحجلين ٦ عيبه علم الرسول ٧ خاتم الوصيين ٨ خير
الوصيين ٩ اولی الناس بالنبيين ١٠ اولی الناس
بالمؤمنين ١٠١ خليفتی ١٠٢ وصيی ١٠٣ خير من اخلف
بعدی يقضی دينی وينجز موعدی واين سه منقبت درباب
پنجم آمده است ١٠٤ يبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدی
١٠٥ يعلمهم من تأويل القرآن ما لم يعلموا ١٠٦ يجاهدهم
علی التأويل كما جاهد علی التنزيل ١٠٧ يقعد علی
الصراط فيدخل اولياءه الجنة ويدخل اعداءه النار
درين باب هم آمده كه حق تعالی فرموده است علی رايه
وعلم هدی است وامام اكبر كما طاعه من كرد وعلی ان

کلماست بر متقیان لازم کرده ام حق تعالی فرمود که اگر
علی نبودی شناخته نشدی نه حزب ونه گروه من ونه
اولیاء من ونه اولیاء رسل من در این باب هم آمده که
گوشت وخون من وعلی یکیست وآمده است که علی است
در فیض وکمال علم من واوست برادر من در آخرت
وهمراه من در سنام اعلی وسنام کوهان شتر است

باب هشتم در ثبوت افضلیت مرتضی بحکم
اخوة ومواخاة حضرت مصطفی با ایشان واین باب
منوط بر شش حجت ومنقبت است ۱ آنکه در قیامت لوای
حمد بدست علی بود ۲ آنکه میان حبیب الله وخلیل الله
ایستاده بوده وروی حلۀ سبز پوشند ۳ ندا از
عرش آید که نعم الاخ واخوک علی بن ابو طالب ۴ پیش
از خلقت سموات وارض بود وهزار سال الوهیت
بر در جنت مکتوبست که علی اخو رسول الله ۵ خبر اخوانی علی

۶ انت اخی فی الدنیا والآخره **باب نهم** در ثبوت
افضلیت مرتضی بمعصوم بودن وی با حق تعالی و
حق با وی وبستن درهای بیوت صحابه که در مسجد
بوده بغیر از در خانۀ وی واین باب منحصر است در
دو فضل وسه حجت ومنقبت ۱ علی با قرآن وقرآن
با علیست از همدیگر جدا نشوند تا بحوض کوثر رسیدن
۲ علی با حق وحق با علیست هرگز جدا نشوند از همدیگر
۳ پیغمبر با مرتضی گفت ترا درین مسجد من رواست هرچه
مرا رواست وبر تو واجب ومندوبست هرچه برمن
واجب ومندوبست تو وارث ووصی منی وامر مرا
ادا میکنی ووعدهای مرا بجا می آری وپرسند کشته میشوی
والله اعلم **باب دهم** در ثبوت افضلیت مرتضی
بنص وآیات واحادیث که در شان نزول از آیات
واقع شده وچون حصر وتعداد فضایل ومناقب این باب

منعقد رو متغیر بود علی الاجمال تعریف کرده بتفصیل
نپرداخت **باب یازدهم** در ثبوت افضلیت
مرتضی بسبب کفویه و تزویج وی بفاطمه زهرا علیها
السلم و درین باب دو فصل و هشت حجت و منقبت است
۱ انکه اگر مرتضی نبودی بتول را هیچ کفوی نبودی ۲
انکه خدای تعالی ولی ان ولی بود در عقد و در اسمان
تزویج ایشان فرمود ۳ انکه جبرئیل علیه السلم از بهر
ایشان خطبه خواند و عقد نکاح بست ۴ انکه جمیع
ملائک که موجود اند شهود املاک انحضرت بودند
۵ انکه انجا در عروسی ان افضل صحابه و اکمل وجود
بر حور و عین و ملائکه ملبوسات و مفخرات جنت نثار
نمودند ۶ انکه شجرهٔ طوبی را امر حق تعالی بار گرفت
و ان بار برات نامها بود و حق تعالی در ان روز بعدد
محبان اهل البیت ملائکه از نور ایشان خلق فرمود

۷ انکه حضرت رسالت در حق انحضرت گواهی داد
بسیادت هم در دنیا و هم در اخرت و مثل این گذشته
۸ گواهی داد که انحضرت از بندگان صالح است هم
در دنیا و هم در اخرت و در قران و حدیث بندگان
صالح عبارت از انبیا و رسل است فی عبادک
الصالحین یعنی فی زمرة الانبیا و کما قال الله تعالی
العبد الصالح یعنی علی علیه السلم و در فصل دوم
تتمه و تعداد اولاد مرتضی گفته می شود ذکورا و
اناثا انشاء الله تعالی **باب دوازدهم** در بعضی
احادیث که مستلزم افضلیت مرتضی است موضوع
بر چهار حرف **حرف اول** در حکایت منع عمر رسول الله
را از کتابت از کتاب که در مرض الموت خواست نوشتن
حرف دوم در حکم نکردن پیش نمازی ابو بکر و تاخیر رسول الله
صلی الله علیه و اله وی را **حرف سوم** در قصهٔ فدک

که قریب ایست از فرمای خیر و اخبار بان تعلق دارد فصل

چهارم در بعضی روایات که بغرض ما متعلق است

و چون ابواب و مناقب کتاب را بر سبیل اجمال تعریف

کردیم اکنون بر سبیل تفصیل تعریف خواهیم کردن

انشاء الله تعالی باب اول در ثبوت فضلیت

مرتضی بنص احادیث که در فضل آنحضرت وارد شده است

اخطب خطبا فخر خوارزم در مناقب خوارزمی از

ابن عباس روایت کند که رسول الله فرمود لو ان

الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس

کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب یعنی اگر

فرض کنیم که جمیع نباتات قلمها شود و دریای محیط

مداد شود و دیوان و پریان حساب کننده و آدمیان

نویسنده باشند فضایل مرتضی را شمردن نمی توانند

و از امیر المؤمنین روایت کند که رسول فرمود ان الله

تعالی

تعالی جعل لاخی فضائل لا تحصی کثیرة فمن ذکر فضیلة

من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما

تأخر و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة

یستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم و من استمع فضیلة

من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع

و من نظر الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب

التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی وجه امیر المؤمنین

عبادة لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته و البرائة

من اعدائه میفرماید بدرستی که الله تعالی برای

برادر من که علیست فضایل جمع کرده است که از روی

کثرت و بسیاری شمرده نمیشود پس هر کس که یک

فضیلت از فضایل وی از سر اقرار بدل بزبان آورد

الله تعالی گناه گذشته و آینده او را بپوشاند و بیامرزد

و هر که یک فضیلت از فضایل وی نویسد همیشه ملائکه

از برای انکس استغفار کند چندانکه از کتاب را رقم
واثر باقی باشد وهر که یك فضیلت از فضایل او استماع
کند حق تعالی ان کناهان را که او باستماع کسب کرده
باشد بیامرزد وهر که نظر کند در کتاب فضایل وی
حق تعالی کناهان که بنظر کرده باشد بیامرزد بعد
از ان پیغمبر فرمود که نظر کردن بر روی امیر المومنین
علی علیه السلم عبادتست ویاد وی کردن عبادتست
الله تعالی ایمان هیچ بنده را قبول نکند مکر بولایة وی
وبیزاری از دشمنان وی **ای ولی مومن** چون در معارف
تعریفات لسانی وبیانی معتبر است وان متعلق
سمع واین مخصوص بصر است وهر چه موجود است
یا در ذهن وجود دارد از او وجود ذهنی وعلمی هم خوانند
ویا در خارج واز او وجود عینی و فی نفس الامر هم کویند
ووجود خطی ونطقی از اقسام وجود خارجی لاجرم

درین

درین حدیث حصر مراتب وجود فرمود پس در
جمیع اطوار وجود هر که مشغول فضایل مرتضی باشد
مغفور الذنوب والخطایا باشد **ع** همین منقبت
در فضیلت بس است ودر نزل السایرین وسناقب
خطیب از سلمان فارسی مرویست که کفت سمعت
حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه واله یقول کنت
انا وعلیا من نور بین یدی الله عز وجل مطبقا
یسبح الله ذلك النور ویقدسه قبل ان یخلق ادم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی ادم
رکب ذلك النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی
یعنی محبوب مرا که محمد مصطفی است شنیدم که می
فرمود
من وعلی با یکدیکر یك نور بودیم در پیش خدای عز وجل
که ان نور حضرت حق را تسبیح وتقدیس میکرد بیش

از خلقت آدم بچهارده هزار سال الوهیت که هر دو
آن پنجاه هزار سال این جهانست و چون حق تعالی
آدم را بیافرید آن نور را در پشت وی ترکیب کرد پس
همیشه در یک جای میبودیم تا در پشت عبدالمطلب
از یکدیگر جدا شدیم پس یک بخش منم و یک بخش علیست
ای ولی مومن بجز دو سه زیک حدیث کز دو کتاب
ترادف یافتنداست فضلیت ابوتراب ثابت است
اگر متعصب اهل ایمان نباشد و در مناقب خطیب
بروایتی دیگر از امام حسین مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود کنت انا و علیا نورا بین
یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور
فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی
اقره فی صلب عبدالمطلب ثم اخرجه من صلب

عبدالمطلب

عبدالمطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبدالله
وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه
لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه
فببغضی ابغضه یعنی من و علی یک نور بودیم در
پیش خدای تعالی پیش از خلقت آدم بچهارده هزار
سال الوهیت و چون الله تعالی آدم را بیافرید آن
نور را در پشت وی درآورد پس همیشه حق تعالی
آن نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنگاه که او را
در پشت عبدالمطلب قرار داد بعد از آن او را
از پشت عبدالمطلب بیرون آورد و بدو قسم کرد
قسمی در پشت عبدالله و قسمی در پشت ابوطالب
پس علی از منست و من از علی گوشت او گوشت
من و خون او خون منست پس هر که ویرا دوست
داشت یقین که بسبب دوستی من ویرا دوست

داشته باشد و هر که ویرا دشمن داشت بیقین که حبیب
دشمنی من ویرا دشمن داشته است ای ولی مومن چون
در حدیث متقدم لفظ جزء بر قلیل و کثیر مطلق می شد
لاجرم درین حدیث ففتیه قسمین فرمود تا دلیل
صریح باشد بر سویه قسمتان نور نبوت و ولایت
صلوات الله علیهما و اینجا روشن کرد بر اهل
اسلام افضلیة ابو الحسنین علیه السلم و در مناقب
خطیب و نزل السایرین و فردوس الاخبار از ابن عباس
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود علی
منی مثل راسی من بدنی یعنی علی بنسبت من همچون
سر منست بنسبت تن من و در وسیلة المتعبدین
از برا بن عازب مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود علی منی بمنزلة راسی من جسدی یعنی
علی از من بمنزلت سر منست از تن من ای ولی مومن

ازین دو

ازین دو روایت کرد درین چهار کتاب معلوم است
منزلت و فضیلت ابو الحسن مفهوم و مقرر است چه
حواس عشره و غیرها من القوی والکمالات مخصوص
و منوط بسر است و در فردوس الاخبار و مناقب
ابن مردویه از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود اول من یکسی یوم القیمة ابرهیم لخلته
ثم انا لصفوتی ثم علی بن ابی طالب یزف بینی و بین
ابرهیم زفا الی الجنة و در روایت ابن مردویه دیاب
دهم در ایراد یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا
معه گفته شود یعنی نخستین کسی که روز قیامت
حله و کسوت بهشت پوشد ابرهیم بود علیه السلم
از جهت دوستی وی با حضرت حق تعالی بعد از
ان مرا از جهت برگزیدگی من بعد از ان مرتضی
میان من و ابرهیم زفاف کرده شود زفافی و جه

زفافی وچون زفاف که عروس بخانهٔ داماد بردن است
سبب نهایت وصلت وغایت ابتهاج ومسرت بود
وموجب احترام وتبجیل مزفوف هر اینه بلفظ زفاف
تعریف فرمود چه در معهود وهیچ هدیه اوقع از ان
در نفوس نتواند بود ودر حلیة الاولیا وکفایت
الطالب ومناقب خطیب از معاذ بن جبل مرویست
که رسول صلی الله علیه واله با مرتضی فرمود که اخصمك
بالنبوة ولا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع ولا یحاجك
فیهن احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم
بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم
فی الرعیة وابصرهم فی القضیة واعظمهم عند الله
یوم القیمة مزیة میفرماید که من بنبوت بر تو غالب
میشوم چه بعد از من نبوت نیست وتو بهفت منقبت
بر مردمان غالب میشوی وهیچ کس از قبیلهٔ قریش در

از هفت منقبت با تو نزاع وجدال نتواند کرد ۱
تویی نخستین ایشان در ایمان اوردن بخدای
تعالی ۲ تویی بیشترین ایشان در وفا کردن بعهد
وپیمان خدای تعالی ۳ تویی بهترین ایشان در
قیام نمودن بفرمان خدای تعالی ۴ عادلترین
ایشانی در حق رعیت ۵ نیکوترین ایشانی در
قسمت کردن براستی وسویت ۶ بیناترین ایشانی
در حکم وقضیت ۷ عظیمترین ایشانی نزدیك
الله تعالی در روز قیامت از روی فزونی ومرتبت
وخطیب خوارزم مثل این حدیث از جابر بن عبدالله
روایت کرده است چنانکه در باب دهم در شان نزول
ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خیر
البریة کفته اید ان شاء الله ودر مناقب خطیب از
امام حسین علیه السلم مرویست که پیغمبر صلی الله علیه واله

فرمود لو حدثت بکل ما نزل فی علی ما وطی علی موضع
الا اخذ ترابا الی الماء یعنی اگر اخبار کردمی وحدیث
گفتمی از جمیع مناقبی که در شان مرتضی از آسمان نازل
شده است پای ننهادی بر هیچ موضعی الا که خاك آن موضع
را نابآب جهت تبرك بر داشتندی و در مناقب
خطیب و وسیلة المتعبدین از مرتضی مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه وآله با وی گفت در آن روز که فتح
خیبر کرده بخدمت پیغمبر آمد که یا علی لولا ان تقول
فیك طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی
لقلت الیوم فیك مقالا لا تمر بملاء من المسلمین الا
اخذوا من تراب رجلیك وفضل طهورك یستشفون
به ولکن حسبك ان تکون منی وانا منك ترثنی و
ارثك وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا
نبی بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل علی سنتی وانت

فی الاخرة اقرب الناس منی وانك غدا علی الحوض خلیفتی
تذود عنه المنافقین وانت اول من یرد علی الحوض
وانت اول داخل الجنة من امتی وان شیعتك علی
منابر من نور رواء مرویون مبیضة وجوههم حولی
اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی وان عدوك
ظماء مظمئون مسودة وجوههم مقمحون حربك حربی
وسلمك سلمی وسرك سری وعلانیتك علانیتی وسر
صدرك کسریرة صدری وانت باب علمی وان ولدك
ولدی ولحمك لحمی ودمك دمی وان الحق معك و
الحق علی لسانك وفی قلبك وبین عینیك وان
الایمان مخالط لحمك ودمك کما خالط لحمی ودمی
وان الله عز وجل ان ابشرك انك وعترتك فی الجنة
وان عدوك فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لك
ولا یغیب عنه محب لك قال فخر علی لله سبحانه وتعالی

ساجدًا وقال الحمد لله على ما انعم به علي من الاسلام
وعلمني القرآن وحببني الى خير البرية خاتم النبيين
وسيد المرسلين احسانًا منه وتفضلًا روايت
وسيله چنين است لولا ان تقول فيك طوائف
من امتي ما قالت النصارى في عيسى لقلت فيك قولًا
لا تمر بملإ الا اخذ تراب رجليك وفضل طهورك
يستشفعون به ولكن حسبك ان تكون مني كهرون من
موسى الا انه لا نبي بعدي وانك تبرئ ذمتي وتقاتل على
على سنتي وانك في الآخرة معي وانك على الحوض خليفتي
وانك اول من يكسى معي وانك اول من يدخل الجنة
معي من امتي وان شيعتك على منابر من نور مبيضة
وجوههم اشفع لهم ويكونون جيراني وان حربك
حربي وسلمك سلمي وان سرك سري وعلانيتك علانيتي
وان الحق معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين

عينيك

عينيك وان الايمان مخالط لحمك ودمك كما
خالط لحمي ودمي لن يرد على الحوض مبغض لك ولن
يغيب عنه محب لك قال فخر علي ساجدًا وقال
الحمد لله الذي انعم علي بالاسلام الى آخر الحديث
پيغمبر بايد كه اگر نه بيم آن بودى كه طائفهٔ چند از امت
من در بارهٔ تو ميگفتند آنچه نصارى در بارهٔ عيسى
گفتند من امروز در كمالات و فضايل تو گفتمى كه
آن قول به هيچ گروهى از مسلمانان نرسيدى الا كه
خاك هر دو پاى تو و باقى وضوى ترا به تبرك فرا گرفتندى
و بسبب آن شفا يافتندى وليكن ترا اين فضيلت
كافى است كه تو از من باشى و من از تو و تو از من
ميراث يابى و من از تو ميراث يابم و تو از من آن تربيت
داشته باشى كه هرون از موسى داشت اما فرق و
مباينت درين باب همين است كه بعد از من هيچ پيغمبرى

كفتنى ٣

نیست و تو وام و قرض مرا ادا میکنی و بر احیاء سنت من
قتال و کارزار می نمائی و تو در آخرت اقرب و نزدیک
تری بمن از جمیع مردمان و بدرستی که تو فردا بر حوض
کوثر خلیفه و قایم مقام منی و منافقانرا از حوالی
حوض میرانی و نخستین کسی که بجنت در آید توئی و بدرستی
که شیعه و گروه تو بر منبرهای از نور نشسته باشند
سیراب بوده و خواهند بود و روی ایشان سخت
سفید شده در حوالی من باشند و برای ایشان شفاعت
خواهم نمود و در جنت همسایه من باشند و بدرستی
که دشمنان تو تشنه لب بوده و خواهند بود و روی
ایشان سخت سیاه باشد مغموم یعنی از غلبه گریه
بی هوش افتاده باشند و بدرستی که حرب کردن
با تو باشد حرب من سلم و صلح تست بی شک صلح
من و بدرستی که سر و نهان تو نهان منست و علانیه

واشکار

واشکار تو آشکار منست و سریره صدر تو یعنی دلی
که در سینه تو است همچون دلی که سینه منست و توئی
باب علم من و بدرستی که فرزندان تو فرزندان
من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون منست
و بدرستی که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو و در پیش
نظر تو است و بدرستی که ایمان با خون و گوشت تو
آمیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته و
بدرستی که الله تعالی مرا فرموده است که ترا بشارت
دهم بآنکه تو و عترت و ذریه تو در جنت باشید
و بدرستی که دشمنان تو در آتش باشند هرگز دشمن تو
سوی من بر آب حوض کوثر نیاید و هرگز دوست تو از
حوض غایب نشود راوی روایت کند که مرتضی گفت
من برای حق سبحانه تعالی بسجود در افتادم و گفتم
الحمد لله ستایش خدا را بر آنچه انعام کرد بر من از

عطاهای اسلام و مرا قرآن تعلیم داد و نزد بهترین
مخلوقات که خاتم انبیاست محبوب کرد این از
احسان و فضل خود و در کفایة الطالب از ابو هریره
مرویست که قالت فاطمه یا رسول الله زوجتنی من علی
ابن ابی طالب و هو فقیر لا مال له فقال یا فاطمه اما
ترضین ان الله اطلع الی اهل الارض اطلاعا فاختار
منها رجلین احدهما ابوك والآخر بعلك یعنی فاطمه
زهرا علیها السلام با پدر گفت که ای رسول الله مرا با
مرتضی جفت کردی و حال آنکه او مرد فقیر است
و هیچ مال ندارد آنحضرت فرمود راضی نیستی بشوهری
او بدرستی که الله تعالی بر اهل زمین مطلع شد و
از زمین دو مرد اختیار کرد که یکی پدر تو و یکی دیگر
شوهر تواست و در وسیلة المتعبدین مثل این حدیث
از ابن عباس مرویست که لما زوج رسول الله فاطمة

بعلی

بعلی قالت یا رسول الله زوجتنی من رجل فقیر لا
شیء له فقال النبی اما ترضین یا فاطمه ان الله عز
وجل اختار من اهل الارض رجلین فجعل احدهما اباك
والآخر بعلك یعنی چون رسول الله فاطمه را بعلی تزویج
کرد فاطمه گفت که ای رسول الله مرا بمرد فقیری تزویج
کردی که او را هیچ شیء نیست پس پیغمبر فرمود که ای فاطمه
راضی نیستی بشوهری وی بدرستی که خدای تعالی از
اهل زمین دو مرد اختیار کرد یکی را پدر تو و یکی دیگر را
شوهر تو گرداند و در مناقب خطیب از سلمان
فارسی مرویست که گفت شنیدم که نبی الله را عارضه
دست داد و فاطمه بعیادت ایشان رفت و چون
آنحضرت را ضعیف و نحیف دید بگریست چنانکه
اشك بر روی وی روان شد آنحضرت فرمود یا فاطمه
ان لكرامة الله اياك زوجتك من اقدمهم سلما واكرمهم

علماً وافضلهم حلماً ان الله اطلع الی اهل الارض
اطلاعة فاختارنی منهم فبعثنی نبیاً مرسلا ثم اطلع
اطلاعة فاختار منهم بعلک فاوحی الی ان ازوجه
ایاک واتخذه وصیاً میفرماید که ای فاطمه بدرستی که
از جهت کرامتی که خدایرا با تو است من ترا تزویج کردم
بکسی که اقدم صحابه است باسلام واکثر ایشان است
بعلم وافضل ایشانست بحلم بدرستی که الله تعالی
بسوی اهل زمین اطلاعی ونظری فرمود ومرا از ایشان
اختیار کرد وبنبوت ورسالت فرستاد بعد از آن
بنوعی دیگر نظر کرد واز ایشان شوهر ترا اختیار کرد
وبسوی من وحی کرد تا من ترا باو تزویج کنم واو را
وصی خود کردانم ودر **کفایة الطالب** وچهل حدیث
که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده ودر
وسیلة المتعبدین هم از دارقطنی که صاحب

جرح وتعدیل است مروی شده که این سه روایت
از روایت خطیب خوارزم است واجماعست که
ابو هرون عبدی گفت از ابو سعید خدری در
خواست کردم که مرا اخبار کن بحدیثی که از رسول الله
شنیده باشی در فضل علی علیه السلام ابو سعید گفت
که رسول الله خسته شد وفاطمه بعیادت وی آمد
ومن از طرف دست راست رسول نشسته بودم
وچون رسول الله ضعیف ونحیف دید گریه بروی
غالب شد واشک بر روی وی وبر وانی وسله
بر روی رسول الله صلی الله علیه وآله جاری شد آنحضرت
فرمود ما یبکیک یا فاطمه قالت اخشی الضیعة من
بعدک یا رسول الله فقال یا فاطمه اما علمت ان الله
اطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها اباک ثم اطلع
ثانیة فاختار منهم بعلک فاوحی الی فانکحته واتخذته

وصیًّا اما علمتِ بکرامة الله ایاکِ زوجکِ اعظمهم

علمًا واکثرهم حلمًا واقدمهم سلمًا فضحکت واستبشرت

فقال یا فاطمه انا اهل بیت اعطینا ست خصال لم

یعطها احدٌ من الاولین الی اخر الحدیث و روایت

وسیله اینست که یا فاطمه ما یبکیکِ قالت یا رسول الله

اخشی الضیعة من بعدکَ فقال لها ما علمتِ یا فاطمه

انّ الله اطلع الی اهل الارض اطلاعةً فاختار منها

اباکِ رسولًا ثم اطلع ثانیة فاختار منها بعلکِ وامرنی

ان ازوجکِ منه اعظم المسلمین حلمًا واکثرهم علمًا واقدمهم

سلمًا ما انا زوجتکِ منه ولکن الله زوجکِ یا فاطمه

انا اهل بیت اعطینا سبع خصال لم یعطها و تمام

این حدیث در مقدمه گذشته است یعنی حضرت

رسالت با فاطمه گفت که ای فاطمه سبب گریه تو چیست

فاطمه گفت میترسیم که بعد از وفات تو کم بوده و بی کس

شوم آنحضرت فرمود که ای فاطمه آیا ندانستی که

الله تعالی بسوی زمین نظری فرمود و از روی زمین

پدر ترا برسولی اختیار کرد بعد از آن دوم نوبت

نظر کرد و از اهل زمین شوهر ترا اختیار فرمود و به

سوی من وحی کرد تا ترا بنکاح وی در آورده و

او را وصی خود کردم آیا ندانستی که بسبب کرامتی

که الله تعالی با تو دارد ترا جفت کسی گردانید که اعظم

صحابه است بعلم و اکثر ایشان است بحلم و اقدم

ایشانست باسلام پس فاطمه علیها السلام از شادی

خندید و بشارت یافت پیغمبر فرمود ای فاطمه

ما که خاندان نبوتیم هفت خصلت و منقبت داده

شدیم و تعداد این مناقب در مقدمه گفته شده است

ای ولی مومن با وجود تواتر و توارد این احادیث و

اخبار که در کتب این علماء اخبار امده است که حضرت

حق تعالی از روی زمین حضرت مصطفی و مرتضی را
اختیار کرده است پس دیکر براچه وجود وجه اختیار
بود وقاضی عضد بعضی این حدیث در مواقف اورده
وکفته که حضرت رسالت با فاطمه کفت که راضی
نیستی ای فاطمه بدرستی که الله تعالی بسوی اهل زمین
اطلاعی ونظری فرمود و پدر ترا اختیار کرد دوم
نوبت اطلاع فرمود و شوهر ترا اختیار نمود بعد از
ایراد این حدیث کفت شاید که علی را اختیار کردن
عام و من جمیع الجهات نباشد بلکه اختیار او جهة
جهاد یا برای شوهری فاطمه بوده باشد جواب
کوییم که شاید را درین باب دخلی نیست چرا که درین
کتاب قریب بنجاه حدیث باشد که مؤید اختیار
واعتقاد ما ودافع اعتبار واحتمال شماست و
شاهد عدلست بر انکه این اختیار مطلق است و شوهری

وجهاد مفید نیست دیکر میکوییم که از اهل زمین
مصطفی و المرتضی را اختیار کردن بمفهوم حدیث
منفقند و دلیل افضلیت است چه در یک حدیث
میفرماید که الله تعالی از اهل زمین دو مرد اختیار
کرد یکی پدر تو ویکی دیکر شوهر تواست و بروایت
دیکر میفرماید که دو مرد اختیار کرد پس یکی را پدر
تو ویکی دیکر را شوهر تو کردانید و بروایتی میفرماید
که حق تعالی بسوی من وحی کرد تا او را جفت تو
وصی خود کردانم و وصی ما بهترین اوصیا است و
قرینهٔ کلام واقتضاء مقام بحسب وقوف وادراک
دلالت می کند که حق تعالی از زمرهٔ مردودکار دو کس را
بخلعت کرامت ممتاز کرده یکی را نبی خود ویکی وصی
ان نبی کردانیده است **بیت** لیک چون من لم یذق
لم یدر بود عقل وتخیلات او حیرت فزود و لفظ

فجعل احدهما انبأ والاخر بعلك دليل واضح است
بر انکه بعلیت وشوهری فاطمه علیها السلم علت
وسبب اختیار بوده است تا قاضی عضد کوید
شاید که اختیار برای شوهری فاطمه بوده باشد بلکه
علت اختیار مرتضی علی علت حق است تبارک وتعالی
که پیش از خلقت ادم بان خلعت مشرف ومکرم بود
جنانکه در احادیث این کتاب مبین ومترجم شده
ومیشود **بیت** جو بیش از عالم وادم علی را اختیار
اید در ان بعلیت زهرا بعلیت کجا شاید واختیار
مرتضی نه از برای جهاد فقط بوده باشد بل برای ان
بود که هم جهاد کند وهم حامل معارف وعلوم رسالت
پناهی وحاوی اخلاق وکمالات نامتناهی الهی وجامع
حقایق وهادی خلایق کردد وجندین هزار دولت
صاحب کمال از دامن دولت ان سلطان ارباب

حال مکمل شوند وبیهقی در کتاب فضایل صحابه اورده است
که رسول الله فرمود من اراد ان ینظر الی ادم فی
علمه والی نوح فی تقوته والی ابرهیم فی حلمه والی موسی
فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن
ابی طالب **ای ولی مومن** جون هر نبی بصفتی از اوصاف
کمال وبنعتی از نعوت جلال وجمال مخصوص وسرامد
شد جنانکه بعد صفت نبوت افضل واکمل صفات
ادم علم بود واحسن وانفس کمالات نوح تقوی بود
واشهر واظهر نعوت ابرهیم حلم بود واغلب واعزب
فضایل موسی هیبت وانفس واقدس اخلاق عیسی
عباده بود لاجرم حضرت رسالت مرتضی را بان
نعوت وصفات واخلاق وفضایل وکمالات
منصوص ومخصوص کردانید وجون اکمل اوصاف
این پنج اولوا العزم را جامع شده باشد یقین که افضل

صحابه او بوده باشد و قاضی عضد خبر الطیر را
که مثبت افضلیت مرتضی اورد و بنفی مشغول شد
و خبر الطیر چنان بوده که برای پیغمبر مرغی بریان کرده
بهدیه اورده اند پیغمبر دعا کرد که ای بار خدایا کسی را
بفرست که بسوی تو دوسترین خلق تو باشد تا که با من
ازین مرغ بخورد پس مرتضی امد و با انحضرت ازان
مرغ اکل فرمود و محبت و دوستی با حضرت حق کثرت
ثواب و تعظیم باشد پس مرتضی افضل و اکثر ثوابا
باشد قاضی گفت که این حدیث افاده ان نمیکند
که علی در همه چیزی دوسترین خلق باشد نزد خدا
جهة صحت تقسیم و ادخال لفظ کل و بعض یعنی شاید
استفسار و تفحص کردن که دوسترین خلقست در کل
شیء یا در بعض اشیا و علی هذا جایز بود که علی اکثر ثوابا
در امری دیگر نباشد پس دلالت نکند بر افضلیت علی

مطلقا جواب گوییم برین تقدیر معارض را رسد که
گوید ایت وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی
افاده ان نمیکند که ابوبکر در همه چیزی اتقی و پرهیزکار
تر نباشد چه شاید استفسار و تفحص کردن که پرهیزکار
تر است در کل شیء یا در بعض اشیا و علی هذا افضلیت
وی مطلق نباشد بلکه مقید بود و اما درین باب سد
باب استفسار و تقسیم اولی است و انکه میگویند
وما لاحد عنده من نعمة تجزی یعنی هیچکس را از
بشر نزدیک ابوبکر هیچ نعمتی نیست که مستوجب جزا باشد
بنا بر انکه پیغمبر را بر مرتضی نعمت تربیت و حق پروردن
بود که مستوجب جزا و مستحق مکافات و بر ابوبکر
نبود جواب گوییم که چه نعمت اکثر و اعظم از نعمت
هدایت تواند بود که حضرت رسالت قومی ضال جاهل
را از ظلمت کفر و طغیان بنور معرفت و ایمان اورد

وجه تربیت بیشتر از آن باشد که جمعی نا پاک ناشسته
رای با ابواب حیات نبوت و رسالت از خبایث
بعد و بیگانگی تطهیر داده بر بساط قرب و یگانگی مشرف
گردانند و اگر حضرت رسول الله را صلی الله علیه و آله
نزدیک صحابه و جمیع اهل اسلام نعمة تجزی نبودی
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نفرمودی
یعنی بگوی ای پیغمبر نمیخواهم از شما بر تبلیغ وحی رسانیدن
وحق هدایت کردن هیچ اجری و مزدی جز مودت و محبت
ورزیدن در حق اقربای من و هرگاه که وحی رسانیدن
و گمراها از هدایت کردن و اهل سعادت گردانیدن
نعمة تجزی نباشد پس هیچ جز نعمة تجزی نخواهد
بود و قاضی عضد این حدیث را که انا اخی و وزیری
و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز وعدی علی بن
ابی طالب ایراد کرد و گفت که این حدیث دلالت بر آنکه

علی بهترین و فاضلترین کسی است از جهة ادا کردن دین
و وعده بجای آوردن من جمیع الوجوه یا از این
جهة بهتر است بنا بر آنکه یقضی دینی مفعول دوم
اترک است یا خود حال است از آن مفعول جواب
گوییم که یقضی دینی و ینجز وعدی دو احتمال دارد یکی
آنکه شما گفتید دوم آنکه خبر مبتدا محذوف باشد
یعنی هو یقضی دینی و مقصود و مراد حضرت رسالت
این احتمال است بدلیل روایت وسیله که و من یقضی
دینی و ینجز موعدی علی ابن ابی طالب و بدلیل این دو
روایت ابن مردویه یکی خیر من اترک بعدی علی بن
ابی طالب یقضی دینی و ینجز موعدی و دوم خیر من
اترک بعدی علی بن ابی طالب یقضی دینی و غیر این
روایات چنانکه در باب پنجم گفته شود که در رسالت
ابن مردویه از انس بن مالک از سلمان روایت کند که رسول الله

فرمود ان اخی ووزیری وخیر من اخلف بعدی
علی ابن ابی طالب وبروایت دیگر علی بن ابی طالب
خیر من اخلفه بعدی وعلی هذا مرتضی بهترین و
فاضلترین باشد مطلقا نه انکه از جهتی باشد واز
جهتی دیگر نباشد ودر مسند از ابوبکر مرویست که
ان النبی صلی الله علیه وآله بعثه ببراءة الی اهل مکة
لا یحج بعد العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان
ولا یدخل الجنة الا نفس مسلمة ومن کان بینه وبین رسول الله
مدة فاجله الی مدته والله بریء من المشرکین ورسوله
قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلی الحقه ثم رد علی ابابکر
فبلغها انت قال ففعل قال فلما قدم علی النبی
ابوبکر بکی فقال یا رسول الله حدث فی شیء قال
ما حدث فیک الا خیرا ولکن امرت ان لا یبلغه الا انا
او رجل منی یعنی چون سورهٔ برات فرود امد حضرت

رسالت ازاکابر فرموده بدست ابوبکر داد وبطرف
مکه فرستاد تا در موسم حج سوره بر کافران خواند
ومضمون ان در پنج کلمه بایشان رساند اول انکه بعد
ازین سال هیچ مشرک حج نکند ۲ انکه هیچ برهنه طواف
کعبه نکند ۳ انکه بجنت نمی گذرد مگر مسلمانان ۴
انکه رسول الله هر کرا مهلت داده باشد تا وقتی
معین چون انوقت اید یا اسلام بود یا شمشیر ۵ انکه
خدا ورسول بیزارند از مشرکان وچون ابوبکر سوره
برات را گرفته روانه شد بعد سه روز جبرئیل
فرود امد که حق تعالی میفرماید این سوره را بر کافران
باید که تو بخوانی یا کسی که از تو باشد پس مرتضی را از
عقب ابوبکر فرستاد تا اورا باز گردانید وخود
معنی سوره را بکافران رسانید راوی گوید که چون
ابوبکر بسوی پیغمبر امد گریست وگفت ای رسول الله

بتو چیزی در حق من فرود آمد رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود که در حق تو بجز خیر و نیکی فرود نیامد و لیکن
فرمان رسید از حضرت حق که این سوره را باید
که نرساند مگر من یا مردی از من باشد و در مناقب
خطیب و مسند امام احمد از عمرو بن میمون مرویست
که چون روایت خطیب از روایت امام احمد مختصرتر
بود بآن اکتفا کردیم قال کان ابن عباس جالساً اذ اتاه
تسعة رهط فقالوا یا ابن عباس اما ان تقوم معنا
او تخلونا فقال ابل اقوم معکم و کان اذ ذاک صحیحاً
قبل ان یعمی فتحدثوه فلا ندری ما قالوا فجاء ینفض
ثوبه و یقول اف و تف وقعوا فی رجل قال له النبی
صلی الله علیه و آله لابعثن رجلا لا یخزیه الله ابداً یحب
الله و رسوله و یحبه الله و رسوله فاستشرف لها
مستشرف قال این علی قال هو فی الرحل یطحن قال و ما

کان

کان احدکم یطحن قال فجاء و هو ارمد لا یکاد ان یبصر قال
فنفث فی عینیه ثم هز الرایة ثلاثاً فاعطاها ایاه فجاء
بصفیة بنت حیی میگوید که ابن عباس نشسته بود و
بروایت مسند پهلوی ابن عباس نشسته بودم که نه
نفر آمدند و با ابن عباس گفتند یا آنست که همراه
ما باشی یا خود ما را با ما گذاری پس ابن عباس گفت
بلکه برخیزم و همراه شما باشم و در آن ایام چشم ابن
عباس هنوز پوشیده نشده بود عمرو بن میمون میگوید
که ابن عباس همراه ایشان رفت و با هم دیگر سخن گفتند
و ندانستم که چه میگفتند پس ابن عباس آمد و دامن
فشان میگفت اف و تف اف چرک گوشت و تف
چرک ناخن و اف کلمه ایست که در حین تضجر گفته
شود و تف باستتباع آن گفته اند پس ابن عباس
گفت که وقعوا فی رجل یعنی در غیبت و بدگویی مردی

در افتادند که ده فضیلت بیشتر دارد کلان فضائل
بغیر از وی کسی هیچکس را نیست و بعد از ان بتعداد
از فضائل شروع کرد و گفت افتادند در غیبت مردی
که فضیلت نخستین وی انست که پیغمبر برای وی گفت
جهت فتح خیبر که البته فردا مردی را خواهم فرستادن
که الله تعالی وی را هرگز خوار و رسوا نکند خدا و رسول را
دوست دارد و خدا و رسول خدا وی را دوست
دارند پس هر یک از صحابه منتظر بوده چشم ان داشت
که خود ان مرد باشد و چون روز شد پیغمبر فرمود
که علی کجاست گفتند که در منزل نشسته است
و توشه همراهان بدست اسیاب طحن میکند و آرد می سازد
و قاعده چنان بودی که چون صحابه بغزا رفتندی هر چند
نفر یکجا نزول کردندی و یک نفر را جهت خدمت
در منزل گذاشتند و باقی بفرمان و مهمات رسول الله

شدندی پس حضرت رسالت از روی انکار فرمود
هیچکس نبود که اسیاب کشد و طحن کند بجز علی ابن عباس
گوید که مرتضی چشم بسته آمد بنا بر آنکه بدرد رمد گرفتار
بود حضرت رسالت آب دهن در چشم وی انداخت
فی الحال صحت یافت بعد از ان رایت را که علم است
بدست گرفته و سه نوبت جنبانید و بدست مرتضی
داد رفت و فتح کرد و صفیه دختر حیی را که زن پیغمبر
شد آورد قال و بعث ابا بکر بسورة التوبة فبعث
علیا خلفه فاخذها منه وقال لا یذهب بها الا
رجل هو منی و انا منه **فضیلت دوم** ابن عباس
گوید که پیغمبر سورهٔ براءة را با ابو بکر فرستاد و مرتضی را
در عقب وی روانه کرد تا سوره را از وی ستد و
پیغمبر در حین فرستادن مرتضی فرمود باید که این سوره
را نبرد بجز مردی که وی از من باشد و من از وی باشم

قال وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لبنی عمه ایکم یتولانی
فی الدنیا والآخرة یقولها مرتین او ثلثا وهم سکوت
وعلی یقول انا فقال لعلی انت ولیی فی الدنیا والآخرة
فضیلت سوم ابن عباس کوید که پیغمبر صلی الله
علیه وآله با عمزادکان خود فرمود که کدام یك از شما
متابعت ومتابعت من میکند وبا من همراهی مینماید
در دنیا واخرت واین کلمه را دو نوبت یا سه نوبت
میفرمود وعمزادکان جواب نمی دادند ومرتضی
درین دو سه نوبت میکفت که من متابعت ونصرت
تو میکنم پس پیغمبر با وی کفت که تو دوست وولی
منی در دنیا واخرت قال ابن عباس کان علی اول
من امن من الناس بعد خدیجه **فضیلت چهارم**
ابن عباس کوید که مرتضی نخستین کسی بود که از مردمان
که ایمان اورد بعد از خدیجه وبروایتی مسند باسلام

درامد

درامد بعد از خدیجه قال ووضع ثوبه علی علی وفاطمه
والحسن والحسین وقال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **فضیلت**
پنجم ابن عباس کوید که پیغمبر جامه خود بر مرتضی
وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام در پوشید
وایه انما یرید الله خواند چنانکه در مقدمه کذشت
قال وشری علی نفسه فلبس ثوب النبی صلی الله علیه وآله
ثم نام مکانه فجاء ابو بکر وهو یظن انه رسول الله فقال
له ان نبی الله قد انطلق نحو بئر میمون فادرکه فانطلق
ابو بکر فدخل معه الغار وبات علی یرمی بالحجارة
کما کان یرمی نبی الله وهو یتصور وقد لف راسه
بالثوب لا یخرجه حتی اصبح ثم کشف راسه فقالوا
انک للئیم کان صاحبك لا یتصور ونحن نرمیه و
انت تتصور وقد استنکرنا ذلك **فضیلت ششم**

ابن عباس گوید که مرتضی جان خود بحضرت حق فروخت
وخود را ایثار راه رسول کرد بنا بر آنکه جامهٔ پیغمبر
پوشید در شب هجرت وبجای وی خفتید پس ابو بکر
آمد و می پنداشت که آن خفته پیغمبر است مرتضی با وی
بسخن آمد وگفت که پیغمبر بجاه ام میمون رفتند پس
ابو بکر بخدمت پیغمبر ملحق شد وهر دو بغار گذشتند
ابن عباس گوید ودر آن شب کفار قریش بر مرتضی سنگ
می انداختند چنانکه هر شب با پیغمبر میکردند و مرتضی
بر خود می پیچید وحال آنکه سر خود از نوار سنگها نگاه
پیچیده بود تا صبح شد بعد از آن جامه از سر و روی
خود برداشت کفار گفتند که لئیم و بی طاقت بوده
چرا که یار تو بر خود نمی پیچید در حالتی که ما وی را سنگ
می گرفتیم و تو بر خود می پیچیدی و ما درین کار متردد
می بودیم که این کس شاید که محمد نباشد قال ابن عباس

بطرف ه

وخرج

وخرج رسول الله فی غزوة تبوك قال فقال له علی
اخرج معك فقال له نبی الله لا فبکی علی فقال له اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس
بعدی نبی لا ینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی **فضیلت
هفتم** ابن عباس گوید که پیغمبر در غزای تبوك از مدینه
بیرون فرمود مرتضی با وی گفت که همراه تو می آیم آنحضرت
فرمود که نی مرتضی گریست پیغمبر با وی فرمود که آیا
راضی نمیشوی بانکه تو از من آن منزلت داشته باشی
که هرون از موسی داشت نشاید که من بجای روم
الا که تو قایم مقام و خلیفه من باشی یعنی در حیات
و ممات قال وقال له انت ولی کل مؤمن بعدی
ومؤمنة **فضیلت هشتم** ابن عباس گوید که رسول الله
صلی الله علیه وآله با مرتضی فرمود که بعد از من ولی
وخداوند جمیع مؤمنات ومؤمنانی قال ابن عباس

وسد رسول الله ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل
المسجد جنبا وهو طریقه لیس له طریق غیره **فضیلت**
نهم ابن عباس گوید که رسول الله ابواب صحابه را
که در مسجد بوده بر آورد مگر باب علی را ابن عباس
گوید که مرتضی با اهل خانه خود میخفت و بمسجد میگذشت
وحال آنکه باب احتیاج می داشت وراه دیگر جز در آن
مسجد نداشت قال وقال من کنت مولاه فان مولاه
علی **فضیلت دهم** ابن عباس گوید که پیغمبر در
حق مرتضی فرموده هر کس را که من مولی وخداوند باشم
بتحقیق خداوند او علی است **ای ولی مؤمن** عجب
اینست که با وجود این احادیث که السنه ناطقه و
نصوص قاطعه اند بر افضلیت ابو تراب علیه السلم
بخاری در باب فضایل ابوبکر آورده است که عمرو
عاص گفت که چون از جیش ذات السلاسل باز گشتیم

از پیغمبر

از پیغمبر پرسیدم که کدام یک از مردمان دوستر است
بسوی تو آنحضرت فرمود که عایشه گفتم از مردان
فرمود که پدر او گفتم بعد از آن فرمود که عمر وهم درین
باب روایت کنند که عبد الله عمر گفت ما در زمان
رسول الله هیچ کس را برابوبکر مقدم نمی داشتیم ابوبکر
را افضل صحابه می دانستیم بعد از آن عمر را بعد
از آن عثمان را وبعد از آن میگذاشتیم اصحاب محمد را
ویکی را بر دیگری تفضیل نمی دادیم **شعر** والجرح
ینفر بعد حین اذا کان البناء علی فساد **ای ولی**
مؤمن این روایات و داوثان را ببین واحادیث
کتاب ما را بنگر وحکم فرمای میان آن واین وهم
حدیث والله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد
النبیین والمرسلین علی رجل افضل من ابوبکر دلالت
نمی کند بر آنکه ابوبکر از ابو تراب افضل است بنا بر

انکه بعد النبیین والمرسلین گفته اند و مرتضی بنص
ابناءنا وانفسنا وانفسکم نفس حضرت رسولست پس بحسب
معنی ممیز و مستثنی است و بحث افضلیت ابوبکر در ذات
نیست بدلیل حدیث کنت انا و علی نورا که در بن باب
گفته شد و بدلیل حدیثی که اهل تعصب روایت کنند
و نزد ایشان معتبر است در حضور فاطمه زهرا علیها
السلم که عایشه از حضرت رسول پرسید که دوستترین
مردمان بسوی تو کیست آنحضرت فرمود که ابوبکر
عایشه گفت بعد از آن فرمود که عمر پس فاطمه از بهر
غیرت گفت یا رسول الله لم یقل فی علی شیئا یعنی
هیچ سخن در حق علی نگفتی رسول فرمود که علی نفسی
وهل رایت احدا یقول لی نفسه شیئا یعنی عایشه
از جهت غیری پرسید نه از جان و نفس من از انجهة
علی را یاد نکردم و دیگر از ترك التابعین و غیره حدیثی

روایت

روایت میکنند که حضرت فرمود یا من نبی الا و له
نظیر فی امتی ابوبکر نظیر ابرهیم و عمر نظیر موسی و عثمان
نظیر هارون و علی نظیری و فی روایة و من اراد ان
ینظر الی عیسی ابن مریم فلینظر الی ابی ذر یعنی هیچ نبی
نیست که او را مانندی و نظیری نیست در امت من
نیست ابوبکر نظیر ابرهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر
هارون و علی نظیر منست و در بعضی روایات آمده است
که هر که خواهد که نظر کند بسوی عیسی مریم باید
که بسوی ابوذر نظر کند ای ولی مؤمن اگر انصاف
باشد از یك حدیث افضلیت برادر پیغمبر که
ممسوس فی ذات الله است محقق میشود زیرا که
چون رسول افضل و اکمل انبیا است پس علی ولی الله
که نظیر محمد رسول الله است پس باید که افضل و اکمل
جمیع صحابه باشد و این سخنان که در کتاب ما گفته ایم

برنسبت عارفان محرک وشوق است وبرنسبت طالبان
سد وهو فقط اما متعصبان نه در کثرة روایة ملحوظ
ونه از قلت عبارة محظوظ شدند اگر فی المثل حضرت
رسول بعالم بشریت آید وخواهد که متعصبی را
باقرار وانصاف راه نماید بی ارادت ومشیت حق
میسر نشود این فقیر حقیر خود در چه حساب بود
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

باب دوم

در ثبوت افضلیت مرتضی از جهة فضل
وشرف محل ولادت واستحقاق مرتبهٔ امامت و
خلافت بنص حدیث وآیه ای ولی مومن بدانکه حضرت
مرتضی درون خانه کعبه در وجود آمد روز جمعه
سیزدهم شهر الله الاصم رجب بعد عام الفیل سی
سال وگویند بعد عام الفیل به بیست وهشت سال
ونزد شیعه روایت اولی اصح است ودرون خانهٔ

کعبه

کعبه بغیر از ابوتراب هیچ مولود موجود نشده بود
وعام الفیل جهت آن تاریخ شد که ابره صباح پادشاه
حبشه در آن سال لشکر وفیلی چند بقصد خرابی
کعبه فرستاده بود بسبب آتشی که از طرف بادیه
عرب وربیعه که معبد نصاری است افتاده و
قصد هلاک اصحاب فیل بطیرا ابابیل در تفسیر سوره
سورهٔ الم ترکیف فعل مذکور ومسطور است وچون
متعارف است که هر واقعه وحادثهٔ غریب وعجب
نماید از اسبابها تاریخ کنند لاجرم عرب از آن سال
تاریخ کردند وحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله
در آن سال بوجود آمد وچون بعالم بقا نقل
فرمود مرتضی سی وسه ساله بود وبعد رسول الله
سی سال امام عالم وغوث اعظم وقطب دایرهٔ
بنی آدم وعالم پناه وخلیفة الله وقایم مقام رسول الله

او بود وانکه حضرت رسالت فرمود که الخلافة
بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا فرمود
بدین معنی اشارت نمود یعنی خلافت و امامت
بعد وفات من سی سال باشد بعد از آن بتغلب
و اتفاق بودند باهلیت و استحقاق چراکه خصوص
مبالغه است در آنکه از ملک بسیار گزنده و بدندان
گیرنده است اگرچه بعض صحابه برسم حکومة و اسم
خلافت صوری مشهور و معروف بود اما فی الحقیقه
ابوالحسن بود که بکمال خلافت صوری و معنوی
بر زبان رسول الله مبعوث منعوت و موصوف
بود و لهذا در جمیع مشکلات بفرمان وی راه میرفتند
و بکرات و مرات گاه یا مفرج الکرب و گهی لولا علی
لهلک عمر میگفتند و از جمله این سال سی بیست و چهار
سال و چند ماه ممنوع بود از تصرف در احکامی که

مشکل



مشکل نمی نمود و بو صحبت حضرت نبوت بصبر و مدارا
زندگانی میفرمود و پنج سال و چند ماه بجهاد ناکثین
و بیعت شکستان و قاسطین که ظالمان و مارقین
که از دین بیرون شدگان اند ممتحن بود از تصرف در
احکام نبوت و اوامر و نواهی رسالت گهی در شعب
کرد دره کوه است شش سال بحصار و گهی بجنگ
کودکان و زنان کافران گرفتار و نه ویرا استطاعت
جهاد کافران و نه دفع مضرت از مؤمنان بنا بر آنکه
وعده ظهور اسلام و قوت دین مصطفی صلی الله
علیه و آله نرسیده بود تا کار بجائی رسید که از
استیلای کفار و اذیت اشرار بعضی و جعفر
طیار بحبشه رفتند و بعض صحابه و حضرت رسالت
بمدینه هجرت کردند و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد
کافران و کشاکشهای منافقان ممتحن می بودند

قوة

اراده و سنت الهی نابود در هر عصری چنین بود سنة
الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا
ای ولی مؤمن بدانکه اینست بعد وفات حضرت
رسالت در امامت سرچشمهٔ ولایت اختلاف کردند
و هرچه شیعهٔ وی که جمیع بنی هاشم اند و سلمان
فارسی و عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد بن
اسود کندی و خزیمة بن ثابت که ذو الشهادتین است
و حذیفة بن الیمان و ابوایوب انصاری و جابر بن
عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و امثال
ایشان از اصحاب صفه گفتند که خلیفه و امام
بعد رسول الله علی مرتضی است علیه السلم بجهت آنکه
مجمع صفات الهی و مجموعهٔ کمالات نامتناهی بعد
رسول الله او بود بنص آیات و احادیث نامعدود
و صفات و کمالات غیر محدود و از آنجمله بنص آیه

واولو

واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
میفرماید که اولی الارحام که خویشان نزدیکند
احق و اولی اند بیکدیگر و این معنی در باب دهم
می آید و ابوتراب است که از اولوا الارحام است
نه ابوبکر پس بخلافت و جانشینی حضرت ابوالقاسم
باید که او احق و اولی باشد چه این احقیت و اولویت
که اولوا الارحام را بحکم کلام الله با یکدیگر هست
از جمیع وجوه است و بنص آیهٔ انما ولیکم الله و
رسوله والذین آمنوا الآیه یعنی متصرف در شما
نیست مگر حضرت خدا و رسول خدا و آن مؤمنان
که در حین رکوع در نماز صدقه بسایل دادند
چنانکه در باب دهم تقریر یابد پس هرچه خدا و
رسول را از ولایت ثابت شود امیرالمؤمنین را ثابت
باشد چرا که معنی آیه بدلیل کلمهٔ حصر چنین است که

متصرف در شما نیست الا حضرت الله و رسول الله
و علی ولی الله نه غیر ایشان و علی هذا صفت تصرف
در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر شده باشد چه
کلمهٔ انما از آلات و ادوات حصر است و چون این
حرف معلوم شد گوییم که لفظ ولی در لغت عرب
به سه معنی بیش نیامده است بمعنی متصرف که احق
و اولی بالتصرف عبارت از انست همچون ولی
کودک و ولی زن بمعنی محب و ناصر باشد بجهت
انتفای صدق این حصر و عدم صحت این حصر برای
آنکه معنی این چنین شود که محب و ناصر شما نیست
الا خدا و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان پس محب و نصرت
مؤمنان درین سه وجود منحصر شده باشد و حال
آنکه محبت و نصرت در ایشان منحصر نیست بلکه
عام است در حق جمیع مؤمنان بنص قول خدای تعالی

والمؤمنون

والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی
جمیع مؤمنان محب و ناصر یکدیگرند و چون ولی
درین آیه بمعنی متصرف و اولی بالتصرف باشد آنکس
که در مؤمنان متصرف بود باید که امام و قایم مقام
سید الانام و قطب دایرهٔ اسلام او باشد نه غیر او
و قاضی عضد در مواقف گفته که ولی درین آیه
بمعنی ناصر است و اگر چنین نباشد نظام آیه دلالت
کند بر آنکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد
و در حال حیوة رسول الله و این معنی باطل است جواب
گوییم که حضرت رسالت مرتضی را در حال حیوة خود
امام الثقلین و امام الغر المحجلین و امام الاولیاء فی
من اطاع الله و ولی الناس بالناس خوانده است
چنانکه در باب چهارم و پنجم و هشتم مروی گردد
و اولی بالتصرف گفته چنانکه در حدیث الست

اولی بالمؤمنین وغیره محقق شود وقاضی عضد
درین آیه شبهه دیگر آورده وگفته اولی اینجا بمعنی اولی
بالتصرف نیست جهة آنکه با آیتی که قبل از وگذشت
وآیتی که بعد از وآمده است مناسبت ندارد وآیه
قبل اینست یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای
مؤمنان نباید که فرا گیرید جهودان وترسایان را
اولی وناصر خود چه ایشان ناصر یکدیگراند وآیه
بعد اینست که ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا
فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر که محب وناصر
خدا ورسول ومؤمنان باشد غالب خواهد بود
جواب گوییم مقرر است که آیات قرآن منجم و
متفرق فرود آمده است وبعض صحابه بر این نسق
ترتیب داده اند ومشهور است که آیه انما ولیکم الله

بآیات

بآیات متقدم نازل نشده بلکه منفرد فرود آمده است
ومیان آیه سابق وآیه انما ولیکم الله چهار پنج آیه
دیگر هست وبر تقدیر تسلیم گوییم که ولی را در آیه
انما ولیکم الله اگر بمعنی محب وناصر حمل کنیم همان
محذور که حصر محبت ونصرت است لازم آید
وحال آنکه محبت ونصرت مؤمنان در خدا ومصطفی
ومرتضی منحصر نیست بلکه عام است میان مؤمنان
چنانکه تقریر یافت دیگر آنکه چه محذور لازم آید اگر
نظام دلیل شما وحجت ما بدین نسق باشد که متصرف
در شما نیست بغیر الله ومحمد وعلی وهر که محبت و
نصرت الله ومحمد وعلی ورزد بنا بر آنکه اولی بالتصرف
وخداوندی اند پس بدرستی که آنکس غالب خواهد
بود قاضی عضد درین آیه شبهه دیگر آورده وگفته
که الذین آمنوا جمع است ومرتضی واحد وحمل جمع

بر واحد متعذر و ممنوع است و دیگر گفت که این آیه
در شان علی منافی شمول غیر او نیست بلکه مراد
از الذین آمنوا علیست و امثال وی و از صحابه جواب
گوییم که احد بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل از
علماء بحر راجح و اولی است از سخن شما در تقریر
و تحریر و چون در جمیع تفاسیر آمده است که این آیت
در شان وی نازل شده و بوی مختص است چنانکه
در باب دهم مذکور شود پس حمل جمع بر واحد جهت
تعظیم چرا جایز نباشد و حال آنکه وحشی که قاتل
حمزه و کافر حربی بود چون داعیه اسلام پیدا کرد و از
فعل خود ناامیدی مینمود حضرت صمدیت در شان
او این آیه فرمود که یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
و بر لفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است اختصاص
نفرمود تا نما و کنایه که هم دلیل استعطاف باشد ضم

نمود

نمود دیگر بر تقدیر تسلیم سخن شما که مراد از الذین
آمنوا علیست و امثال او گوییم که چون این آیه در
شان امیر المؤمنین نزول یافت پس اولویت تصرف
اورا باصالة باشد و امثال وی را بفرعیت و تبعیت
بودن و بحکم الفضل للمتقدم فضل اصل بر فرع
اظهر من الشمس است حجت سیم بنص حدیث غدیر
خم که رسول الله دست مرتضی گرفت و بر بالای پالان
شتران رفت و فرمود که الست اولی بالمؤمنین من
انفسهم فقالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه
یعنی آیا من به تصرف کردن در مؤمنان اولی نیستم
صحابه گفتند بلی فرمود هر کرا من اولی بالتصرف باشم
پس علی اولی بالتصرف باشد زهرا روایت کند که
حضرت رسول از حجة الوداع بازگشت در غدیر خم
نزول فرمود در گرمای گرم و گفت ایها الناس من اولی

الناس بالمؤمنین یعنی خدا و رسول اولیتر است سه
نوبت این تکرار میکرد و صحابه این جواب می گفتند و
در نوبت چهارم برخواست و دست امیر المؤمنین را گرفت
و فرمود که اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و این سخن را هم سه
نوبت مکرر گفت یعنی ای بار خدایا هر که من ولی به تصرف
باشم علی اولی به تصرف باشد و در آخر این حدیث
فرمود الا فلیبلغ الشاهد منکم الغایب یعنی آگاه
باشید باید که تبلیغ کند و برساند این سخن را آنکه
از شما حاضر است بکسی که غایب است و در رسالهٔ
المعتقدین از براء بن عازب مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود الست اولی بالمؤمنین من
انفسهم قالوا بلی قال الست اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا
بلی قال الیس ازواجی امهاتکم قالوا بلی قال فان هذا

مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
قال فلقیه بعد ذلک عمر فقال له عمر هنیئا لک
یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة یعنی مصطفی دست مرتضی گرفت
در روز غدیر خم و با صحابه گفت که آیا من به تصرف
کردن در مؤمنان اولیتر از مؤمنان نیستم گفتند
بلی باز بعبارتی دیگر گفت که آیا من بتصرف کردن
در هر مؤمنی اولیتر از آن مؤمن نیستم گفتند بلی
فرمود که آیا زنان من مادران شما نیستند گفتند
بلی فرمود بدرستی که این کس یعنی مرتضی مولی و خداوند
آنکس است که من مولی و خداوندویم و از بهر مرتضی
دعا کرد راوی روایت کند که عمر خطاب بعد از آن
مرتضی را در راه دید و تهنیت کرده گفت هنیئا
لک یعنی گوارنده باد ترا این منقبت ای پور ابوطالب

درین باب داد باخود گفت درین شبانگاه خداوند
من و مؤمنین و مؤمنات شدی ای ولی مؤمن
تهنیت و نزد کانی عمر خطاب دلیل واضح است بر آنکه
مراد از ولی درین احادیث جز اولی بالتصرف نیست
چرا اگر مراد ناصر بودی تهنیت را وجهی نبودی چرا
اگر تر جمعی از صحابه بمضمون آیات و اقوال و افعال
روشن و معین بود که مؤمنان ناصر و معین همدیگرند
پس اگر یک شخص را بناصریه تعریف و تهنیت کنیم
تحصیل حاصل بلکه عبث باشد در مناقب ابن مردویه
از ابن عباس مرویست که پیغمبر فرمود ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال اللهم من
کنت مولاه فهذا علی مولاه چنانکه در باب دهم در
سبب نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
روایه کرده شود و در مناقب خطیب و مسند احمد

از بریده اسلمی مرویست که گفت در خدمت مرتضی
سوی یمن بغزا رفتم و از وی جفائی دیدم چون بخدمت
مصطفی رسیدم علی را بعیب و نقص یاد کردم دیدم
که روی مبارک پیغمبر متغیر شد و فرمود که یا بریده
الست اولی بالمؤمنین من انفسهم بریده گفت که گفتم
بلی آنحضرت فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ای
ولی مؤمن بدانکه لفظ مولی در لغت عرب بهفت معنی
آمده است اول بمعنی آزاد کننده دوم بمعنی آزاد
شده ۳ بمعنی عمزاده ۴ بمعنی همسایه ۵ بمعنی هم
سوگند ۶ بمعنی ناصر ۷ بمعنی اولی بالتصرف و حمل
مولی بر معانی پنج گانه اولی و بر ناصر هم ممتنع است چه
هر کس داند که مؤمنان ناصر یکدیگرند پس باید که مولی
درین حدیث بمعنی اولی بالتصرف باشد و قاضی عضد
در مواقف گفته که این حدیث را اکثر اهل حدیث

نقل نموده اند گوییم که از اصحاب حدیث اگرچه دو سه
کس از نقل نموده و در کتب خود مسطور کرده باشند
ما را از نقل ایشان کار نیست در احتجاج و استشهاد
دیگر گفت که علی روز غدیر خم همراه رسول الله نبود بلکه
در یمن بود گوییم که در بخاری چند موضع آمده است
که مرتضی از یمن بسوی مکه آمد و با رسول الله حج گذارد
و قربان کرد و در آن حج هیچکس هدی نفرستاد و قربان
نکرد مگر مرتضی دیگر گفت اگرچه صحت این حدیث مسلم
داریم اما اکثر راویان مقدمه از آنکه الست اولی بالمؤمنین
من انفسهم است نقل نکرده اند گوییم غرض تواتر و صحت
حدیث اگر اکثر راویان روایت نکرده باشند بر اقل
اکتفا نمودن هم جایز است چنانکه از براء بن عازب
و زهری و ابن عباس و بریده اسلمی در این کتب مذکور
بطریق متعدد مسطور است ای ولی مؤمن مثل قاضی

مصطفیٰ و

عضد

عضد در این ارادت مثل التعریف یتعلق بکلامه
است چگونه مسکین میخواهد که بمقدار مقدور مناقب
و فضایل مرتضی را جوابی و عذری گوید دیگر گفت
که مولی در این حدیث بمعنی ناصر است بدلیل آخر حدیث
که اللهم وال من والاه است گوییم حدیث اول که
الست اولی بالمؤمنین است و مقدمه و تمهید کلام است
دلالت میکند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است دیگر
گفت که مولی بمعنی ولی در عربیة نیامده است گوییم
که قوله تعالی مأواکم النار هی مولیکم دلالت میکند
که مولی بمعنی اولی آمده است یعنی جای شما آتش است
و بشما اولی است و آنچه میگویند که لفظ مولی در
هی مولیکم بمعنی مقر و مآل و عاقبة الامر است
بقرینه و بئس المصیر اینهم مسلم نیست چرا که مولی در
عربیة هفت مفهوم بیش ندارد چنانچه در اوائل

کلمات گذشت و بمعنی مقر و مآل و عاقبة الامر قطعاً
نیامده است دیگر گفت اگر چه مسلم داریم که مولی بمعنی
اولی است دلیل چیست بر آنکه مراد از اولی ولی
بالتصرفست بلکه جایز است که مراد از آن اولویة باشد
و در امری از امور چنانکه خدای تعالی می فرماید
ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه یعنی بدرستی که سزاوار
ترین مردمان برابرهیم آنکسانند که اتباع او کرده اند
و این اولویة بابرهیم شاید که از جهة قرب یا از جهة
اتباع و اختصاص بوی باشد و ولی بالتصرف اینجا
مراد نیست و صحة استثنا و صحة تقسیم دلیل
ماست بر آنکه مراد از اولی اولویة است در امری از
امور اما استثنا چنانکه گوئی زید در چه امر اولی است
بعمرو در تصرف یا در محبت یا در نصرت اما تقسیم چنانکه
گوئی زید اولی است و این اولویة یا در نصرت اوست

یا در ضبط

یا در ضبط اموال او یا در تصرف در دوست جواب
گوئیم دلیل ما بر آنکه مراد از اولی بالمؤمنین من انفسهم
اولی بالتصرف جز ضمیمه من انفسهم نیست چه این
قرینه محقق میشود که مراد از اولی درین حدیث جز اولی
بالتصرف نیست نه مراد از اولویة است در امری از
امور بنا بر آنکه بعضی مردمان از مردمان اولی بودن
بغیر اولی بالتصرف بودن هیچ معنی دیگر ندارد بلی
اگر قبل من انفسهم نبودی استثنا و قاضی عضد بآیه
ان اولی الناس بابرهیم و استدلال و بصحة استثنا و
صحة تقسیم راست بودی چه نظر این آیه مثلاً اگر
چنین بودی که ان اولی الناس بابرهیم من نفسه للذین
اتبعوه مراد ازین اولی اولی بالتصرف می بود و همچنین
اگر گوئی زید اولی است بعمرو من نفس عمرو استثنا و
تقسیم را صحة نمی نماید چه مراد اولی بالتصرف می شود

لا غیر اما قاضی عضد معذور است **حجت چهارم** و نص
حدیث انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
از علمای حدیث آورده اند که رسول بغزاء تبوک رفت
و مرتضی را در مدینه گذاشت مرتضی گفت یا رسول الله
مرا با زنان و کودکان میگذاری رسول الله فرمود راضی
نمیشوی که از من بمنزلت داشته باشی که هارون از
موسی داشت و این قصه چنان بود که چون رسالت
پناه بغزاء تبوک میرفت و تبوک در راه شام بود و بسیار
دور بود از خوف هجوم اعادی در مدینه بر اهل و
عیال خود گذاشت و فرمود که الله تعالی مرا وعده
داده است که تبوک را حاجت جنگ نیست و بی کلفت
و مشقت آن را فتح خواهیم کرد و مرتضی در هیچ غزا از مصطفی
تخلف نشده است مگر درین غزا پس اشقیا زبان طعن
گشودند که علی در حساب زنان و کودکان است چون

مرتضی

مرتضی این سخن شنید سلاح و درع در پوشید و
سوار شد و در اول منزل بمصطفی رسید آنحضرت فرمود
که موسی چون بکوه طور میرفت هارون را قایم مقام خود
گذاشت چنانکه حق در کلام مجید از موسی حکایت
میکند که با هرون گفت اخلفنی فی قومی واصلح ولا
تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه من باش در قوم
من و اصلاح کن میان ایشان و اتباع راه اهل فساد
مکن ای ابو الحسن تو از من آن منزلت داری که هارون
داشت از موسی بحکم این حدیث هر چه هارون را
ثابت بود از استحقاق و استخلاف و غیره آن مرتضی
را ثابت باشد مگر نبوة که مستثنی است در لا نبی بعدی
و این حدیث بر خلافة امیر المؤمنین نص جلی است
بلکه نص جلی است قاضی عضد در مواقف آورده
که علی خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بغزاء تبوک

وهارون خلیفهٔ موسی شد در حین رفتن بکوه طور پس
جمیع منازل را عام و شامل نباشد جهة انکه منازل
هرون یکی برادر و یکی پیغمبر بودن است جواب کوییم
که هر چه قول که از جملهٔ منازل هرون یکی برادری است
و یکی پیغمبری مخنیست حشو و بی وقوفانه جراکه رسول الله
منزلت پیغمبر برادر و لا نبی بعدی استثنا فرموده است
پس این سخن تو عبث و عیب باشد هر جه برادریت
خود مشهور است که او را برادر کرفته و در مواضع
متعدده برادر کفته است در مواضع متعدده
سماوات و ارض بدو هزار سال بر در جنة نوشته
که محمد رسول الله علی اخو رسول الله جنانکه در باب
هشتم اورده شود پس اکر اخوت بقول احنا و رسول
محقق و مقبول نشود بهیچ قول مقبول نخواهد بود
اکر کویی که غرض اخوة مادری و یا پدری است کوییم

اخوة مناسبتی رفع و اعرفست از اخوت نسبتی
و اخوة روحی و قلبی اعند از اخوة بطنی و صلبی و هر چه
قول تو که این حدیث در حین رفتن بغزاء تبوک کفته
شده پس مخصوص باشد بان استخلاف و عام نبود
کوییم که رسالت پناه این حدیث بکرات و مرات
با مرتضی در چند موضع فرموده است در فتح خیبر
و در غزاء سلاسل و روز بستن درهای مسجد و غیر
ان جنانکه مذکور شد **حجة پنجم** بنص حدیث علی
منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی اما در مسند
احمد حنبل از بریده سلمی بروایتی دیکر مرویست که جون
من حکایة یمن و شکایة ابو الحسن کردم حضرة رسالت
در غضب شد فرمود لا تقع فی علی فانه منی وانا منه
وهو ولی کل مؤمن بعدی ای بریده اسلمی در عسب
و نقص علی نیفتی که علی از منست و من از وی و

اوستا ولی التصرف در شما بعد از من و این سخن را
دو نوبت فرمودند دلیل تاکید است در تنصیص
بخلافة و تادیب و تنبیه صحابه بود و در مسند ترمذی از عمران
ابن حصین مرویست که رسالت پناه مرتضی را امارت
لشکر داد و بغزا فرستاد و چون بر کفار غالب آمد
مرتضی یکدختر را مخصوص بخود کرده اند بعضی از
همراهان انکار او کردند و چهار کس از صحابه با همدیگر
عهد بستند که چون بحضرت رسند حکایت و
شکایت امیر جمله مردان علی ابن ابی طالب کنند که جهة
فاطمه زهرا بر مرتضی غضب کند و قاعده صحابه این بود
که چون از سفر معاودت کردندی اول بسلام رسول
رفتندی پس بخانهای خود شدندی و چون لشکر
بمدینه رسید از آن چهار شخص یکی برخاست و گفت
یا رسول الله علی چنین و چنین کرد و مضمون حکایت

وشکایت وی این بود که علی دختری اصطفا کرد چنانکه تو
زنان وغیر از اصطفا میکنی پس حضرت رسالت رو
از او کردانید و هیچ نگفت دوم باز برخاست و همان
گفت حضرت رسول در قهر و غضب شد فرمود
ما تریدون من علی ان علیا منی و انا من علی و هو
ولی کل مؤمن من بعدی دو بار فرمود چه میخواهید
از علی چه میخواهید از علی بدرستی که علی از من و من
از علی ام و اوست خداوند همه مؤمنان بعد از من و
در فردوس الاخبار از عمران مرویست که رسول
فرمود علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی
اگر کسی گوید که ولی درین حدیث بمعنی محب و ناصر است
اگر در آیه انما ولیکم الله تمسک بمنع حصر کردی و گفتی
که ولی در انما ولیکم الله بمعنی محب و ناصر نشاید که باشد
چرا که محبت و نصرت منحصر در خدا و مصطفی و مرتضی

میشود اینجا چه عذر داری جواب گویم که این حدیث
هم مطابق مدعا است و هم متضمن حصر است بدلیل تقدیم
هو که ضمیر فصل است یعنی هو ولی کل مؤمن لا غیر و
دیگر قرینهٔ حال و شان ورود این حدیث با کمال دلالت
میکند بر انکه لفظ ولی اینجا بمعنی خداوند ولی بالتصرف
بنا بر انکه صحابه از جهت اصطفا دختر از مرتضی حکایت
با شکایت کردند یعنی که مرتضی را اهلیت و استحقاق
ان نیست که بسر خود کاری کند و دختر را اختیار
و اصطفا نماید پس رسالت ایشان را تنبیه کرد و
گفت که مرتضی را استحقاق ان هست که اختیار و
اصطفا کند چنانکه من میکنم چرا که اصطفائی که من
میکنم بنا بر انست که من اولی بتصرف و خداوند
شما ام و مرتضی بعد از من بمرتبهٔ من یعنی در حیوة
و ممات من خداوند شما است **حجت ششم** نص

حدیث

حدیث که در مناقب خطیب و وسیلة المتعبدین
هم از عبد الله بن مسعود مرویست که گفت کنت
مع رسول الله وقد اصحر یعنی بودم همراه رسول الله
در حالتی که بصحرا بیرون رفت فتنفس الصعداء پس اه
[illegible]
یا ابن مسعود نعیت الی نفسی گفتم ای رسول الله چیست
ترا که اه سرد میکشی گفت ای ابن مسعود خبر مرگ من
رسانیدند قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
ابا بکر فسکت گفتیم کسی را قایم مقام خود کن فرمود
کرا گفتم ابا بکر هیچ نگفت و باز اه سرد کشید دیگر پرسید
همان جواب شنیدم گفتم عمر را خاموش شد و باز اه
سرد کشید در نوبت سوم گفتم علی را از سر تنحنح گفت اوه
گفت هرگز این کردار نمیکنند و اگر او را خلیفه و قایم
مقام خود کنم قبول نمایند و بحق خدا که اگر شما این کرد

میکردید البته شما را بجنة میکذرانند تمام این حدیث
اینست که ثم تنفس فقلت مالی اراک تتنفس قال نعیت
الی نفسی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
عمر بن الخطاب فسکت ثم تنفس فقلت مالی اراک
تتنفس قال نعیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول الله
قال من قلت علی بن ابی طالب قال اوه لن تفعلوا
اذا ابدا والله لئن فعلتموه لیدخلنکم الجنة روایة
وسیله اینست که کنت مع رسول الله فتنفس فقلت
یا رسول الله ما شانک قال یا ابن مسعود نعیت الی
نفسی قلت فاستخلف قال من قلت ابا بکر قال فسکت
ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک قال نعیت الی نفسی
قلت استخلف قال من قلت عمر قال فسکت حتی ذهب
ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک قال نعیت الی نفسی
فقلت له استخلف قال من قلت علی ابن ابی طالب قال

اما والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة
اجمعون یعنی با حضرت مصطفی بودم پس آنحضرت
آه سرد کشید کفتم حال شما چیست فرمود خبر مرگ
بمن میرسد کفتم استخلاف کن فرمود کرا کفتم ابابکر را
پس یک ساعت خاموش ماند بعد از آن آه سرد کشید
دیگر حال پرسیدم همان جواب شنیدم این نوبت
کفتم عمر را جواب نداد تا یک ساعت کذشت باز آه
سرد کشید کفتم علی بن ابی طالب را خلیفه کن فرمود
بحق آنکه جان من بدست قدرت اوست که صحابه اگر
اطاعت علی کنند البته البته همه بجنت بگذرند **حدیث**
هفتم از عمرو و سلمه رویست که گفتند شنیدیم
که رسول الله را که در حجة الوداع میفرمود علی یعسوب
المؤمنین والمال یعسوب الظالمین علی اخی و مولی
المؤمنین من بعدی وهو منی بمنزلة هارون من موسی

الا ان الله ختم النبوة فلا نبي بعدي وهو الخلیفة في
الاهل والمؤمنین یعنی علی شاه مؤمنانست چه شاه
زنبور عسل را یعسوب گویند ومال شاه ظالمانست
علی برادر منست وخداوند مؤمنانست واولی است
بتصرف کردن در ایشان بعد از من وعلی از من
بمنزلت دارد که هرون از موسی اما فرق هست که
نبوت را ختم کرده است وبعد از من پیغمبر نیست و
اوست بعد از وفات من خلیفه وقایم مقام در اهل
بیت ودر مؤمنان ودر باب تحریم خواهد آمدن
که حضرت نبوة امیر المؤمنین را خلیفه گفته است اگر
کسی گوید که حضرت نبوة ابوبکر را بخلافت مخصوص
کرده است چنانکه بخاری در باب استخلاف از عایشه
روایت کرده است که رسول فرمود که بدرستی که خواستم
سوی ابوبکر فرستم وعهد کنم تا آنکه گویندگان یعنی

کوید

گویند یا خود آرزو کنندگان آرزوی کنند باز گفتم که
خدا غیر ابوبکر قبول نکند ومؤمنان غیر اورا دفع کنند
ویا خود خدا دفع کند ومؤمنان قبول نکنند وآن جبیر
ابن مطعم روایت کرد که ضعیفه با حضرت مصطفی
گفت که هرگاه که آیم وترا نیابم چکنم وبنا بر گوییا مراد آن
ضعیفه وفات رسول بوده کرا طلبم مصطفی فرمود
ابوبکر جواب گویم که پیغمبر در مثل این احادیث از
تقدیر الهی خبر داده نه آنکه در حق ابوبکر نص کرده باشد
چه مرتضی علیه السلم در هیچ خاندان نبود که پدر و پسر
وجد را یا برادر وعم وخال نکشته بود وعرب همچون
لود و کرده اند در کینه وجلافت وحمیة جاهلیة لا
جرم متابعت ومبایعت وی رغبت نکردند وبا وجود
آنکه اسلام قوی شده وممالک فتح یافته بود ناکثان
وقاسطان ومارقان بر مرتضی خروج کردند ودران

پنج سال که مدت ظهور خلافت وی بود مجال و فرصت
از نداد ندش که با سایش و فراغت بنشیند چنانکه
میفرماید شعر ملکم قریش تمنانی لتقتلنی فلا و
ربك ما برّوا ولا ظفروا ، و این دو سه بیت در دیوان
امیر مسطور است باز گوییم تو که اثبات خلافه میکنی
بحدیثی که لفظ خلیفه و خلافت ظاهرا در آن نیست و
ثبوت مدعی در آن حدیث بتاویل محتاج است پس
بدین آیات و احادیث که در شان مرتضی امده و
لفظ خلیفه و استخلاف در آن صریحست بطریق اولی
که خلافت مرتضی ثابت شود دیگر در معالم التنزیل در
تفسیر یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک امده است
که حضرت مصطفی کنیزک خود را که ماریه قبطیه بود
در نوبت عایشه بخانه حفصه بنت عمر اورده و با وی
صحبت داشت چون حفصه بخانه امد و ماریه را دید

گفت یا رسول الله امروز نوبت عایشه است و ماریه را
بخانه من آوردی انحضرت فرمود که این حکایت با عایشه
مگوی و ترا دو بشارت دهم یکی انکه ماریه را بر خود
حرام کردم دیگر انکه پدر تو و پدر عایشه بعد از من
بجای من خواهند نشست حفصه این سخن نهانی را فاش
کرد و حضرت را این معنی بوحی معلوم شد فرمود که بلی
ماریه را بر خود حرام کردم ولی گفتم من جهت النصیحه
که ابوبکر و عمر بعد از من بجای من خواهند نشست
و حضرت رسالت از این سخن چندان اعراض کرد و انکار
نمود تا در حق ابوبکر و عمر بخلافة نص نکرده باشد چه
انحضرت سخنی نگوید و باز از ان اعراض کند و انکار
نماید مگر بنا بر مصلحتی عظیم و از اینست که اگر اعراض
و انکار نمودی همه کس ان سخن را بر نصیت حمل کردی
و غرض انحضرت اخبار از تقدیر بودن نصیت یعنی

در ازل چنین مقرر شده است که پدر تو و پدر عایشه
بجای پیغمبر خواهند نشستن و آنحضرت بعد از این حکایت
بر زنان خود خشم کرد و یکماه در مسجد اعتکاف نمود
و گویند که حفصه را طلاق داد و باز رجعت فرمود
و حضرت حق تعالی پیغمبر را عتاب کرد و این آیه فرو
فرستاد که یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی
مرضات ازواجک یعنی ای آنکه پیغمبری چرا بر خود حرام
میکنی چیزی را که حق تعالی بر تو حلال کرده است رضای
زنان خود میطلبی دیگر میفرماید که و اذ اسر النبی
الی بعض ازواجه حدیثا یعنی پیغمبر با بعضی زنان خود
که آن حفصه است حدیث سری گفت فلما نبات
به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض
یعنی چون حفصه انبا و اخبار مردم کرد بآن حدیث
سری اظهره الله علیه و حق تعالی رسول را بران مطلع

کرد

کرد عرف بعضه یعنی اقرار کرد که ماریه بر خود حرام
کردم و اعرض عن بعض یعنی اعراض و انکار کرد از آنکه
ابوبکر و عمر بجای او نشیند و نخواست که این سخن
از ایشان فاش کرده شود تا در آن سخن احتمال فضیحت
نماند فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی
العلیم الخبیر یعنی چون حضرت رسالت حفصه را
بآن سخن که فاش کرده بود اخبار فرمود حفصه گفت که
اخبار تو که کرد بر این که من فاش کردم حضرت فرمود مرا
اخبار کرد آنکس که علیم و خبیر است ان تتوبا الی الله فقد
صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولیه
و جبریل و صالح المؤمنین یعنی این عایشه و حفصه
اگر توبه و بازگشت میکنید بسوی خدا جای آن هست
بتحقیق که دلهای شما بباطل میل کرده و از رحمت حق دور
شده است و اگر شما هر دو بحضرت رسالت مظاهره

میکنند وهم ثابت میشود پس بدرستی که الله تعالی
ناصر و معین اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان که مرتضی است
هم ناصر و معین وی اند و بعد از ایشان همه ملائکه
ظهیر و معین اند و صاحب معالم التنزیل میگوید
که مراد از صالح المؤمنین عمر و ابوبکر وجمعی تأویل
دور میکنند که غرض صالحوا المؤمنین بوده واو جمع را
حذف کردند وحال آنکه ابن عباس و مجاهد که از اعیان
مفسران اند میگویند که صالح المؤمنین علی است و در مناقب
ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس مرویست که
گفتند شنیدیم که رسول فرمود صالح المؤمنین علی است
چنانکه در باب دهم گفته شود ان شاء الله تعالی **باب**
سوم در ثبوت افضلیت مرتضی بجهت سبق اسلام
و کمال و علم و زهد و نصرت دین نبی بر آنکه جمیع کمالات
و فضایل که استحقاق افضلیت مرتضی داشته باشد

درین چهار صفت و منقبت منحصر است و این باب
بر چهار فصل مشتمل است **فصل اول** در سبق
اسلام ثعلبی در تفسیر آیه قوله تعالی والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار آورده است که قد اتفقت
العلماء علی ان اول من امن بعد خدیجه من الذکور
برسول الله علی بن ابی طالب وهو قول ابن عباس و
جابر بن عبد الله الانصاری و زید بن ارقم و محمد بن
المنکدر و ربیعة الرای و ابی الجارود المدنی
وقال الکلبی اسلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و
هو ابن تسع سنین یعنی علما اتفاق کرده بر آنکه
اول کسی که بعد از خدیجه از مردان برسول ایمان آورد
علی ابن ابی طالب بود و این قول ابن عباس و جابر
ابن عبد الله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکدر
و ربیعة الرای و ابی الجارود مدنی است و کلبی گفت از

اعیان مفسرانست کفت امیرالمؤمنین علی مسلمان شد
وحال انکه نه ساله بود و در نزل السائلین از عمر خطاب
مرویست که رسول با مرتضی کفت یا علی انت اول
المسلمین وانت اول المؤمنین ایمانا وانت منی بمنزلة
هرون من موسی یا علی انما انت بمنزلة الکعبة تؤتی
ولا تأتی فان اتاک هؤلاء القوم فسلموا الیک
هذا الامر فاقبله منهم فان لم یاتوک فلا تأتهم
یعنی ای علی توئی اول مسلمانان از روی اسلام و
توئی اول مؤمنان از روی ایمان و تو مرا بجای
که هرون بود موسی را ای علی تو بمنزلهٔ کعبهٔ که خلق
بزیارت او می ایند و او پیش کس نرود پس اکر این قوم
قریش پیش تو ایند و امر خلافت را تسلیم تو کنند از
از ایشان قبول کن و اکر پیش تو نیایند تو پیش ایشان
مرو و درین حدیث هم نص ظاهر است وهم

وصیت

وصیت ترک منازعة وطلب خلافة والله اعلم
و در مناقب خطیب و فردوس الاخبار از سلمان
فارسی مرویست که کفت شنیدم رسول الله را که می فرمود
اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیمة اولهم اسلاما
علی بن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که بر
حوض کوثر می ایند نخستین ایشانست از روی اسلام
وانکس علی بن ابی طالب و در روایت فردوس الاخبار
اینست اولکم ورودا الحوض اولکم اسلاما علی
ابن ابی طالب یعنی نخستین شما در امدن بحوض
حوض کوثر و نخستین شما در اسلام علی ابن ابی طالب است
و در مناقب خطیب از ابن عباس مرویست که
رسول الله فرمود صلت الملائکة علی وعلی علی
سبع سنین قیل ولم ذلک یا رسول الله قال لم یکن
معی من الرجال وغیره یعنی ملائکه برای من و علی

سال استغفار کردند صحابه پرسیدند یا رسول الله
از معنی از جه رهگذر بود فرمود که با من از مردان
هیچکس نبود الا او و بروایتی دیگر و ذلک انه لم یرتفع
شهادة ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من
علی یعنی ملائکه از برای من و علی هفت سال استغفار
کردند و آن از آنجهة بود که کلمهٔ توحید بسوی
آسمان مرتفع نمی‌شد الا درین هفت سال الا از من
و علی و در ترك السائلین از ابو ایوب انصاری روایت است
که رسول فرمود لقد صلت الملائکة علی و علی علی
سبع سنین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره یعنی
بدرستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار
کردند و آن از آنجهة بود که درین هفت سال با من جز وی
هیچکس هیچ مردی نماز نکرد و در وسیلة المتعبدین
از ابو ذر غفاری مرویست که رسول فرمود ان

الملائکة

الملائکة صلت علی و علی علی سبع سنین من قبل
ان یسلم بشر یعنی بدرستی که ملائکه برای من و علی
هفت سال استغفار کردند پیش از آنکه هیچ فردی
از افراد بشر مسلمان شود والله اعلم **فصل دوم**
در علم مرتضی ابن بختری روایت کند که مرتضی را بر
منبر کوفه دیدم که مدرعهٔ رسول الله پوشیده و عمامهٔ
رسول بر سر پیچیده و شمشیر رسول حمائل کرده و انگشتری
رسول در انگشت کرده و میفرمود سلونی من قبل
ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم فوالله لو ثنیت
لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم
و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة و
الانجیل فتقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و
انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی مرا پرسید
از هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید که بدرستی که میان

پهلوهای کوچک من که محل دل بود علم بسیار است و الله
که اگر بالشی از برای من دو تا شدی پس بران بالش نشستمی
البته فتوی دادمی مر اهل توریة را بتوریة و اهل انجیل را
بانجیل ایشان با حق تعالی توریة و انجیل را بنطق در آوردی
و باخلق بگفتی که علی راست گفت بدرستی که شما را
فتوی داده است بآن احکامی که در من فرود آمده است
و حال آنکه شما کتاب میخوانید و فهم نمیکنید یا تعقل
و ادراک نمی‌کنید و بالش شکستن کنایه است از فراغت
یا فتی و متمکن بودن و بروایتی دیگر فرمود فوالله لو کسرت
لی وسادة فجلست علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم
و اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور بزبورهم و بین
اهل الفرقان بفرقانهم یعنی بحق خدا که اگر بالشی از برای
من شکسته شدی و من بران بالش نشستمی البته حکم
کردمی میان اهل توریة بحکم توریة ایشان و میان اهل

انجیل

انجیل بانجیل ایشان و اهل زبور بزبور ایشان و اهل
قرآن بقرآن و جای دیگر فرمود که والله لو شئت ان اخبر
کل رجل منکم بمولجه و مخرجه و جمیع شأنه لفعلت
ولکنی اخاف ان یکفروا فی رسول الله یعنی والله اگر
میخواستم که خبر دهم بهر مردی بلکه هر فردی از آمد شد
وی و جمیع احوال وی خبر دادمی ولیکن من میترسیم که
در محبت من بدین و شریعت رسول کافر شوند و فرمود
لو شئت لاوقرت من تفسیر باء بسم الله سبعین بعیرا
یعنی اگر خواستمی البته از تفسیر باء بسم الله هفتاد
شتر بار کردمی و هیچ شک و ریب نیست در این اخبار
و آثار که رسالت پناه در حق آن حضرت و لایت می فرمود
کما انا مدینة العلم و علی بابها و بروایة دیگر انا دار الحکمة
و علی بابها و در مناقب خطیب و حلیة الاولیاء و فردوس
الاخبار از ابن مسعود مرویست که رسول فرمود قسمت

الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس جزوا حدا
یعنی حکمت بده جزو منقسم شد بمرتضی نه جزو داده شد
وبجمیع مردمان یک جزو و در مناقب خطیب آمده
که ابن عباس گفت لقد اعطی علی ابن ابی طالب تسعة
اعشار العلم وایم الله لقد شارکهم فی العشر العاشر
یعنی بدرستی که بمرتضی نه بخش علم داده شد وبحق خدا
که شریک مردمان شده است در بخش دهم وروایات
متعدده آمده که قال ابن عباس العلم ستة اسداس
لعلی من ذلك خمسة اسداس وللناس سدس ولقد
شارکنا فی السدس حتی هو اعلم به منا یعنی علم الهی شش
سدس است پنج سدس آن مرتضی راست ویک سدس جمیع
مردم را بدرستی که در آن یک سدس شریک ما شده است
تا غایتی که در آن سدس از ما اعلم است و در مناقب
خطیب ومسند احمد از امام حسن مرویست که در ایام

خلافة عمر مجنونه زنا کرد وحامله شد عمر درباره وی
حکم برجم کرد وگفت که آن مجنونه را سنگسار کنند
ابو الحسن گفت نشنیده که رسول خدا فرموده است عمر
گفت چه فرموده است رفع القلم عن ثلثة عن المجنون
حتی یبرء وعن الغلام حتی یدرك وعن النائم حتی
یستیقظ یعنی حکم شریعت از سه کس مرفوع شده است
از دیوانه تا بهوش آید وکودك تا بالغ شود واز خفته
تا بیدار شود عمر گفت لولا علی لهلك عمر وآن مجنونه را
گذاشت نوبتی دیگر هم حکم برجم کرده بود که بر سر شش
ماه وضع حمل نمود ابو الحسن فرمود لیس علیها رجم چون
این سخن بعمر رسید وکیفیت آن از مرتضی پرسید آنحضرت
فرمود که الله تعالی در کلام مجید میفرماید که والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین یعنی مادران شیر
دهند بفرزندان خود دو سال کامل که بیست وچهار

ماه باشد وهم در کلام مجید میفرماید حمله وفصاله
ثلثون شهرا یعنی چون مدت رضاع که دو سال کامل است
از سی ماه ساقط کردد لاجرم اقل مدت حمل شش ماه باشد
انجا هم لولا علی لهلك عمر کفت نوبتی دیکر حکم برجم کرده
بود در حق حامله که در نزد وی بفجور اعتراف کرده بود
ابوالحسن این زن را در راه دید بود واز احوال وی
تفحص فرموده کفتند عمر حکم کرده که مستوجب رجم است
ابوالحسن حامله را نزد عمر باز اورد که بر رجم این ضعیفه
حکم کرده کفت نعم اعترف عندی بالفجور یعنی بلی امر کرده ام
برجم این زن بنابر انکه نزدیك من بفجور وزنا اعتراف
کرده است ابوالحسن فرمود هذا سلطانك علیها
فما سلطانك علی ما فی بطنها یعنی این حجت تو حکم تو است
بر زن بکو چه حکم داری بر انکه در شکم وی که بچه بی کناه
که از وی صادر شود میکشی بعد از ان فرمود که شاید

زنزا تخویف وتهدید کرده باشی عمر کفت بلی انحضرت
فرمود نشنیدی که رسول فرمود لا حد علی معترف بعد
بلاء یعنی هیچ حد نیست بر کسی که بقید وحبس وتهدید
وتخویف اقرار کند اقرار وی اعتباری ندارد عمر
کفت عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابی طالب لولا
علی لهلك عمر یعنی زنان عاجز اند ومثل علی تزایند
وکویند در هفتاد ودو محل لولا علی لهلك عمر کفته است
وهم در مناقب امده که دو کس از عمر استفسار کردند
ما تری فی طلاق الامه چه میفرمایی در طلاق کنیزك
یعنی عاجز ان جند بود پس عمر علیه اللعنه برخاست
وبسوی جمعی مردمان شد واز مردی که دران جمع
بود پرسید ما تری فی طلاق الامه ان مرد کفت اثنتان
یعنی نهایت طلاق کنیزك دو است پس عمر روی بمستفتیان
کرد کفت اثنتان یکی از مستفتیان روی بعمر کرد و

کفت که امده ام و از امیر المؤمنین و تو که خلیفه رسولی
کفتی طلاق او نامه پرسیدیم تو رفتی و از دیکری پرسیدی
و الله که وی با تو هیچ نکفت بجز انکه در جواب تو اثنتان
فرمود و خاموش کشت پس عمر با ان مستفتی کفت
تو این کس را میشناسی این علی بن ابی طالب است من
شنیدم که رسول فرمود لو ان السموات و الارض
وضعت فی کفة و وزن ایمان علی لرجح ایمان علی
یعنی اکر فرض کنیم که اسمانها و زمینها را در یک سر ترازو
نهاده شود و با ایمان علی سنجیده شود ایمان علی
بر ایمان و زمین زیاده شود و هم در مناقب امده که
دو اعرابی نزد عمر محاکمه امدند عمر با مرتضی کفت یا ابا الحسن
اقض بینهما یعنی میان ایشان حکم کن و چون بر احد
ایشان حکم فرمود ان محکوم علیه بعمر کفت یا امیر المؤمنین
هذا یقضی بیننا یعنی این حکم می کند میان ما پس

عمر برخواست و کریبان انکس را بر حلق او پیچید و بر
زمین زد و کفت ما تدری من هذا هذا مولای و
مولا کل مؤمن و مؤمنة و من لم یکن هذا مولاه فلیس
بمؤمن یعنی نمیشناسی این کس را این خداوند منست
و خداوند هر که مؤمنست و هر کرا این مظهر مولی و
خداوند نباشد او مؤمن نیست

فصل سوم

در زهد مرتضی در کفایة الطالب و مناقب ابن
مردویه و مناقب خطیب و حلیة الاولیا از ابو مریم
سلولی مرویست که مصطفی با مرتضی کفت یا علی
ان الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب
الی الله منها الزهد فی الدنیا و جعلک لا تنال من
الدنیا شیئا و لا تنال الدنیا منک شیئا و وهب لک
حب المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا
و در روایت خطیب چنین است هی احب الیه منها زهدک

في الدنيا وبعضها اليك وحبب اليك الفقراء فرضيت
بهم اتباعا ورضوا بك اماما الحديث يعني بدرستي
كه الله تعالى ترا بزينتي آراسته كرده است كه بندكان
خود را مزين نكرده است بزينتي كه نزديك وي ازان
زينت دوستتر در دنيا باشد صفت زهد بتو دادم
ودشمني دنيا در دل تو انداخت ودوستي فقرا و
مساكين بتو بخشيد پس ايشان راضي شده اند بآنكه
تو امام و پيشواي ايشان باشي و تو راضي شدي بآنكه
ايشان اتباع و پيرو تو باشند و در مناقب خطيب
از ابو مطر رويست كه كفت از مسجد كوفه بيرون آمدم
از عقب آوازي شنيدم كه ميكفت اي جوان دامن كشان
از دامن ازار را بالا كش انقى وابقى بود هامن جون نكاه
كردم مرد اعرابي بدوي ديدم كه ازاري در ميان
ورداي در دوش داشت از شخصي پرسيدم كه اين جه

كراست

كراست كفتند همانا تو درين شهر غريبي كفتم بلي از اهل
بصره ام كفتند اين امير المؤمنين وامام المتقين عليست
ابو مطر كويد عقب او روان شدم تا ببازار شتر
فروشان رسيد فرمود بفروشيد وسوكند مخوريد
كه سوكند اكرچه سلعه را رواج مي دهد وليكن بركت
مي كاهد بعد ازان بخرما فروشان رسيد خادمه
را كريان ديد از سبب كريه پرسيد خادمه كفت اين
تمار يك درم خرما خريدم مخدوم مرا نپسنديدند و
اين مرد از متاع خود امتناع مي نمايد آنحضرت به
تمار كفت كه تمر خود بستان و درم خادمه را بده
كه خدمتكاران اختيار ندارند تمار بي وقار دست
بر سينه مرتضى زد واز دكان دور كرد مرتضى
هيچ نكفت ابو مطر كويد كه من به تمار كفتم كه اين كس
مي شناسي كفت نه كفتم اين امير المؤمنين عليست

تمار شرمسار ده درم خادم را پس داد و خرما را در
دکان نهاد و بمرتضی گفت التماس دارم که از من
خشنود باشی فرمود ما ارضانی عنك اذا اوفیتهم
حقوقهم چه نیکو راضی و خشنودم از تو هرگاه
که توفیه حقوق مردمان کنی و روی باصحاب تمر کرد
وگفت یا اصحاب التمر اطعموا المساکین یربو کسبکم
بعد از آن بسوق السمك رسید و مسلمانان همراه بودند
لا تباع فی سوقنا طاف باید که ماهی مرده در بازار
ما فروخته نشود چه طافی بر سر آب استاده را گویند
و ماهی چون بمیرد بسر آب ایستد دیگر بسوق الکرابیس
رسید و بکرباس فروشی گفت ای شیخ پیراهن کرباس
بسه درم بمن بفروش آن شخص کرانجانی نمود حضرت
مرتضی با وی معامله ننمود و بسوی دیگر شد و بعر
کرباس رسید چون تعریف ثمن شنید از آنکس هم بخرید

تا بجوانی

تا بجوانی صغیر السن رسید بسه درم قمیص ابتیاع
نمود و پوشید و در حین پوشیدن گفت الحمد لله
الذی رزقنی من الریاش ما اتجمل به فی الناس و اواری
به عورتی یعنی ستایش و ستودن سزاوار است
خدایرا که روزی من کردانید جامهٔ نو پوشیدن
که بسبب آن در میان مردم تجمل میکنم و عورت
خود بآن میپوشم و ادا میکنم در آن فریضهٔ خود را
مسلمانان گفتند یا ابا الحسن این دعا را از خودی
فرمایی یا از رسول الله شنیده مرتضی فرمود این
دعا را از رسول الله عند الکسوه میخواند ابو مطر گوید
چون پدر آن جوان به بازار آمد مردمان بر سبیل بشارت
با وی گفتند پسر تو امروز قمیصی بمرتضی فروخته است
بسه درم پدر با پسر عتاب کرد که چرا دو درم نستدی
یکدرم گرفت و بمسجد کوفه آمد و گفت یا امیر المؤمنین

خذ هذا الدرهم انحضرت فرمود که حکایت این درهم
چگونه است گفت بهاء قمیص تو دو درهم بود فرمود
که فرزند تو برضا و رغبت خود فروخت و من برضا
و رغبت خود خریدم اروان دو درهم را قبول نکرد و در
ایام خلافت خود پیراهنی بسه درم و نیم خرید و در بازار
پوشید استین پیراهن از سر انگشتان وی دراز
بود انچه از انگشتان زیاد بود برید و نوبت دیگر دو ثوب
غلیظ ابتیاع کرد و قنبر را دران مخیر فرمود پس قنبر
یکی پوشید و انحضرت یکی ملبوس حضرت امیر المومنین
و امام المتقین ازین قبیل بود و هر چه حکایت ماکول
انحضرتست اظهر من الشمس است ای ولی مومن اگر اهل
تعصب از سر انصاف نظر درین اخلاق و اوصاف
کنند فضلیت مرتضی را من حیث الزهد فقط مسلم
دارند ولکنها الاهواء عمت و عمت **فصل چهارم**

در جهاد مرتضی و نصرت مصطفی در مسند امام از
ابو الحمرا مرویست که رسول فرمود لما اسری بی الی السماء
رایت علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا اله غیری
غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی
یعنی چون شب معراج مرا باسمان بردند دیدم که بر
ساق عرش از دست راست نوشته بود که من یکتا ام
و نیست بغیر من نشاندم درختان جنة را به ید
قدرت خود محمد برگزیده منست و ویرا بسبب علی
یاری دادم و از ابو الحمرا مرویست که رسول فرمود لیلة
اسری بی الی السماء السابعة نظرت الی ساق العرش
الایمن فرایت کتابا فهمته محمد رسول الله ایدته بعلی
و نصرته یعنی در شبی که مرا بمعراج می بردند نظر کردم بساق
دست راست عرش و کتابی دیدم و از ان فهمیدم که نوشته
بود محمد رسول الله مؤید و برومند کردم و نصرت دادم

ویرا بسبب علی و معاونت وی و شاید که ضمیر در نصرته
عاید باشد بعلی و در حلیة الاولیا از ابو هریره مرویست
که رسول فرمود مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله
وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی ابن
ابی طالب ای ولی مؤمن چون بر ساق عرش نوشته است
که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است پس اختصاص وی
از میان سایر صحابه بنصرت حضرة مصطفی بر کمال
دلالت میکند برانکه حضرت مرتضی افضل صحابه باشد
چرا که نصرت رسول بر زد موافق و مخالف افضل
طاعات و عبادات ست و در مسند احمد و خطیب
هم امده است که رسول با طایفه قریش گفت لتنتهن
یا معشر القریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن
الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل رسول الله
ابو بکر فقال لا فقیل عمر فقال لا و لکن خاصف النعل فی

الحجرة و سبب این حدیث چنان بود که حضرت رسالت
صحابه را بفتح مکه بشارت داد چنانکه در تفسیر
انا فتحنا مذکور است و روانه شد تا بحدیبیه که
جاهیست قریب مکه فرود امد سهیل بن عمرو با جمعی
از قریش هجوم کردند بر انحضرت و تغلب نمودند
هر که در ان دو سه روز ابنا و اخوان و اقربا و خویشان
فرصت یافته بحضرت رسالت گریخته بود مطالبت
کردند انحضرت در غضب شد بحیثیتی که روی
مبارک ایشان سرخ شد و جماعه قریش را بر نضح
علی تهدید و تخویف نمود و فرمود لتنتهن یا معشر
قریش یعنی باید البته از این افعال و اقوال اجتناب
نمایید ای گروه قریش و اگر نه البته بفرستد الله تعالی
بر شما مردی هم از قبیله شما که امتحان و تجربه کرده باشد
دل او را جهت محبت ایمان تا که بزند گردنهای شما را

برحمایة و نصرت دین صحابه گفتند یا رسول الله این
مرد ابوبکر باشد فرمود نه گفتند پس عمر باشد فرمود
نه ولیکن آن مرد خاصف النعل است یعنی دوزنده نعلین
و چون نعلین مصطفی پاره شدی همیشه مرتضی از ا
دوختی از آن جهت که او را بخاصف النعل ملقب شد و در
همین حدیث ترمذی آمده است باین عبارت یا
معشر قریش لینتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب
رقابکم علی الدین قد امتحن الله قلبه علی الایمان قالوا
من هو یا رسول الله و قال عمر من هو یا رسول الله قال هو
خاصف النعلین پیغمبر با یدای گروه قریش از این گفتار
و کردار باز گردید یا خود البته بفرستد الله تعالی بر
شما کسی که بزند گردنهای شما را بر حمایت و نصرت دین
که به تحقیق تجربه کرده باشد دل او را جهة محبت ایمان
تا که بزند گردنهای شما را برحمایة و نصرت دین صحابه

گفتند

گفتند یا رسول الله این مرد ابوبکر باشد فرمود نه گفتند
عمر باشد فرمود نه لیکن آن مرد خاصف النعل است و
اخطب خوارزم در مناقب از مطلب بن عبد الله
روایة کند که رسول فرمود با گروهی که نزد وی از بنی ثقیف
آمده بودند که لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی او قال
مثل نفسی و لیضربن اعناقکم و لیسبین ذراریکم و لیاخذن
اموالکم فقال عمر بن خطاب فوالله ما تمنیت الامارة
الا یومئذ جعلت انصب صدری له رجاء ان یقول
هو هذا قال فالتفت الی علی بن ابی طالب فاخذ بیده
فقال هو هذا هو هذا یعنی باید مسلمان شوید ای
گروه ثقیف یا خود البته بفرستد مردی از اهل بیت
من یا خود گفت مردی را که مثل و مانند من باشد پس
البته گردنهای شما را بزند و ذریات و زن و بچه اسیر
و برده کند و اموال شما البته بستاند مطلب بن

عبد الله گوید که چون عمر این حدیث را یاد کردی با
صحابه گفتی والله تمنا و آرزوی امارة و حکومة
نکرده مگر آن روز در آستانه بودم برای حضرت رسالت
سینهٔ خود را پیش میداشتم باشد آنکه گوید آنکس اینست
آنحضرت بسوی علی بن ابی طالب التفات کرد و دست
او را گرفت و فرمود آنکس اینست آنکس اینست و در مسند
امام احمد است که رسول در حق بعضی از عرب فرمود
لینتهن او لابعثن الیهم رجلا یمضی فیهم امری و یقاتل
المقاتله و یسبی الذریه فقال ابوذر فما راعنی الا برد
کف عمر فی حجزتی من خلفی قال من تراه یعنی قلت ما یعنیک
ولکن یعنی خاصف النعل می فرماید که از افعال و اقوال
قبیح خود باز گردید یا خود بسوی ایشان مردی را
بفرستم که درباره ایشان امر و فرمان مرا بجای آورد
و بکشد مردمان کارزار کننده را و اسیر و برده کند زنان

و بچه را ابوذر غفاری گوید که چون حضرت رسالت
این سخن فرمود نترسانید و بشگفت نیاورد مرا الا
کف دست عمر که ناگاه در میان بند من زد از قفای
من و گفت کرا گمان می بری که به این سخن مراد و مقصود
باشد **شعر** گفتم که تو نیستی مراد و مقصود ٭ بل
خاصف نعل وست مقصود و مراد ٭ و مراد و تقوی
در شرح سنة از ابو سعید خدری روایة کند که رسول الله
فرمود ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیل فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال
عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل و کان
علی قد اخذ نعل رسول الله و هو یخصفها یعنی بدرستی
که از جملهٔ شما کسی هست که بر تاویل قرآن قتال و جهاد
کند همچنانکه من بر تنزیل قرآن قتال و جهاد کردم
ابوبکر گفت منم آنکس یا رسول الله آنحضرت فرمودند

نکند بعد از ان عمر گفت که منم انکس یا رسول الله فرمود
نه ولیکن انکس خاصف النعل است و مرتضی در ان حال
نعلین مصطفی ستده بود و بدوختن ان مشغول بود
و در مناقب خطیب از محمد بن خالد ضبی مرویست
که گفت خطبهم عمر بن خطاب فقال لو صرفناکم
عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم صانعین قالوا
فسکتوا فقال ذلک ثلثا فقام علی فقال اذا کنا
نستتیبک فان تبت قبلناک قال وان لم قال اذا
نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد لله الذی جعل
فی هذا الامه من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی
عمر خطاب خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت اگر
شما را می گردانیدم از انچه میشناسید بچیزی که انرا
منکر باشید چه میکردید راوی گوید حاضران همه
خاموش گشتند و عمر این سخن سه بار گفت پس مرتضی

برخاست

برخاست و گفت که هر گاه تو چنین میکردی ما از
تو توبه و بازگشت میخواستیم اگر توبه می نمودی ترا قبول
میکردیم عمر گفت اگر نمی کردم مرتضی گفت هر گاه که توبه
نمیکردی میزدیم انچه در وست هر دو چشم تو پس عمر
گفت ستایش از خدا یرا که درین امة اینچنین کس پدید
کرده است که چون اعوجاج و کژی نمایم کژی ما را
راست کند **باب چهارم** در ثبوت افضلیت
مرتضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالات و
مودت ایشان بر جمیع مخلوقات در مناقب خطیب
و فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود جاءنی جبرئیل من عند الله
عز و جل بورقة اس خضراء مکتوب فیها ببیاض انی
افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی فبلغهم ذلک
عنی یعنی جبرئیل از حضرت حق تعالی یک برگ مورد

سبز بمن آورد و دران برگ بسفیدی نوشته بود که
بدرستی که من محبت علی بن ابی طالب بر مخلوقات خود
فرض کرده ام پس یا محمد باید که این سخن را از من بایشان
رسانی و عبارت وی در روایت جاءنی جبرئیل
بورقة آس من عند الله عز و جل مکتوب فیها ببیاض
انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی
فبلغهم ذلک در روایت لفظ خضراء و لفظ
عنی نیست و بورقة مقدم است بر من عبد الله و حافظ
ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو هریره روایت کند
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لما اسری بی
لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیا فی السماء فاوحی الله
تعالی الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم قالوا بعثنا علی
شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة
لعلی بن ابی طالب یعنی چون مرا باسمان بردند در شب

معراج

معراج انبیا بر من جمع شدند پس حضرت حق بسوی
من وحی کرد که ای محمد از انبیا بپرس که بچه کار فرستاده
شده اید چون پرسیدم گفتند که فرستاده شده ایم
بر اظهار کلمهٔ توحید و بر اقرار کردن نبوت تو و ولایت
و محبت علی بن ابی طالب و در مناقب خطیب خوارزم
از جابر بن عبد الله مرویست که رسول الله صلی الله علیه و
آله فرمود ان الله لما خلق السموات و الارض دعاهن
فاجبنه فعرض علیهن نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب
فقبلتاهما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین فالسعید
من سعد بنا و الشقی من شقی بنا نحن المحلون لحلاله
و المحرمون لحرامه یعنی بدرستی که حق تعالی چون آسمانها
و زمین را آفرید ایشان را خواند و اجابت حق کردند
و لبیک گفتند پس حق تعالی نبوة مرا و ولایة علی بن
ابی طالب را بر ایشان عرض کرد آسمانها و زمینان

نبوت و ولایت را قبول کردند بعد از آن حق تعالی
مخلوقات را آفرید و کار دین و شریعة را باین خاندان
سپرد پس نیک بخت آنکس است که بسبب دوستی ما
نیک بخت شد و بدبخت آنکه بسبب دشمنی ما بدبخت
شد حلال کنند حلال خدای تعالی و حرام کننده حرام
خدای ای ولی مؤمن بمفهوم و منطوق این دو سه
حدیث متقدم بر اهل اسلام فرض است و لازم که مرتضی را
بعد رسول الله افضل خلق الله دانند تا در جهل ضلالت
و عمای غفلت نمانند چرا که محبت و ولایت ابو الحسنین
بر جمیع مخلوقات و اهل ارض و سموات فرض عین است
و چون محبت و ولایت وی بر جمیع صحابه واجب
و مفترض باشد و محبت صحابه بر وی نه فرض نه واجب
بود بلی غایت ما فی الباب مستحب یا مندوب نماید پس
وی افضل و اکمل بوده باشد و در آثار آمده است از

سلمان فارسی که گفت بایعنا رسول الله علی النصح
للمسلمین و الائتمام بعلی ابن ابی طالب و الموالات له با
رسول الله بیعت کردیم بر نیکخواهی مسلمانان و اقتدا
بمرتضی و موالاة او امام اولیا و در مناقب خوارزمی
و فردوس الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود لو اجتمع الناس علی حب
علی بن ابی طالب لما خلق الله عز و جل النار اگر مردمان
بر محبت مرتضی جمع شدندی خدای عز و جل آتش دوزخ
نیافریدی و در نزل السائرین از عمر خطاب مرویست
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود حب علی براءة
من النار محبت علی بیزاری و آزادیست از آتش دوزخ
و در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله آمده که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود عنوان صحیفة المؤمن حب
علی بن ابی طالب و در مناقب خوارزمی از انس مالک

ودر روز دوم از معاذ جبل مرویست که رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمود حب علی ابن ابی طالب حسنة لا یضر معها
سیئة وبغضه سیئة لا ینفع معها حسنة محبت مرتضی
حسنه ونیکوی عظیم است که با وجود آن هیچ سیئه و
بدی زیان ندارد وبغض ودشمنی او سیئه وبدی عظیم است
که با وجود آن هیچ حسنه ونیکوی سود ندارد ودر فردوس
ووسیله وترلا از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله
علیه وآله فرمود حب علی ابن ابی طالب یاکل الذنوب
کما تاکل النار الحطب یعنی دوستی مرتضی گناهان را
می خورد همچنانچه آتش هیزم را میخورد ودر وسیله
وترلا از ام سلمه زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله
مرویست که رسول الله ص فرمود علی وشیعته هم
الفائزون یوم القیمة ودر روایة وسیله چنین است
که ان علیا یعنی بدرستی که علی وشیعه وی روز قیامت

ایشانند که فایز ورستگارند ودر وسیله از ابن
عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود
علی اقضی امتی بکتاب الله فمن احبنی فلیحبه فان
العبد لا ینال ولایتی الا بحب علی یعنی علی بهترین
امت منست در حکم کردن بکتاب خدای تعالی پس
هر که مرا دوست دارد باید که ویرا دوست دارد بنا بر
آنکه بدرستی که بنده سعادتمند نمی رسد بسعادت
با خود گفت که نمی اید روز قیامة الا بمحبت علی آری
ولی مؤمن هر که از سر انصاف در این پنج شش حدیث
سابق تامل نماید افضلیت مرتضی معلوم فرماید چه
از فحوای این احادیث چنان معلوم میشود که
صحابه باید که از شیعه وموالیان ومحبان مرتضی
باشند تا که در روز قیامة سعادتمند ورستگار
آیند بدلیل ضمیر فصل که هم الفائزون ولام تعریف

که فاز العبد است ودر وسیله از ابو الطفیل مرویست
که رسول الله صلی الله علیه وآله نماز صبح کنارد و پشت
بمحراب داده بمردمان نظر کرد وفرمود که ما لی الا اری
علی بن ابی طالب ثم قال ما فی السماء ولا فی الارض
مؤمن الا و یحب علیا حبه فرض وبغضه کفر یعنی
چیست مرا که علی را در میان شما نمی بینم بعد از ان
فرمود که در اسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که
علی را دوست می دارد محبت علی فرض است و دشمنی
وی کفر است ای ولی مؤمن قرینه کلام بحسب ذوق
واقتضای مقام دلالت میکند بر انکه حضرت مصطفی
از بعض صحابه بغض مرتضی معلوم کرده جهة تنبیه و
ردع انکار فرموده است والله اعلم ودر فردوس
از عمار مرویست که رسول الله صلعم فرموده اوصی من
امن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه

فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی الله یعنی وصیت
واندرز میکنم انکس را که بمن گروید وتصدیق من کرد
که بولایت مرتضی تمسک نماید پس هر که بوی تولا کرد
بتحقیق که بمن تولا کرده باشد وهر که بمن تولا کرد بتحقیق
که بحضرت حق تعالی تولا کرده باشد ودر فردوس
از ابوذر غفاری مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود علی باب علمی وهادی ومبین لامتی ما ارسلت
به من بعدی حبه ایمان وبغضه نفاق والنظر الیه
رأفة ومودته عبادة یعنی علی در علم من ونیکوی (سیرت)
من است وبیان کننده است بعد از من برای امت من
انچه بان فرستاده شده ام محبت او ایمان است ودشمنی
با وی منافقی است ونظر بسوی وی رافت است ومحبت
وی عبادت است ودر فردوس از ابن عباس مرویست
که گفت حضرت مصطفی بمرتضی نظر کرد وفرمود انت

سيد في الدنيا وسيد في الآخرة فمن احبك فقد
احبني وحبيبي حبيب الله ومن ابغضك فقد ابغضني
وبغضني بغض الله قالوا بلى لمن ابغضك بعدي يعني
تو مهتري در دنيا ودر اخرة وهر كه ترا دوست داشت
بتحقيق مرا دوست داشته است ودوست من دوست
خداست وهر كه ترا دشمن داشت پس بتحقيق مرا دشمن
داشته است ودشمن من دشمن خداست پس واي
بر انكس كه ترا بعد از من دشمن داشت ودر حلية الاولياء
از امام حسن مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وآله
فرمود ادعوا الى سيد العرب يعني عليا فقالت
عايشة الست سيد العرب فقال انا سيد ولد ادم
وعلي سيد العرب فلما جاءه ارسل الى الانصار فاتوه
فقال لهم يا معشر الانصار الا ادلكم على ما ان
تمسكتم به لن تضلوا بعده ابدا قالوا بلى يا رسول الله

قال هذا علي فاحبوه بحبي واكرموه بكرامتي فان جبرئيل
امرني بالذي قلت لكم من الله عز وجل يعني از براي من
سيد عرب را كه عليست بخوانيد پس عايشه با رسول
گفت تو سيد عرب نيستي انحضرت فرمود كه من
سيد اولاد آدمم وعليست سيد عرب وچون نزد
آمد رسول الله بطلب انصار فرستاد همه انصار
آمدند انحضرت با ايشان فرمود كه اي گروه انصار
شما را دلالت كنم بر كسي كه اگر بوي تمسك نماييد هرگز
بعد از وي گمراه نشويد گفتند بلى يا رسول الله دلالت
كن ما را فرمود كه اين كس عليست پس وي را بسبب دوستي
من دوست داريد وبسبب كرامت من اكرام كنيد
بدرستي كه جبرئيل عليه السلم مرا فرمان آورد از خداي
عز وجل كه بگويم بشما انچه گفتم ودر باب يازدهم خواهد
آمد كه رسول الله صلى الله عليه وآله با فاطمه فرمود كه

زوجتك سيدًا في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين

ای ولی مؤمن چون حضرت مصطفی مرتضی را سید
گفته است چنانکه درین روایات متقدمه گذشته است
پس اینها که وی را سید نمی‌دانند مصطفی را هم تکذیب
کرده وهم سید ندانسته باشند اما تکذیب ازین جهت است
که آنحضرت میفرماید که مرتضی سید است وآن گروه نادان
میگویند که سید نیست واما آنکه مصطفی را سید نمی‌دانند
بنابر آنست که ما آنحضرت را جهت آن سید میگوییم که خود
در حق خود فرموده است که انا سید ولد آدم وفاطمه
زهرا وامام حسن وامام حسین را ازان جهت بسیادت
میخوانیم که درباره ایشان فرموده است که سیدة نساء
العالمین وسیدا شباب اهل الجنة وهمچنین مرتضی را
بنص آنحضرت سید میدانیم وچون جامع میان
سیادت این جماعه نص حضرت رسالت است پس نفی

سیادت

سیادت مرتضی نفی سیادت مصطفی میشود چرا
که هر دو سیادت بنص آنحضرت ثابت است وهرگاه
که سیادت یکی را نفی کردند همانا که سیادت آن دیگر
را نفی کرده باشند ودر فردوس از ابن عباس مرویست
که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود لیلة عرج
بی الی السماء رایت علی باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله
محمد رسول الله علی حبیب الله والحسین صفوة الله
فاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله ودر مناقب خطیب
وسنن ترمذی هم آمده است که ان رسول الله بعث
علیا فی سریة فرایته رافعا یدیه یقول اللهم لا
تمتنی حتی تریني وجه علی یعنی بدرستی که رسول الله مرتضی را
در گروه لشکر فرستاد ام عطیه که راوی این حدیث است
گفت حضرت مصطفی را درآن حالت دیدم که هر دو
دست برداشته بود ومیگفت ای بار خدای مرا ممیران

تا آنگاه که بنمای من روی علی را و در مناقب خطیب
حسن بصری از عبد الله بن عباس روایت کند که
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اذا کان یوم القیمة
یقعد علی ابن ابی طالب علی الفردوس وهو جبل
قد علا علی الجنة وفوقه عرش رب العالمین ومن
سفحه یتفجر انهار الجنة وتتفرق فی الجنة وهو جالس
علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز احد
الصراط الا ومعه براءة بولایته وولایة اهل بیته
یشرف علی الجنة فیدخل محبیه الجنة ویدخل
مبغضیه النار یعنی هرگاه که روز قیامت باشد مرتضی
نشیند بر فردوس که آن کوهیست بلند شده بر جنت
و بالای فردوس عرش پروردگار عالمیانست و از نشیب
او آب انهار جنت میرود و در جنت متفرق می شود
و مرتضی بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش وی آب

جنت که آنرا تسنیم گویند میرود هیچکس بر صراط نگذرد
مگر که همراهی وی براتی بولایت مرتضی و ولایت اهل بیت
وی باشد علیهم السلام بر اهل جنت مشرف و مطلع
بود پس محبان خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم
گذراند ای ولی مؤمن در فضلیت و جامعیت این حدیث
تفکر فرمای و افضلیت مرتضی را با اهل تعصب بنمای
اما اجمال لفظ احد در لا یجوز احد نکره است در سیاق
عموم پس دلیل بود بر آنکه هیچکس از صحابه بی ولایت
ابو تراب بر صراط عبور نتواند کرد به هیچ باب و در
وسیله و مسند هم آمده است که اخذ النبی بید
الحسن والحسین وقال من احبنی واحب هذین و
احب اباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیمة
و در روایة مسند حنبل است که آن رسول الله اخذ
بید حسن و حسین وقال من احبنی واحب هذین

وابا هما الحدیث یعنی مصطفی دست امام حسن و
امام حسین گرفت و فرمود هر که مرا دوست داشت
واین دو کس و پدر و مادر ایشانرا دوست داشت
همراه من باشد در مرتبه و درجه من روز قیامت
و در مناقب خطیب از عبدالله مسعود مرویست که
رسول الله صلی الله علیه و آله از خانهٔ زینب بنت جحش
بخانهٔ ام سلمه رفت و هر دو حرم مصطفی بودند نشسته
بود که مرتضی در خانه را آهسته زد ام سلمه گوید چون
در گشادم مرتضی هر دو مصراع در را چندان گرفت
که من پس پرده شدم و چون صدای پای من نشنید
بخانه درآمد رسول الله فرمود که ای ام سلمه این مرد را
می شناسی گفتم بلی علی بن ابی طالب است رسول الله فرمود
که هو اخی سجیته سجیتی ولحمه من لحمی ودمه من دمی وهو
عیبة علمی اسمعی واشهدی هو قاتل الناکثین والقاسطین

والمارقین

والمارقین من بعدی اسمعی واشهدی لو ان عبدا
عبدالله الف عام من بعد الف عام بین الرکن و
المقام ثم لقی الله مبغضا لعلی لکبه الله علی منخریه فی
نار جهنم وهمین حدیث در وسیله آمده است بدین عبارت
که هذا اخی ولحمه من لحمی ودمه من دمی وهو عیبة علمی وهو
محیی سنتی یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین
من بعدی اسمعی واشهدی یا ام سلمه لو ان رجلا
عبدالله الف عام ثم لقیه وهو یبغض علیا وعترته
کبه الله فی النار علی ام راسه یعنی مرتضی علی برادر
من است خوی وخلق وی خوی وخلق منست وگوشت
وخون وی گوشت وخون منست واو محل علم منست
بشنو وگواه شو که وی بعد از کشندهٔ بیعت شکنان
وظالمان واز دین بیرون شدگانست بشنو وگواه شو
والله که وی زنده کنندهٔ سنت منست بشنو وگواه شو

اگر فرض کنیم که بنده بندگی خدا کند هزار سال از پیش
هزار سال میان رکن و مقام ابرهیم که در کعبه است و
بعد از آن بر دشمنی علی بمیرد خدای تعالی ورا بر بینی
و روی در آتش دوزخ سرنگون اندازد و ابن مردویه
در مناقب خود از ابو سعید خدری روایت کند
که گفت یک روز قصد زیارت رسول الله کردم آنحضرت
فرمود که ان الله عمودا تحت العرش یضیء لاهل الجنة
کما تضیء الشمس لاهل الدنیا لا ینا له الا علی و محبوه
بدرستی که خدای تعالی را ستونی است زیر عرش که
روشنائی می بخشد باهل جنت چنانکه آفتاب روشنائی
می بخشد باهل دنیا نمی رسد بآن ستون مگر علی و محبان
وی و در وسیله از عمر بن الحمو مرویست که گفت با
رسول الله نشسته بودیم که فرمود یا عمر اتحب ان اریک
عمود الجنة دوست می داری که بتو نمایم ستون جنت را

گفتم

گفتم بلی بعد از آن مرتضی در گذار آمد آنحضرت فرمود
هذا و اهل بیته عمود الجنة این مظهر و خاندان وی
ستون جنت اند و ابن مغازلی مالکی در مناقب خود
از ابو هریره روایت کند که رسول الله نماز صبح گذارد
و بعد از آن فرمود اتدرون بما هبط جبرئیل علیه السلام
هبط جبرئیل فقال یا محمد ان الله غرس قضیبا فی الجنة
ثلثه من یاقوته حمراء و ثلثه من زبرجدة خضراء و ثلثه
من لؤلؤ رطبة لضرب علیها طاقات جعل بین الطاقات
غرفا و جعل فی کل غرفة شجرة جعل حملها الحور العین
و اجری علیه عین السلم نزاسک فوثب رجل من القوم
فقال یا رسول الله لمن ذلک القضیب فقال من احب
ان یتمسک بذلک القضیب فلیتمسک بحب علی بن ابی طالب
می فرماید آیا میدانید که جبرئیل بچه کار فرود آمد باز خود
فرمود که جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای

تعالی

یک شاخ درختی در جنت نشانده است که ثلث او
از یاقوت سرخ است وثلث ان از زبرجد سبز وثلث
دیگر از لولو تر است وبر بالای او طاقها زده ومیان
از طاقها غرفها افزوده ودر هر غرفه درختی انشا کرده
وحور وعین را بار ومیوه ان درخت کردانیده واب
چشمه سلام بران شاخ روان کرد وبعد ازین سخن
حضرت رسالت خاموش کشت پس یک مردی از قومی
که حاضر بود نا از جای برجست وکفت ای رسول خدا
صاحب ان شاخ درخت کیست انحضرت فرمود هر که
دوست دارد که بران شاخ تمسک نماید باید که بمحبت
علی بن ابی طالب تمسک نماید ودر وسیلة المتعبدین
از حذیفه مرویست که رسول الله فرمود من احب ان
یحیی حیاتی ویموت موتی ویتمسک بالقضیب الیاقوت
الذی خلقه الله عز وجل فلیتمسک وفلیتول علی ابن

ابی طالب

ابی طالب بعدی یعنی هر که دوست دارد که حیوة و
موت وی چون حیوة وموت من باشد وتمسک نماید
بان شاخ یاقوت که خدای عز وجل انرا افریده است
بر باید که بعد از من تمسک نماید او خود کفت باید
که تولی کند بعلی ابن ابی طالب بعد از من ودر مناقب
خطیب وزلال النائرین انا امیر المومنین مرویست که
رسول الله صلی الله علیه واله فرمود یا علی لو ان عبدا
عبد الله عز وجل مثل ما قام نوح فی قومه وکان له
مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومد فی عمره
حتی حج الف حجة علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروه
مظلوما ثم لم یوالک یا علی لم یشم رائحة ولم یدخلها
و روایت دیگر چنین است که حتی یحج الف عام میفرماید
اکر فرض کنیم که بنده بندکی خدای عز وجل کند هزار
سال واورا بمقدار کوه احد زر باشد وانرا در راه خدای

صرف کند و عمر او در ذکر ده تا هزار حج پیاده کند و
بعد از آن میان صفا و مروه بظلم کشته شود و با وجود
این همه اگر موالی و متابع و محب تو نباشد ای علی
نبوید و بجنت نگذرد و در وسیله و مناقب خوارزمی
از عایشه مرویست که گفت لما حضر رسول الله الموت
قال ادعوا لی حبیبی فدعوت له ابا بکر فنظر الیه
رسول الله ثم وضع رأسه ثم قال ادعوا لی حبیبی فدعوت
له عمر فلما نظر الیه وضع رأسه ثم قال ادعوا لی حبیبی
فقلت ویلکم ادعوا له علی ابن ابی طالب فوالله لا
یرید غیره قالت فلما رآه اخرج الثوب الذی کان علیه
ثم ادخله فیه فلم یزل یحتضنه حتی مات و اول روایت
خطیب خوارزمی چنین است که قال رسول الله و هو
فی بیتی لما حضره الموت ادعوا لی حبیبی و آخر روایت
چنین که فلم یزل یحتضنه حتی قبض و یده علیه یعنی چون

راه

وفات

وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شد فرمود
ادعوا لی حبیبی بخوانید از برای من محبوب مرا عایشه
گفت که ابوبکر را خواندم پس رسول الله سر برداشت
و بسوی ابوبکر نظر کرد و باز سر خود بر بالش نهاد و فرمود
ادعوا لی حبیبی عایشه گفت که عمر را خواندم چون بسوی
وی نظر کرد سر بر بالش نهاد و فرمود ادعوا لی حبیبی
گفتم وای بر شما از برای وی علی بن ابی طالب را بخوانید
والله که غیر وی نمیخواهد عایشه گوید که چون مرتضی را
دید آن پیراهن که پوشیده بود بالا کشید و مرتضی
را در آن گذرانید چنانکه هر دو هر از یک گریبان سر
بدر کردند و همیشه مرتضی را در آغوش میداشت
تا بعالم بقا رفت و همچنان دست وی در گردن مرتضی
بود ای ولی تو من ای حدیث را ببین و حدیث دیگر
را که در مصابیح و غیره هم از عایشه مرویست که از و

پرسیدند و گفتند ای امیر المؤمنین مردمان میگویند
که حضرت مصطفی مرتضی را وصی و قایم مقام خود
کرده است عایشه گفت که مصطفی در روز من و در
خانهٔ من و میان نحر و نحر من وفات کرده است و
بدرستی که وفات کرد در حالتی که بر آغوش من بود و
معلوم نکردم که وی وفات کرده است پس کی وصیت
بعلی کرده وی را وصی و قایم مقام خود داشته باشد
و دور نیست که عایشه روایت ثانیه را قرب دفن
حضرت رسالت و جلوس پدر او بخلافت گفته باشد
و روایت اولی را بعد از حرب جمل گفته باشد چون
مروت و کرم مرتضی را بعد ظفر دیده چنانچه در
تواریخ مذکور است که مرتضی عایشه را مخیر کرد میان
بودن در بصره و رفتن بمدینه و چون مدینه را اختیار
کرد مرتضی چهل دختر را لباس مردان پوشانید و همراه

وی فرستاد عایشه با هر کسی حکایت و شکایت میکرد
که علی مرا همراه مردان نامحرم روانه فرمود و چون بمدینه
رسیدند آن دختران خود را اظهار و تعریف
کردند و عایشه از گفته و کرده بعد از این پشیمان و
شرمنده می بود و احادیثی که از پیغمبر در حق حیدر
شنیده و دیده بود روایت کرد زمخشری در کتاب
ربیع الابرار از جمیع بن عمیر روایت کند که گفت بخانهٔ
عایشه در آمدم و از وی سؤال کردم که من کان احب
الناس الی رسول الله فقالت فاطمه قلت انما اسألك
عن الرجال قالت زوجها وما يمنعه عن ذلك
فوالله ان كان لصواما قواما ولقد سالت نفس
رسول الله في يده فردها الى فيه قلت فما حملك
على ما كان فارسلت خمارها على وجهها وبكت وقالت
وقالت امر قضى علي یعنی پرسیدم بسوی رسول الله

دوست‌ترین مردمان که بود عایشه گفت که فاطمه گفتم
که من ترا از جهة مردان سؤال کردم گفت که شوهر فاطمه
دوست‌ترین بود و چه منع میکند ویرا ازانکه دوست‌ترین
مردان باشد والله که وی پیوسته روزه دار و شب
بیدار و نماز گذار بود و بدرستی که اب از دهن رسول الله
در حین وفات در کف مرتضی جاری شد و مرتضی
انرا باز خورد و جمیع بن عمیر گوید که بعایشه گفتم چون چنین
بوده است پس ترا چه بران داشت که با وی در یوم الجمل
حرب کردی پس عایشه خمار خود بر روی خود کشید
و گریست و گفت این قضا بر من مقدر و ابو نعیم در
حلیة الاولیا از ابو برزه روایت کند که رسول الله
صلی الله علیه واله فرمود ان الله عهد الی عهدا فی
باب علی یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت
فقال ان علیا رایة الهدی وامام الاولیاء ونور

من اطاعنی

من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبه
احبنی ومن ابغضه ابغضنی فبشره بذلک فجاء علی
فبشرته فقال یا رسول الله انا عبد الله وفی قبضته فان
یعذبنی فبذنوبی وان یتم الذی بشرتنی فالله اولی
بی فقلت اللهم اجلُ قلبه واجعل ربیعه الایمان فقال
قد فعلت به ذلک ثم انه رفع الی انه سیخصه من البلاء
بشیء لم یخص به احدا من اصحابی فقلت یا رب اخی و
صاحبی فقال ان هذا شیء قد سبق انه مبتلی ومبتلی
به میفرماید بدرستی که خدای تعالی با من عهدی و [illegible]
فرمود در حق مرتضی من گفتم یا رب انرا از برای من
بیان کن حضرت حق گفت گوش کن گفتم که گوش کردم
فرمود بدرستی که علی رایت و علم و هدایت است و امام
و پیشوای اولیا و نور ایمان انکس که مطیع من شد
و دوستان کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام که

وبرا دوست داشت مرا دوست داشت وهر که وبرا
دشمن داشت مرا دشمن داشت پس ای محمد ابن سخن علی
را بشارت ده حضرت رسالت پناه میفرماید که مرتضی آمد
و بشارتش دادم گفت که یا رسول الله من بندهٔ خدایم و
در قبضهٔ قدرت وی اگر عذاب من میکند پس آن
بواسطهٔ گناهان منست و اگر تمام می رساند آن عطا
که مرا از بشارت دادی حق تعالی متصرف در من
از من اولیتر است پیغمبر فرمود که چون مرتضی این
سخن گفت من در بارهٔ وی دعا کردم و گفتم ای بار خدایا
دل علی را جلا ده و ایمان را بهار او گردان پس خدای
عز و جل گفت که چنین کردم بعد از آن بمن رسانیدند
که حضرت حق زود باشد که وبرا ببلائی مخصوص کند
که بآن بلا مخصوص نکرده باشد هیچکس از صحابهٔ من پس
من گفتم که یا رب علی را مبتلی مکن که برادر و یار من است

حضرت حق گفت بدرستی که این چیزیست که سبق یافته است
در علم من که وی مبتلی و مبتلی به است یعنی هم وی را تجربه
و امتحان کردن ختم است و هم بسبب وی بندگان
خود را امتحان و تجربه لازم است و در وسیله از ابوذر
غفاری مرویست که رسول فرمود یا اباذر علی اخی
و صهری و عضدی و ان الله لا یقبل فریضة الا
بحب علی ابن ابی طالب یا اباذر لما اسری بی الی السماء
مررت بملک جالس علی سریر من نور و علی راسه
تاج من نور و احدی رجلیه فی المشرق و الاخری
فی المغرب و بین یدیه لوح ینظر فیه و الدنیا کلها
بین عینیه و الخلق بین رکبتیه و یده تبلغ المشرق
و المغرب فقلت یا جبرئیل من هذا قال عزرائیل تقدم
و سلم علیه فتقدمت و سلمت علیه و قلت السلام
علیک حبیبی ملک الموت فقال و علیک السلام

یا احمد ما فعل ابن عمك علی بن ابی طالب فقلت و
هل تعرف ابن عمی علیا قال وکیف لا اعرفه فان الله
وکلنی بقبض ارواح الخلایق ما خلا روحك وروح
علی ابن ابی طالب فان الله یتوفیکما بمشیته یعنی
ای ابوذر مرتضی علی برادر و داماد و عضد و یار وی
منست و بدرستی که خدای تعالی از بندگان هیچ فریضه
قبول نمیکند مگر انکه بدوستی مقرون باشد ای ابوذر
چون شب معراج مرا باسمان بردند بر فرشته گذشتم
که بر تختی از نور نشسته و بر سر او تاجی از نور بود و
یک پای وی در مشرق و یکی در مغرب بود و در پیش وی
لوحی بود که دران نظر میکرد و دنیا همه در پیش هر دو چشم
وی و همه خلایق در میان هر دو زانوی وی بود و
دست وی بمشرق و مغرب می رسید من گفتم ای جبرئیل
این کیست گفت این عزرائیل است پیش رو و بروی

سلام

سلام کرد و گفتم السلام علیك ای حبیب من ملك الموت
عزرائیل گفت و علیك السلام ای احمد ابن عم تو علی
ابن ابی طالب چه کرد گفتم تو میشناسی عمزاده مرا
که علی است گفت چگونه وی را نشناسم که حق تعالی
مرا بقبض ارواح جمیع خلایق موکل کرده است بغیر
روح تو و روح علی بن ابی طالب که خدای تعالی
روح شما را بمشیت و ارادت خود قبض کند و در
مناقب خطیب از انس مالك مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود خلق الله من نور وجه علی
ابن ابی طالب سبعین الف ملك یستغفرون له
ولمحبیه الی یوم القیمة یعنی خدای تعالی از نور روی
علی هفتاد هزار فرشته افریده است که استغفار می کنند
برای وی و برای محبان وی تا روز قیامت و در کفایة
الطالب هم از انس مالك مرویست که رسول الله صلعم

فرمود مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا انا بملک
جالس علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت
یا جبرئیل من هذا الملک قال ادن منه وسلم علیه
فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی وابن عمی علی بن
ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة
فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی
فخلق الله هذا الملک من نور علی فالملائکة یزورونه
فی کل لیلة جمعة ویوم جمعة سبعین الف مرة ویسبحون
الله ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحبی علی علیه السلم
می فرماید در شب معراج میگذشتم در طرق سموات که از
ناگاه فرشته دیدم بر منبری از نور نشسته و فرشتها
گرد اگرد او در آمده گفتم که ای جبرئیل این فرشته کیست
گفت وی شو و بر وی سلام کن پس من نزدیک وی
رفتم و سلام بر وی کردم دیدم که وی برادر و عمزاده

من علی

من علی بن ابی طالب بود گفتم ای جبرئیل علی پیش
از من باسمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتها
از درد محبت علی شکایت کردند خدای تعالی این فرشته را
از نور علی آفرید پس جمیع ملائکه در هر شب جمعه و روز
جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت وی میکنند و
تسبیح و تقدیس خدای تعالی بجای می آرند و ثواب
آنرا هدیه محبان علی میکنند و در مناقب خطیب
از عبدالله عمر مرویست که گفت از حضرت مصطفی
پرسیدند که حضرت پروردگار در شب معراج بکدام
لغت با تو خطاب کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب فالهمنی ان
قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا محمد انا شیء لیس
کالاشیاء ولا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشباه
خلقتک من نوری وخلقت علیا من نورک فاطلعت
علی سرائر قلبک فلم اجد الی قلبک احب من علی بن

ابی طالب مخاطبتك بلسانه کما یطمئن قلبك میفرماید
که حق تعالی با من بزبان علی بن ابی طالب خطاب
کرد پس الهام من کرد و در دل من انداخت که گفتم یا رب
تو با من سخن کردی یا علی سخن کرد فرمود که ای محمد من
شیء ام نه چون اشیا و مرا با مردمان قیاس نشاید
کرد و با شباه و امثال و نظایر وصف نباید کرد
ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو پس برسرایر
دل تو مطلع شدم بسوی دل تو از علی بن ابی طالب
دوستر نیافتم بنابران با تو بزبان وی سخن کردم تا
دل تو مطمئن کردد و از هیبت این حضرت دلت
از جای نرود و در رفرد و سر از عایشه مرویست که
گفت از رسول الله پرسیدم که کدام یک از مردمان
بسوی تو دوستر است فرمود که فاطمه گفتم از مردان
فرمود که شوهر وی واخطب خطبا فخر خوارزم

درسنا قب از انس مالك روایت میکند که گفت رسول الله
را بخواب دیدم با من گفت ما حملك علی ان لا تودی
ما سمعت منی فی علی بن ابی طالب حتی ادرکتك
العقوبة ولولا استغفار علی بن ابی طالب لك
ما شممت رائحة الجنة ابدا ولکن انشر فی بقیة
عمرك ان اولیاء علی وذریته ومحبیهم السابقون
الاولون الی الجنة وهم جیران الله وجیران اولیاء
الله حمزه وجعفر والحسن والحسین واما علی فهو
الصدیق الاکبر لا یخشی یوم القیمة من یحبه یعنی ترا
چه داشت بر آنکه اداکردی آنچه از من شنیدی و
در فضل و کمال علی تا ترا عقوبت دریافت و گرنه
استغفار مرتضی تدارك و تلافی تقصیرات تو می کرد
رایحه و بوی جنة هرگز نمی شنیدی ولیکن آشکارا
کرد در باقی عمر خود این خبر را که اولیا و دوستان علی

و ذریهٔ وی و محبان ایشان پیش روان و سابقانند
بسوی جنت و ایشانند همسایهای خدا و همسایهای
اولیای خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و
هر چه علیست او خود صدیق اکبر است هر که وی را دوست
دارد از هول روز قیامت نمی ترسد او ولی مؤمن
اگر از سر انصاف درین احادیث نظر کند بتدبر
و تفکر هر دریک لفظ ازین فضل چندا افضلیت مرتضی
معلوم و مفهوم گردد و بخاری در باب فضل
عمر از انس مالک روایت کرده است که مردی از
حضرت مصطفی سؤال کرد که قیامت کی است آنحضرت
فرمود که از برای قیامت چه چیز مهیا کرده گفت هیچ
چیز مگر آنکه خدا و رسول خدا را دوست می دارم
آنحضرت فرمود که انت مع من احببت تو با آنکسی
که دوستش میداری انس مالک گوید که بهیچ چیز

شاد نشدیم همچون شادی ما بقول پیغمبر که انت مع
من احببت بعد از آن انس گفت من پیغمبر را و خدا را
دوست می دارم و امید دارم که همراه ایشان باشم
بسبب محبتی که با ایشان دارم و اگر چه عمل صالح
مثل اعمال ایشان نکرده باشم والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **باب پنجم** در ثبوت افضلیت
مرتضی بجهة تلقیب و نعت حضرة مصطفی ویرا
بسید المسلمین و امام المتقین و حجة الله علی
خلقه و امیر البررة و قاتل الفجرة و خیر البشر و خیر
هذه الامة و خیر البریة و خیر من یمشی علی وجه الارض
و خیر الصحابة و افضلهم و وصیی و وارثی و خلیفتی
و خلیلی و موضع سری و خیر من اخلف بعدی
یقضی دینی و ینجز موعدی و قاضی دینی و یؤدی عنی
و خیر الخلق و الخلیقة حافظ ابو نعیم در حلیة

الاولیاء اورده که ان رسول الله قال لعلی یوما مرحبا
بسید المسلمین وامام المتقین ودر فردوس از انس بن مالک
مرویست که رسول الله صلی الله علیه واله فرمود انا
وعلی حجة الله علی عباده ودر مسند امده که انس بن مالک
گفت کنت جالسا مع النبی اذ اقبل علی فقال النبی
انا وهذا حجة الله علی خلقه نشسته بودم با پیغمبر که
علی امد پس آنحضرت فرمود من واین کس حجة الحق علی
الخلق ایم واخطب خوارزم در مناقب اورده که
زید بن صوحان را یوم الجمل در حرب عایشه مجروح
کرده بودند ودر معرکه بحالت نزع افتاده بود که
مرتضی بربالین وی حاضر شد پس ابن صوحان روی
بمرتضی کرد وگفت رحمک الله والله ما عرفتک الا
بالله عارفا والله ما قاتلت معک من جهل ولکنی
سمعت حذیفة بن الیمان یقول سمعت رسول الله صلعم

یقول علی امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله الا وان الحق معه یتبع الا فمیلوا معه
یعنی مرتضی رحمت فرستاد والله که من ترا عالم بالله
وعارف بایات الله شناختم والله که در پیش تو از
سر جهل ونادانی جنگ نکردم ولیکن از حذیفه شنیدم
که گفت شنیدم که رسول الله میفرمود علی امیر نیکوکاران
وکشنده فاجران وبدکاران منصورست انکه نصرت
وی داد مخذولست انکه ترک نصرت وی کرد اگاه باشید
بدرستی که حق همراه علیست ودر پی وی بروید
ومیل باوی کنید واز کتاب مناقب ابن مردویه چند
حدیث وارد نقل کرده ایم حدیث اول از حذیفه
مرویست که رسول الله فرمود علی خیر البشر من ابی
فقد کفر علی بهترین بشر است هر که این سخن قبول نکرد
کافر شد حدیث دوم روایات متعدده از عطیه

مرویست که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله وهو
شیخ کبیر فقلنا اخبرنا عن هذا الرجل علی ابن ابی طالب
فرفع حاجبیه ثم قال ذلک من خیر البشر یعنی در ایام
بخانهٔ جابر بن عبد الله انصاری واو را چون پیر بزرگ
سال شده وابروی وی بر چشم فرود امده بود وگفتیم
خبر ده مارا ازین مرد که علی بن ابی طالب است جابر هر دو
ابروی خود از پیش چشم برداشت وگفت انکس بهترین
بشر است حدیث سوم سئل جابر عن علی فقال
کان خیر البشر جابر پرسیده شد از کیفیت فضل علی
گفت که علی بهترین بشر بود حدیث چهارم از سالم بن
ابی الجعد مرویست که گفت تذاکروا فضل علی عند
جابر عبد الله فقال کان خیر البشر وفی روایة قال و
تشکون فیه فقال بعض القوم انه احدث قال ولا یشک
فیه الا کافر او منافق یعنی ذکر فضل علی کردند نزدیک

جابر پس جابر گفت که علی بهترین بشر بود وبروایت دیگر
جابر گفت که در فضل علی گمان وشک می کنید پس یکی
از قوم حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای
نو کرد که در زمان پیغمبر وابو بکر وعمر نبود از الجهة
در فضل وی شک کردیم جابر گفت شک نمی کند در فضل
علی بجز کسی که کافر یا منافق است حدیث پنجم گفت
سئل حذیفة عن علی فقال خیر هذه الامة بعد
نبینا ولا یشک فیه الا منافق پرسیدند حذیفه را
از کیفیت فضل علی حذیفه گفت که علی بهترین این
امتست بعد از پیغمبر وشک نمیکند درین سخن یا در
فضل وکمال علی بجز کسی که منافق است حدیث ششم
ابو رافع از زید واز جد خود روایة کند که قال
رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی انت خیر امتی فی
الدنیا والاخرة مصطفی با مرتضی گفت که تو بهترین امت

منی در دنیا و آخرة حدیث هفتم از بریده مرویست که آن
النبی صلی الله علیه و آله قال لفاطمه ان زوجك خیر امتی
اقدمهم سلما و اکثرهم علما بدرستی که پیغمبر با فاطمه
گفت که شوهر تو بهترین امت منست اقدم صحابه است
باسلام و اطاعه و اکثر بعلم و معرفت حدیث هشتم
از حبشی بن جناده مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود خیر من یمشی علی الارض بعدی علی ابن ابی طالب
بهترین کسی که میرود بر روی زمین پس از من علی بن ابی طالب است
حدیث نهم از ابو سعید خدری مرویست که گفت قال
سلمان رانی رسول الله فنادانی فقال لبیك فقال
اشهدك الیوم ان علی بن ابی طالب خیرهم و افضلهم
سلمان گفت که رسول الله مرا دید و خواند من گفتم
که لبیك آنحضرت فرمود که امروز ترا گواه میگیرم
بر آنکه علی بن ابی طالب بهترین و فاضلترین صحابه است

حدیث

حدیث دهم از عطا مرویست که گفت سألت عائشه
عن علی فقالت ذلك من خیر البریه ولا یشك فیه
الا کافر و عایشه را از کیفیت فضل علی پرسیدم گفت
که انکس از بهترین خلایق است و در سخن یا در فضل
علی شك نکند الا کسی که کافر است و در باب ذم
تر دایت ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئك
هم خیر البریة خواهد آمد که در زمان رسول الله
مرتضی را خیر البریه میگفتند و در مناقب خطیب از
امیر المومنین مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود اتانی جبرئیل و قد نشر جناحیه فاذا فیهما مکتوب
لا اله الا الله علی الوصی یعنی جبرئیل پیش من آمد و حال
آنکه هر دو بال خود گشاده بود پس دیدم که در یك بال
وی نوشته بود که لا اله الا الله محمد پیغمبر خداست و
در بال دیگر نوشته لا اله الا الله علی وصی وی است و

[illegible]

در فردوس و نزول و وسیله از بریده مرویست که رسول الله
صلی الله علیه واله فرمود لکل نبی وصی و وارث فان
علیا وصیی و وارثی و در روایة وسیله چنین است
وعلی بحرف ان و در مسند از انس مالک مرویست
که گفت به سلمان گفتم که از پیغمبر صلی الله علیه واله بپرس
که وصی وی کیست چون پرسید انحضرت فرمود که
یا سلمان وصی و وارث و قاضی دینی و منجز وعدی
علی بن ابی طالب یعنی ای سلمان وصی و وارث من و
قاضی دین و شریعت من و وام گذارنده من و بجا آرنده
وعده من علیست و در مناقب ابن مردویه ابو سعید
از سلمان روایت کند که گفت از رسول الله پرسیدم
و گفتم یا رسول الله لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت
عنی فلما کان بعد رانی فقال یا سلمان فاسرعت الیه
وقلت لبیک فقال تعلم من وصی موسی فقلت

نعم یوشع بن نون قال لم قلت لانه کان اعلمهم
یومئذ قال فان وصیی وموضع سری وخیر من اخلف
بعدی وینجز موعدی ویقضی دینی علی ابن ابی طالب
یعنی گفتم ای رسول هر پیغمبر را وصی هست پس وصی
تو کیست انحضرت جواب نداد بعد از ان مرا دید
فرمود ای سلمان من بسوی انحضرت شتافتم و گفتم
ای رسول خدا فرمود که میدانی وصی موسی که بود
گفتم بلی یوشع بن نون فرمود چرا گفتی یوشع بن نون
گفتم برای انکه دران زمان اعلم امت او بود فرمود
که بدرستی وصی و قایم مقام و موضع سر من و جای
راز من و بهترین کسی که میگذارم بعد از خود بجای
میارد وعده مرا و میگذارد وام مرا علی ابن ابی طالبست
و در مناقب ابن مردویه انس مالک از سلمان روایت
کند که گفت قلت رسول الله عمن باخذ بعدک و بمن

ثم قال فسکت عنی حتی سالت عشرا ثم قال یا سلمان
ان وصیی وخلیفتی واخی ووزیری وخیر من اخلفه
بعدی علی ابن ابی طالب یؤدی عنی وینجز موعدی
یعنی گفتم ای رسول الله امور شرعیه بعد از تو از که
فرا گیریم و بر قول که اعتماد کنیم سلمان گفت که حضرت
رسالت جواب نداد تا ده نوبت سؤال کردم بعد
ان فرمود ای سلمان بدرستی که وصی من و خلیفه
من بعد از من و برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد از
خود میگذارم علیست که علم شریعت و طریقت از من
ادا میکند و وعدهٔ مرا بجای ارد و درمناقب ابن
مردویه و وسیله از انس بن مالك مرویست که رسول فرمود
ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترك بعدی و
یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب و بروایت
وسیله چنین است ومن ینجز موعدی ویقضی دینی علی

ابن ابی طالب یعنی بدرستی که دوست من و وزیر
من و خلیفهٔ من و بهترین کسی که میگذارم بعد از
خود وانکس که وعدهٔ مرا بجای اورد و وام من میگذارد
علیست ای ولی مؤمن فرق میان حضرت مرتضی
علی صلوات الله علیه وابا بکر از اینجا حاصلست که مصطفی
در حق مرتضی درین حدیث بحرف تحقیق می فرماید
که ان خلیلی یعنی بدرستی که خلیل و دوست من علی
مرتضی است و در حق ابا بکر بحرف امتناع میفرماید
که لو کنت متخذا خلیلا لا اتخذت ابا بکر خلیلا یعنی
اگر از غیر اهل بیت خود دوست گرفتمی ابا بکر را دوست
می گرفتم و در مناقب ابن مردویه از انس از سلمان روایت
کند که رسول فرمود ان اخی و وزیری وخیر من اخلف
بعدی علی بن ابی طالب و بروایت دیگر علی بن ابی طالب
خیر من اخلف بعدی و درین کتاب از مسروق مرویست

که گفت بخانهٔ عایشه در آمدم بمن گفت ای مسروق
خوارج را که قتل کرد گفتم علی کشت هیچ نگفت گفتم ای
مادر مؤمنان بحق پیغمبر که اگر چیزی از رسول شنیده
مرا اخبار کن عایشه گفت شنیدم که رسول الله که
هم شر الخلق والخلیقه یقتلهم خیر الخلق والخلیقه
واعظمهم عند الله یوم القیمة وسیلة یعنی ایشان
بدترین خلق و مخلوقاتند و می کشد ایشان را کسی که
بهترین خلق و مخلوقاتست وانکه در روز قیامة
نزدیک حق عظیمتر خلایق است بحسب وسیله و در
کتاب بروایتی دیگر از مسروق که عایشه بمن گفت که
تو نزدیک من اکرم واحب اولادمنی هیچ خبر داری از
ان ناقص یعنی ذو الثدیه که بزرک خوارج بود من گفتم
علی مرتضی او را در نهروان بقتل اورد عایشه از
من کواه طلبید من هشتاد مرد بکواهی اوردم تصدیق

من کواهی

من کواهی دادند پس عایشه گفت لعن الله عمرو
ابن العاص فانه کتب الی انه قتله علی نیل مصر یعنی عمرو
عاص بسوی من کتاب فرستاده کرد ذو الثدیه را او
کشت بر کنار نیل مصر و بروایتی گفت قاتل الله عمرو بن
العاص فانه کتب الی انه اصابه بمصر پس مسروق گفت
که گفتم ای مادر مؤمنان بمن خبر ده از رسول الله
که در حق خوارج چه شنیده عایشه گفت رسول الله را
شنیدم که میفرمود هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم
خیر الخلق واقربهم عند الله وسیلة یوم القیمة یعنی
ایشان بدترین خلقند ایشان را می کشد کسی که بهترین
خلقست و در روز قیامت پیش حق تعالی نزدیک
تر خلقست بحسب وسیله واین اخبار و روایات
که در کتاب مناقب ابن مردویه نقل کرده ایم بطریق
متعدده وارد شده است و همچنین است هر چه ابن مردویه

در این کتاب روایت کرد والله اعلم **باب ششم**
در ثبوت افضلیت مرتضی بواسطه تلقیب و نعت
حضرت رسول وی را باول المسلمین و یعسوب المؤمنین
و فاروق الامة و الصدیق الاکبر و افضل الصدیقین
و اکرمهم علی الله و غیر آن و بکنیه ایشان بابو تراب و
ابو الائمة و غیره مشتمل بر دو فصل **فصل اول**
در کتاب خصائص طبری از ابوذر و از سلمان مرویست
که گفتند رسول الله دست علی را گرفت و فرمود ان
هذا اول من امن بی و فاروق هذه الامة و هذا یعسوب
المؤمنین و اول من یصافحنی یوم القیمة و هذا
الصدیق الاکبر یعنی بدرستی که اینست اول کسی که
بمن گروید و ایمان اورد و اینست بغایت فرق کننده
میان حق و باطل و اینست شاه مؤمنان جهة
انکه زنبور عسل را یعسوب میخوانند و اینست اول

کی

کسی که در روز قیامت با من مصافحه کند و اینست
بزرگتر ایمان که بسی راست گوید و در نزل السائلین
و کفایة الطالب و مناقب خطیب خوارزم از
ابو لیلی غفاری مرویست که رسول فرمود ستکون
فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه
اول من رآنی و اول من یصافحنی یوم القیمة و هو
الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفرق
بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال
یعسوب المنافقین یعنی زود باشد که فتنه حادث
شود پس هرگاه که آن باشد باید که دامن علی بن ابی طالب
بگیرید چه بدرستی که اوست اول کسی که مرا بیند در روز
قیامت و اول کسی که مصافحه من کند اوست صدیق
اکبر و فاروق این امة اوست که میان حق و باطل فرق
می کند و اوست شاه مؤمنان و مال شاه منافقانست

وروایة کفایة چنین است ستکون بعدی فتنة
فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول
من یرانی واول من یصافحنی یوم القیمة وهو معی فی
السماء العلیا وهو الفاروق بین الحق والباطل قال
مؤلف الکفایة حدیث حسن عالی رواه الحافظ
ابو نعیم فی الامالیة وروایة خوارزمی چنین است
که ستکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا
علی بن ابی طالب فانه الفاروق بین الحق والباطل و از
ابی لیلی مرویست که گفت من و سلمان فارسی بحج رفتیم
و بر ربذه عبور کرد بزیارت ابوذر غفاری شدیم
ابوذر با ما گفت انه ستکون بعدی فتنة ولا بد منها
فعلیکم بکتاب الله والشیخ علی ابن ابی طالب فالزموهما
فاشهد علی رسول الله انی سمعته وهو یقول علی اول
من آمن بی واول من صدقنی واول من یصافحنی

یوم

یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه
الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المؤمنین
والمال یعسوب المنافقین یعنی آگاه باشید که بدرستی
که بعد از وفات من زود باشد که فتنه حادث
شود و نیست چاره از بودن آن فتنه پس بر شما باد
که بکتاب خدای تعالی و فرمان شیخ که علی بن ابی طالب
کار کنید و راه ایشان پیش گیرید که من گواهی میدهم
برسول که بتحقیق شنیدم ازوی که فرمود علی
اول کسی است که به نبوة من ایمان آورد و اول
کسیست که تصدیق من کرد و ترجمه باقی حدیث از
ما تقدم معلوم است و در مسند وسیله از
ابی لیلی غفاری مرویست که رسول فرمود الصدیقون
ثلثه حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال یا قوم
اتبعوا المرسلین و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی

قال اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وعلي بن ابي طالب
وهو افضلهم يعني سخت راست كويان وصديقان
سه كسند يكي حبيب نجار كه مؤمن آل يس است كه
با قوم خود كفت اي قوم من پيروي رسل عيسي عليه السلام
كنيد ويكي حزبيل كه مؤمن آل فرعون است با فرعونيان
بر سبيل انكار كفت آيا ميكشيد مردي را يعني موسي ع
كه ميكويد پروردكار من خداست ويكي علي بن
ابي طالب واو فاضلترين هر سه است ودر روايت
وسيله حنبر است كذا الصديقون ثلثة حزبيل مؤمن
آل فرعون وحبيب النجار مؤمن آل يس وعلي بن
ابي طالب مؤمن آل محمد وافضل الثلثة واكرمهم
علي الله علي بن ابي طالب يعني صديقان سه كس اند
بر نهج مذكور وفاضلترين اين هر سه وكرامي ترين ايشان
نزد خداي تعالي عليست وامام احمد در مسند آورده است

كه قال ابن عباس سمعت علي بن ابي طالب يقول
انا عبد الله واخو رسوله وانا الصديق الاكبر لا
يقولها بعدي الا كاذب مفتر ولقد صليت قبل
الناس بسبع سنين يعني ابن عباس كفت علي بن
ابي طالب را كه كفت انا عبد الله يعني منم قطب
اين زمان وقايم مقام حبيب الرحمن چرا كه اسم
عبد الله مخصوص اقطابست ولهذا اكابر انبيا را
كه اقطاب آن اعصار بوده اند هر جا كه در قرآن ذكر
نموده اند بعبد الله تسميه كرده اند ولما قام عبد الله
يدعوه ديكر اني عبد الله آتاني الكتاب پس مرتضي
مي فرمايد كه منم قطب اين زمان ومنم برادر رسول
ومنم صديق اكبر اين كلمه را كسي نكويد غير من الا كه مفتري
وكذاب باشد وافترا اخلاق كذبست وبدرستي كه پيش از
مردمان هفت سال نماز كرده ام اي ولي مؤمن بلفظ

بعدی درین خبر یعنی بعد وفات نیست بقرینهٔ و لقد
صلّیت قبل الناس و بدلیل انکه مرتضی را معلوم نبود
که بعد از وفات وی هیچکس این لقب بر خود نه بندد
و یا که این سخن جهة تنبیه مردمان و ردع انکر گوید
بنا بر انکه مرتضی و امثال وی هرچه گویند مبنی بر
معلومات و مشاهدات خود گویند و بعد از وفات
وی هم نشنیدم که کس این لقب بر خود بسته باشد
پس لفظ بعدی بمعنی غیری باشد و هرگاه که لفظ بعدی
بر حقیقت خود بود معنی چنین باشد که من بحسب
زمان و بحسب رتبه و شرف هم درین لقب بر دیگران
مقدم چه حضرت رسالت مرا بصدیق اکبر ملقب
و مخصوص کرده است و در احادیث رضوات که از
ایمام علی رضی علیه السلم مرویست که رسول فرمود یا علی
ان الله قد غفر لك ولاهلك ولشیعتك ولمحبی شیعتك

ومحبی

ومحبی محبی شیعتك فابشر فانك الانزع البطین منزوع
من الشرك بطین من العلم یعنی ای علی بدرستی که الله
تعالی ترا امرزید و اهل بیت و شیعهٔ ترا امرزید پس
مژده باد ترا که بدرستی که تو انزع بطین یعنی منزوع
و کشیده شده از همالك شرك و بطین و بزرگ شکمی از
علم و ابو عیسی ترمذی در صحیح خود اورده است که
رسول مرتضی را انزع بطین خوانده است **فصل**
دوم در وسیلة المتعبدین و مناقب ابن مردویه آمده است
که جابر بن عبدالله گفت شنیدم که رسول الله با مرتضی
علی پیش از وفات خود بسه روزی گفت که سلام الله
علیك یا ابا الریحانتین اوصیك بریحانتی من الدنیا
فعن قلیل ینهدم رکناك والله خلیفتی علیك یعنی
ترا وصیت و اندرز میکنم بتربیت حسنین که هر دو
ریحان و روزی منند از دنیا یعنی حاصل من از دنیا

ایشانند و باید که روزی دو رکن تو و فرو خواهد
افتاد و خدا بر محافظت تو خلیفه و قایم مقام
منست جابر گوید که چون مصطفی بعالم بقا رفت
مرتضی گفت این یک رکن است از آن دو رکن که
حضرت رسول فرمود و چون فاطمهٔ زهرا وفات کرد
مرتضی گفت این رکن دوم است که رسول فرموده
بود و فاطمه بعد از حضرت مصطفی سی و پنج روز وفات
کرد و گویند بهفتاد و پنج روز و در بخاری آمده که بعد
شش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و
در مناقب اخطب خطباء خوارزم از سهل بن سعد
ساعدی مرویست که گفت مردی از آل مروان بر
مدینه حاکم و والی شد و سهل بن سعد را خواند و
فرمود که علی را سب کن و ناسزا گوی سهل بن سعد قبول
نکرد مروانی گفت پس بگوی لعن الله ابو تراب سهل گفت

علی را

علی را از ابو تراب دوستر نام نبود چنانکه شاد میگشتی
چون او را باتراب خواندندی مروانی گفت مرا از قصهٔ
وی خبر ده که با بو تراب چرا مسمی شد سهل گفت که حضرت
رسالت بخانهٔ فاطمه در آمد و علی در خانه ندید با فاطمه
گفت ابن عم تو کجاست گفت میان من و او نوع
مواحشه بود از حجره بیرون رفت و پیش من قیلوله
نکرد رسول با شخصی فرمود بنگر علی کجاست آن شخص
آمد و گفت که مرتضی علی در مسجد خفته است حضرت
رسول بمسجد آمد و حضرت مرتضی را دید بپهلوی
خفته و ردای وی دور افتاده و روی مبارک و
سر وی خاک آلود شده آنحضرت بدست مبارک
خود خاک از سر و روی و جامهٔ امیر المؤمنین دور
میکرد و میفرمود و میگفت قم یا ابا تراب یعنی
برخیز ای پدر خاک و لفظ حدیث اینست که قال

استعمل علی المدینه رجل من آل مروان قال فدعی سهل
ابن سعد فامره ان یشتم علیا قال فابی سهل فقال اما
اذا ابیت فقل لعن الله ابا تراب فقال سهل ما کان
لعلی اسم احب الیه من ابی تراب وان کان لیفرح
اذا دعی به فقال له اخبرنا عن قصته لم سمی ابا تراب قال
وانه جاء رسول الله بیت فاطمة علیها السلام فلم یجد
علیا فی البیت فقال این ابن عمک فقالت کان بینی
وبینه شیء فغاضبنی فخرج ولم یقل عندی فقال
رسول الله لانسان انظر این هو فجاء وقال هو فی
المسجد راقد فجاء رسول الله وهو مضطجع قد سقط
رداءه عن شقه فاصابه تراب فجعل رسول الله یمسحه
عنه ویقول قم ابا تراب وسبب این کنیه وتسمیه در
صحیح بخاری ومسلم هر دو است وابو عیسی ترمذی
در سنن خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت می کند

که معاویة

که معاویة بن ابی سفیان علیه ما یستحق با سعد بن
ابی وقاص گفت که ترا از سب ابو تراب چه باز داشت
گفت مرا از سب وی سه منقبت باز داشته که حضرت
رسول از برای وی فرموده از این سبب من هرگز سب
وی نخواهم کرد که حصول یکی از آن سه منقبت اگر
باشد مرا دوستر است از شتران سرخ یکی آنکه شنیدم
رسول را که میگفت با علی در حالتی که علی را در بعض
غزوات بخانه گذاشته بود و علی مرتضی با وی گفت
مرا همراه زنان و کودکان میگذاری آنحضرت فرمود
آیا راضی نیستی که مرا باشی همچنانکه هارون بود از
موسی ولیکن بعد از من نبوت نیست دوم آنکه رسول
را که در موضع خیبر میفرمود که البته علم و رایت را بمردی
خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
و رسول وی را دوست دارند سعد گفت که هر یک

ازصحابه چشم از داشتند که صاحب رایة واهل
منقبت کردند پس رسول فرمود که علی را بخوانند علی امد
و درد رمد داشت انحضرت اب دهن مبارک خود
در چشم امیرالمؤمنین انداخت و رایة را بوی داد تا فتح
خیبر کرد سوم انکه چون فرود این ایه که قل تعالوا ندع
ابنائنا وابنائکم چنانکه در باب دهم گفته شود سعد
گفت رسول الله علی و فاطمه وحسن وحسین علیهم
السلام را خواند و فرمود این بار خدایا این گروه هستند
اهل بیت من و ترمذی در اخر این حدیث گفت که
هذا حدیث حسن غریب صحیح من هذا الوجه ولفظ
حدیث اینست که عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن
ابیه قال امر معاویة ابن ابی سفیان سعدا فقال ما
منعك ان تسب ابا تراب فقال اما ذکرت فثلث
قالهن رسول الله فلن اسبه لان تکون لی واحدة منهن

احب الی من حمر النعم سمعت رسول الله یقول لعلی
فی بعض مغازیه فقال له علی یا رسول الله تخلفنی مع
النساء والصبیان فقال له رسول الله اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی وسمعته یقول خیبر لاعطین الرایة غدا
رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فقال
فتطاولنا لها فقال ادعوا الی علیا قال فاتاه وبه
رمد فبصق فی عینیه فدفع الرایة الیه ففتح الله
علیه وانزلت هذه الایة ندع ابنائنا وابنائکم و
ابنائکم ونسائنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم
فدعا رسول الله علیا وفاطمة وحسنا وحسینا
فقال اللهم هؤلاء اهلی در احادیث وارد شده
که رسول با مرتضی فرمود که یا علی انا وانت اب هذه
الامة یعنی ای علی من و تو پدر این امتیم وچون فیض

وتربیت امه از نون نبوة و واو ولایت و حضرت
محمد و علی مظهر مطهر این دو صفتند هر اینه پدران
این امه باشند و در فردوس الاخبار از جابر انصاری
مرویست که رسول فرمود که حق علی بن ابی طالب علی
هذه الامة کحق الوالد علی ولده یعنی حق مرتضی برین
امه همچون حق پدر است بر فرزند و در مناقب
خطیب از مرتضی منقولست که گفت چندانکه حضرت
رسالت در حیوة بود حسن مرا ابو الحسین و حسین
مرا ابو الحسن گفتی و پدر میخواندند یعنی یا اباه
نمیگفتند بجز حضرت رسالت را و چون پیغمبر
نقل از دنیا رفت مرا پدر خواندند و یا اباه گفتند
مرتضی علی را ازان جهت ابو السبطین گفتند که
سبط فرزند را گویند که ما بین هم فرزند و هم فرزند
زاده رسول الله بودند و مرتضی را ابو محمد میگفتند

جهه

جهت فرزند ایشان محمد حنفیه
در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب ملقب حضرت
حق علی را بامیر المؤمنین و خلیفه و وصی پیغمبر کردانیدن
و بنعت حضرت مصطفی ایشانرا بامیر المؤمنین و
امام الغر المحجلین و سید المسلمین و سید العرب و
عیبه علم الرسول و خاتم الوصیین و خیر الوصیین
و اولی الناس بالناس بالنبیین و خلیفتی و وصیی
و غیر آن و در فردوس الاخبار از حذیفه مرویست
که رسول فرمود لو یعلم الناس متی سمی علی امیر
المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک و آدم بین
الروح والجسد حین قال نعم الست بربکم قالوا بلی فقال
الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم یعنی کر
مردمان دانستندی که مرتضی بامیر المؤمنین کی
مسمی شدی انکار فضل وی نکردندی مسمی شد

بامیر المؤمنین و حال آنکه آدم میان جان و تن بود
در آن حین که حق تعالی گفت الست بربکم و جواب قالوا
بلی شنید پس حق تعالی فرمود که من پروردگار شمایم
و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما و ابن مردویه در مناقب
از بریده روایت میکند که امرنا رسول الله ان نسلم
علی علی بیا امیر المؤمنین یعنی رسول ما را امر کرد که بر
مرتضی سلام کنیم و گوییم السلام علیک یا امیر المؤمنین
و در مناقب ابن مردویه از سالم غلام امیر المؤمنین
مرویست که گفت همراه مرتضی بودم در زمینی که ملک
وی بود و آن زمین حرث و تخم میکرد که ابوبکر و
عمر آمدند و سلام کردند و گفتند سلام علیک یا
امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس بعضی مردم از
ایشان پرسیدند که شما در حیوة رسول این سلام و
کلام میگفتید عمر گفت هو امرنا به یعنی رسول امر کرد

باین و لفظ خبر اینست عن سالم مولی علی قال کنت
مع علی فی ارض له یحرثها حتی جاء ابوبکر و عمر فقالا
سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته فقیل
کنتم تقولون فی حیوة رسول الله ذلک فقال عمر
هو امرنا به و ابن مردویه در مناقب از داود بن عوف
روایت کند که حدثنی معاویة بن ثعلبة اللیثی قال الا
احدثك بحديث لم يختلط قط قلت بلى قال مرض
ابوذر فاوصى الى علي فقال بعض من يعوده لو
اوصيت الى عمر كان اجمل لوصيتك من علي قال
والله لقد اوصيت الى امير المؤمنين حق امير المؤمنين
والله انه للربيع الذي يسكن اليه ولو قد فارقكم لقد
انكرتم الناس وانكرتم الارض قال قلت يا اباذر
انا لنعلم ان احبهم الى رسول الله احبهم اليك قال
اجل قلنا فايهم احب اليك قال هذا الشيخ المضطهد

المظلوم حقه یعنی علی بن ابی طالب داود بن عوف
گوید که معاویة بن ثعلبه که از بنی لیث بود با من گفت
که ترا اخبار کنم بحدیثی که هرگز بدروغ مخلوط و مشوب
نشده است گفتم بلی گفت ابوذر خسته شد و وصیت
خود بمرتضی علی کرد پس بعضی ازان مردمان که
بعیادت ابوذر آمده بودند با وی گفتند که اگر
وصیت بعمر میکردی وصیت تو بهتر بجا می آورد
ابوذر گفت والله که بتحقیق وصیت کرده بان امیر المؤمنین
که امیر المؤمنین بحق اوست والله که وی آن نهادبست
که بسوی وی میل می کنید و اگر او مقاومت شما می
کردی بتحقیق ابواب فیض بر شما بسته شدی و مانند
بهایم می بودید نمی شناختید مردمان و نه زمین
معاویة بن ثعلبه گفت که گفتم ای ابوذر ما البته
بتحقیق میدانیم که دوستترین صحابه پیش رسول الله کسی است

که برتر

که برتر تو دوستر است ابوذر گفت اجل یعنی بلی
گفتم دوستترین صحابه بسوی تو کیست گفت آن
شیخ مضطهد مقهور که حق ویرا از وی بظلم ستده اند
یعنی امیر المؤمنین علی وکفانا الطالب انا ابوذر
غفاری مرویست که رسول فرمود یرد علی الحوض
رایة علی امیر المؤمنین وامام الغر المحجلین فاقوم
اخذ بیده فیبیض وجهه و وجوه اصحابه چون عرب
اسب پیشانی سفید را اغر گویند و دست و پای
سفید را محجل گویند پس مرتضی علی امام هرکه باشد
پیشانی و دست و پای آنکس در روز قیامت منور
بود بنور وضو یعنی زاید و علم مرتضی علی که امیر المؤمنین است
باب حوض کوثر سوی من آید پس من بر میخیزم و دست
وی میگیرم فی الحال بخت سفید گردد روی وی
و روی اصحاب وی پیروان وی والله اعلم و در مناقب

از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه واله
فرمود هذا علی ابن ابی طالب لحمه من لحمی ودمه من دمی
وهو منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و
قال یا ام سلمة اسمعی واشهدی هذا علی امیر المؤمنین
وسید المسلمین وعیبة علمی وبابی الذی اوتی منه
اخی فی الدنیا وخدنی فی الاخرة ومعی فی
السنام الاعلی یعنی مرتضی جای علم منست جبر عیبه
جای بر را گویند و علی آن در منست که هر چه آید
بمن از آن در آید و برادر منست در دنیا و دوست
منست در آخرت و با منست در کوهان علی چه سنام
کوهان شتر است و از ناپریدن شتر بلند تر است
و ترجمهٔ اول این حدیث از ما تقدم معلوم است
و در مناقب خطیب خوارزم از انس مالک مرویست
که رسول فرمود که یا انس اسکب لی وضوء ثم قام فصلی

رکعتین

رکعتین ثم قال یا انس اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین وسید المسلمین وقاید الغر المحجلین
وخاتم الوصیین قال قلت اللهم اجعله رجلا
من الانصار وکتمته اذ جاء علی فقال من هذا یا انس
فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح
عرق وجهه ویمسح عرق وجه علی وجهه فقال علی یا رسول
الله لقد رایتک صنعت شیئا ما صنعت بی
قبل قال وما یمنعنی وانت تؤدی عنی وتسمعهم
صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی یعنی
رسول الله صلی الله علیه واله فرمود که ای انس برای من
اب وضو در کوزه بریز و چون وضو کرد برخاست
ودو رکعت نماز گذارد و بعد از ان فرمود که ای
انس اول کسی که برتو ازین در بگذرد امیر المؤمنین و
سید المسلمین وامام و پیشوای غر محجلین وخاتم

وصیّ است و چون انس مالک از مردم انصار

بود گفت من دعا کردم و گفتم بارخدایا ای مرد که

پیغمبر وصف کرد از مردم انصار کن انس مالک گفت

که چون مرتضی علی امد امدن او را از پیغمبر پوشیده

داشتم پس انحضرت فرمود کیست ان که بر در است

ای انس گفتم که علیست حضرت رسالت مستبشر

و مژده یافته برخواست و با امیر المؤمنین معانقه کرد

در اغوشش گرفت و بعد از ان در استاد و عرق

روی خود را مسح میکرد پس مرتضی علی گفت که ای رسول

الله تو را امروز دیدم که کاری کردی که از این پیش از این

نکردی انحضرت فرمود که مرا از ین کردار چه باز میدارد

و حال انکه تو احکام دین مرا از من ادا میکنی و اواز

بامت من می شنوانی و انچه ایشان بیان میکنی

انمعنی را که بعد از من در ان اختلاف کنند و حافظ

ابونعیم این حدیث را در حلیة الاولیا اورده و روایت

وی چنین است که ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه

و عرق وجه علی بوجهه حضرت رسالت عرق روی

خود بر روی خود مسح میفرمود و عرق روی علی را

هم بر روی خود مسح کرد و همین حدیث حافظ ابن

مردویه در کتاب مناقب اورده است و روایة

وی چنین است که کان رسول الله فی بیت ام حبیبه

بنت ابی سفیان ثم قال یا ام حبیبه اعتزلینا فانا

علی حاجة ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء ثم قال

ان اول من یدخل من هذا الباب امیر المؤمنین و

سید العرب و خیر الوصیین و اولی الناس بالناس

قال انس فجعلت اقول اللهم اجعله رجلا من الانصار

قال فدخل علی فجاء یمشی حتی جلس الی جنب رسول الله

فجعل رسول الله یمسح وجهه بیده ثم یمسح بها وجه علی بن

ابی طالب فقال علی وما ذاک رسول الله قال انک تبلغ
رسالتی من بعدی وتودی عنی وتسمع الناس صوتی
وتعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول الله
در خانهٔ ام حبیبه دختر ابو سفیان بود فرمود که
ای ام حبیبه کناره گیر از ما که ما بر سر حاجتی ودر
کاری هستیم بعد از آن آب وضو خواست ونیک
وضو ساخت وفرمود بدرستی که اول کسی که از این
در میگذرد امیر المؤمنین وسید العرب وبهترین
اوصیاست واولیترین مردمان بتصرف کردن
در مردمان انس بن مالک میگوید که من در استاد
بدعا وگفتم ای بارخدای این کس را که پیغمبر میفرماید
از مردم انصار کن انس مالک گوید که علی در آمد وقت
تا که بپهلوی رسول الله نشست پس آنحضرت در استاد
و روی خود بدست خود میمالید وبعد از آن بمالید

روی علی بن ابی طالب ومیمالید علی بن ابی طالب گفت
ای رسول الله دست بر روی مالیدن چیست آنحضرت
فرمود بدرستی که تو بعد از من رسالت مرا بمردمان
میرسانی واحکام دین مرا از من ادا میکنی وآواز
مرا بمردمان میشنوانی ومردمان را از کتاب الله
آنچه نمیدانند می آموزی وهمین حدیث در مناقب
خطیب خوارزمی بروایتی دیگر آمده است وآن
روایت چنین است قال انس بینما انا عند رسول الله
اذ قال رسول الله الآن یدخل سید المسلمین وامیر
المؤمنین وخیر الوصیین واولی الناس بالنبیین
اذ طلع علی ابن ابی طالب فقال رسول الله اللهم
وال اللهم وال قال فجلس بین یدی رسول الله فاخذ
رسول الله یمسح العرق من جبهته ووجهه ویمسح العرق
من وجه علی ویمسح بوجهه فقال له علی یا رسول الله

ترا نی فی شیء قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من
موسی الا انه لا نبی بعدی انت اخی و وزیری وخیر من
اخلف بعدی یقضی دینی وینجز موعدی وتبین لهم
ما اختلفوا فیه من بعدی وتعلمهم من تأویل القرآن
ما لم یعلموا وتجاهدهم علی التأویل کما جاهدتهم علی
التنزیل یعنی انس مالک گفت من نزد رسول بودم
که انحضرت فرمود این دم میاید نزد سید المرسلین امیر
المؤمنین و بهترین اوصیا و اولی ترین مردمان
با انبیا که ناگاه علی بن ابی طالب در آمد پس انحضرت
برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال اللهم وال یعنی
ای بار خدای دوستی کن با او انس مالک گفت که
مرتضی علی نشست پیش رسول الله پس انحضرت دد
ایستاد و عرق از پیشانی و روی خود مسح کرد و
مسح میکرد بان روی علی را و باز عرق از روی امیر المؤمنین

صح

مسح می کرد بان خود را پس علی گفت یا رسول الله فرود
امده است چیزی در شان من انحضرت فرمود اما
ترضی آیا راضی نیستی که باشی مرا چنانکه هارون
بود از موسی تو برادر منی و وزیر منی و بهترین کسی
میگذارم بعد از خود و میگذاری وام مرا و بجای
می آوری وعده مرا و بیان میکنی برای صحابه و امت
من آنچه اختلاف کنند در آن بعد از من و می آموزی
ایشان را از تأویل قرآن چنانچه من جهاد کردم با
ایشان در تنزیل قرآن و حافظ بن مردویه در کتاب
ذکر کند که گفت دخل
فی مجلس رسول الله و
عن فخذی فضر
تو ذنبی فی اخی فانه
الغر المحجلین یوم القیمة

يقعد على الصراط فيدخل اولياءه الجنة وتدخل اعداه

النار يعني درامد مرتضى بخانه مصطفى وعايشه

نزديك انحضرت بود ونشست ميان رسول وعايشه

پس عايشه كفت نبود ترا مجلس وجاى نشستن بجز ران

من پس حضرت رسالت بر پشت عايشه دست زد

وفرموده كوتاه كن ودست بدار ازين سخن ومرنجان

مراد رنجش برادر من كه بدرستى كه اوست امير المؤمنين

وسيد المسلمين وقايد غر محجلين يعني پيشواى انان

كه روى ودست وپاى ايشان سفيد ونورانى است

در روز قيامت بر صراط [illegible] ان

خود بجنة مى كذرا

خطبا خوارزمى

روايت كند كه رسو

من السماء الى سدر

ربي عز وجل فقال يا محمد قلت لبيك وسعديك قال

قد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قال قلت ربي

عليا قال صدقت يا محمد وهل اتخذت لنفسك خليفة

تؤدي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون قال

قلت اختر لي فان خيرتك خيرتي قال قد اخترت لك

عليا فاتخذه لنفسك خليفة ووصيا ونحلته علمي

وحلمي وهو امير المؤمنين حقا لم ينلها احد قبله وليست

لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني

وهو الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني

ومن ابغضه فقد ابغضني فبشره بذلك يا محمد فقال

النبي قلت ربي قد بشرته فقال انا عبد الله وفي

قبضته ان يعاقبني بذنوبي لم يظلمني شيئا وان تمم

لي وعدي فانه مولاي قال فقلت اللهم اجل قلبه

واجعل ربيعه الايمان به قال فقد فعلت ذلك يا

محمد غزاتی مخصه بشی من البلاء لم اخص به احدا من اولیائی
قال قلت ربی اخی و صاحبی قال قد سبق فی علی انه
مبتلی و لولا علی لم یعرف حزبی و لا اولیائی و لا اولیاء
رسلی یعنی قول رسول درین حدیث که قلت ربی قد
بتر بندا اشارتست بالحدیث حافظ ابو نعیم در حلیة
الاولیاء از ابو برزه روایت کرده است که رسول فرمود
ان الله عهد الی عهدا فی علی الی آخره و در باب
چهارم گذشت میفرماید که چون شب معراج مرا
باسمان بردند بعد از ان از اسمان بسدرة المنتهی
رسانیدند ندا ایستادم در پیش پروردگار خود عز و جل
پس انحضرت فرمود با من که ای محمد گفتم لبیک و سعدیک
فرمود بتجربه کردهٔ خلق را پس کدام یک را مطیع تر
بدیدی رسول الله گفت گفتم علی را مطیع تر دیدم
گفت راست گفتی ای محمد هیچ فرا گرفته بر خود خلیفه

وقایم

و قایم مقامی که احکام دین را از تو ادا کند و تعلیم
بندگان من کند از کتاب من آنچه نمیدانند رسول
گوید که گفتم تو اختیار کن برای من که اختیار تو اختیار
منست فرمود که علی را اختیار کرده ام پس او را خلیفه
و وصی خود گیر علم و حلم خود بوی بخشیده ام و اوست
امیر مؤمنان بحقیقت در مناقب این منقبت را هیچ
کس را پیش از وی نیست این منقبت را هیچ کس بعد از
وی ای محمد علی رایت هدایت است و امام آنکس که طاعت
من کرد و این کلمه است که لازم کرده ام بر متقیان هر که
ویرا دوست داشت پس بدرستی که مرا دوست داشته
و هر که ویرا دشمن داشته است بدرستی که مرا دشمن
داشته است ویرا این خبر بشارت ده ای محمد پس
پیغمبر گفت که گفتم ای پروردگار من ویرا بشارت
داده ام و او گفت من بندهٔ خدا ام و در قبضهٔ قدرت

اواکر معاقبت می کند بکناهان من هیچ ظلم نکرده باشد
واکر انعام میکند برای من انجه مرا وعده داده است
اویاری دهند وخداوندکار منست حضرت رسالت
کفت که کفتم ای بارخدای دل اورا جلاده و بوی کرویدن
راهها اوکردان حق تعالی فرمود بدرستی که اینچنان کردم
ای محمد اما انست که من اورا بچیزی از بلا وامتحان مخصوص
کرده ام که مخصوص نکرده ام بان هیچکس را از اولیا
خود پیغمبر کفت که کفتم ای پروردکار علی برادر و یار
منست حق تعالی فرمود که در علم من سبق یافته است
این که مبتلا وامتحان کرده شده است واکر نه علی بودی
شناخته نشدی نکروه من ونه اولیا ودوستان
پیغمبران مرسل من **باب هشتم** در ثبوت
افضلیت مرتضی علیه السلم بنص اخوه واخاه اخطب
خطباء خوارزمی در مناقب خود وامام احمد حنبل

در مسند

در مسند اورده اند واین جمیع روایة هردواست
از حضرت مرتضی که ان رسول الله اخی بین المسلمین
ثم قال یا علی انت اخی وانت منی بمنزلة هرون من
موسی غیر انه لا نبی بعدی اما علمت یا علی انه اول
من یدعی به یوم القیمة یدعی بی فاقوم علی یمین
العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء من حلل الجنة
ثم یدعی بالنبیین بعضهم علی اثر بعض فیقومون
سماطین عن یمین العرش ویکسون حللا من حلل
الجنة الا وانی اخبرک یا علی ان امتی اول الامم
یحاسبون یوم القیمة ثم انت اول من یدعی بک
لقرابتک منی ومنزلتک عندی ویدفع الیک لوائی
وهو لواء الحمد فتسیر بین السماطین ادم وجمیع الخلق
یستظلون بظل لوائی یوم القیمة وطوله مسیرة
الف سنة سنانه یاقوتة حمراء قضبنه بیضاء

فضة

زبرجدة خضراء وله ثلث ذوائب من نور ذوابة
فی المشرق وذوابة فی المغرب والثالثة وسط
الدنیا مكتوب علیه ثلثة اسطر الاول بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والثالث لا اله الا الله
محمد رسول الله طول كل سطر مسیرة الف سنة فال
وتسیر بلوائی والحسن عن یمینك والحسین عن یسارك
حتی تقف بینی وبین ابرهیم ثم تكسی حلة خضراء حلل
من الجنة ثم ینادی مناد من تحت العرش نعم الاب
ابوك ابرهیم ونعم الاخ اخوك علی ابشر یا علی انك تكسی
اذا كسیت وتدعی اذا دعیت وتحیی اذا حییت
یعنی بدرستی كه رسول الله میان مسلمانان مواخات
و برادری فرمود وگفت ای علی تو برادر منی و تو
بنسبت بمن هارونی نسبت بموسی اما این قدر هست
كه هیچ پیغمبر بعد از من نیست ابانا نستی ای علی كه اول

کسی که خوانده شود روز قیامت من خوانده شوم پس
بر پای بایستم از دست راست عرش در سایهٔ وی
و در من حلهٔ سبز از حلهای بهشت در پوشند بعد
از ان پیغمبران بعضی را از بعضی و یکی در پی یکی خوانده
شوند و در صف از دست راست عرش بر پای ایستند
و در ایشان حلها سبز از حلهای جنت در پوشانند
اگاه باش که من اخبار تو میکنم ای علی که امت من
روز قیامت اول جمیع امتها محاسب شوند بعد از
ان تو ای اول کسی که خوانده شود بجهت قرابت تو به
نسبت من و منزلت تو نزدیک من و لوای من را تسلیم
تو کنند و ان لوای حمد است پس تو میان دو صف
سیر کنی و ادم و جمیع خلق روز قیامت در زیر
سایهٔ لوای من باشند و طول ان مسافت هزار سال
بود سنان او یاقوت احمر چوب او فضهٔ بیضا مکان

اوده را اخضر باشد و او را سه ذوایب یعنی سه گیسو
از نور بود یك ذوابه در مشرق و یك ذوابه در
مغرب و سوم در میان آسمان بود بران لوا سه
نوشته سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و سطر
دوم الحمد لله رب العالمین و سطر سوم لا اله الا الله
محمد رسول الله باشد طول هر سطری مسافت هزار
سال و عرض او هزار سال بود فرمود که لوای مرا برداشته
میروی و حسن از طرف راست تو و حسین از
طرف چپ تو آنگاه که میان من و ابرهیم می ایستی
بعد از ان دو حله سبز از جنت در پوشانند و
منادی از زیر عرش ندا کند که خوشا پدری که پدر
تو است ابرهیم و خوشا برادری که برادر تو است علی
بشارت باد ترا ای علی که کسوه یابی هرگاه که من کسوه
یابم و خوانده شوی هرگاه که من خوانده شوم و زنده

شوی هرگاه که من زنده شوم در وسیلة المتعبدین
و کفایة الطالبین از جابر بن عبد الله انصاری مرویست
که رسول فرمود لما عرج بی الی السماء فخرجت من الحجب
نادانی مناد من وراء الحجب نعم الاب ابوك ابرهیم
و نعم الاخ اخوك علی بن ابی طالب فاستوص به
خیرا یعنی چون بردند مرا به آسمان و بیرون آمدم از
حجابها ندا کرد منادی از پس حجابها مرا و گفت خوشا
پدری که پدر تو است ابرهیم و خوشا برادری که برادر
تو است علی بن ابی طالب پس وصیت کن او را به
نیکویی و روایت کفایت اینست کما اذا کان یوم القیمة
نودیت من بطنان العرش نعم الاب ابوك ابرهیم
خلیل الرحمن و نعم الاخ اخوك علی بن ابی طالب
حضرت رسالت می فرماید هرگاه که روز قیامت
بود ندا آید بمن از درون عرش که نعم الاب ابوك ابرهیم

و ترجمهٔ این که شنیدهٔ است و در مناقب خطیب خوارزمی
و مناقب ابن مغازلی مالکی و وسیلة المتعبدین از
جابر مرویست که رسول فرمود مکتوب علی باب الجنة
محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان
یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی نوشته است
بر در جنة که محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب
برادر رسول است پیش از آنکه آفریده شود آسمانها و
زمینها بدو هزار سال و در روایت وسیله چنین است
که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله
علی اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض
الفی الف سنة و در روایت ابن مغازلی آنکه مکتوب
علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات والارض
بالفی عام محمد رسول الله علی اخوه یعنی نوشته است
بر در جنة پیش از آفریدن الله تعالی آسمانها و زمین را

بدو هزار

بدو هزار سال که محمد رسول الله است و علی برادر اوست و
همین حدیث در مناقب خطیب مع بروایتی دیگر که
رأیت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله
علی اخوه یعنی دیدم نوشته بود بر در جنة که لا اله الا الله
محمد رسول الله است و علی برادر رسول الله است و در مسند
از ابن مسیب مرویست که ان رسول الله صلی الله علیه و
آله آخی بین الصحابة فبقی رسول الله و علی و عمر و ابو بکر
فآخی بین ابو بکر و عمر و قال لعلی انت اخی یعنی بدرستی
که رسول صلی الله علیه و آله برادر گیری فرمود میان صحابه
باقی ماند رسول الله و علی و ابا بکر و عمر پس مواخاة فرمود
میان امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر امیر المؤمنین را گفت تو
برادر منی و در مسند از ابن عباس مرویست که ان رسول الله
آخی بین الناس و ترک علیا حتی بقی آخرهم لا یری له اخا
فقال یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی قال و لمن

زانی ترکتک انما ترکتک لنفسی انت اخی وانا اخوک فان

ذاکرنا احد فقل انا عبد الله واخو رسول الله لا یدعیها

عنها بعدک الا کذاب یعنی بدرستی که رسول الله میان

مردمان برادرگیری فرمود و علی را ترک نمود تا انکاه

که اخر مردمان ماند و برای خود هیچ برادر نمیدید پس

کفت یا رسول الله میان مردمان مواخاة فرمودی

و مرا ترک کردی انحضرت فرمود ای که می پنداری که

ترا ترک کرده باشم ترک نکرده الا برای خود که تو برادر منی

و من برادر تو اکر کسی از فضل و کمال خود کوید تو بکوی

من قطب زمان و عبد الله و برادر رسولم دعوی این

منقبت بجز تو کسی نکند مکر کذاب و دروغ کوی بود

ولفظ بعدک درین حدیث بمعنی غیرک است چنانکه

در باب ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر علیه الصلوة کذشت

که فرمود انا عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر

لایقولها بعدی الا کذاب مفتر یعنی نکوید کلمه انا

الصدیق الاکبر را غیر من هیچکس مکر انکه دروغ کوی

باشد و در مسند و سنن داود و صحیح از ابن عمر روایت

که رسول فرمود در روز مواخاة با مرتضی علی که انت

اخی فی الدنیا والاخرة و در مسند از ابی عباس

مرویست که رسول فرمود خیر اخوانی علی یعنی بهترین

برادران من علیست و در مسند از حذیفة بن الیمان

مرویست که اخی رسول الله بین المهاجرین والانصار

کان یواخی بین الرجل ونظیره ثم اخذ بید علی بن ابی طالب

فقال هذا اخی قال حذیفة فرسول الله سید المرسلین

وامام المتقین ورسول رب العالمین الذی لیس

له شبیه ولا نظیر وعلی اخوه یعنی مواخاة و برادر

کیری فرمود رسول میان مهاجرین و انصار و میان

مرد و نظیر و مانند او برادر کیری میفرمود بعد از ان

دست علی بن ابی طالب گرفت و فرمود که این برادر
منست حذیفه در آخر این روایت گفت که رسول الله
سید المرسلین است و امام المتقین و رسول رب العالمین
انکه او را هیچ مانند و شبیه و نظیر نیست و علی برادر اوست

باب نهم در ثبوت فضیلت مرتضی بمعصوم
بودن وی با قرار و حق با وی و بستن درهای بیوت
صحابه که در مسجد بود بجز در خانه وی و این در دو
فصل است

فصل اول در مناقب خطیب خوارزمی
از عایشه مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که الحق مع علی یدور معه حیثما دار یعنی حق
همراه علیست میگردد با او هر جا که گردید و از ام سلمه
مرویست که رسول الله فرمود ان علیا مع الحق و الحق
معه لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی که علی
همراه حق است و حق همراه او و هرگز جدا نمیگردند از همدگر

تا بر لب کوثر بمن رسند و از ابو ایوب انصاری مرویست
که با عمار یاسر فرمود که تقتلک الفئة الباغیة و انت
مع الحق و الحق معک یا عمار اذا رایت علیا سلک
وادیا و سلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی و
دع الناس انه لن یدلیک فی ردی و لن یخرجک من
الهدی یا عمار انه لم یتقلد سیفا اعان به علیا علی
عدوه قلده الله تعالی یوم القیمة وشاحا من نار
یعنی ترا گروهی باغی متعدی میکشند و حال آنکه
تو همراه حقی و حق همراه تو باشد ای عمار هرگاه ببینی
علی را که براهی رفت و مردمان براهی غیر او رفتند
پس تو همراه علی برو و مردمان را بگذار بدرستی که علی
هرگز ترا بجاه هلاک فرو نمیرساند و هرگز ترا از راه هدایت
بیرون نیارد ای عمار بدرستی که هر که شمشیر بگردن افکند
و حمایل کند که بان شمشیر علی را بر دشمن اعانت کند

حق تعالی روز قیامت در گردن آنکس گردن بندی از
در افکند و هرکه بخلاف این کند اعانهٔ دشمن کند
روز قیامت گردن بندی از آتش در گردن او افکند و
از عایشه مرویست که رسول الحق مع علی و علی مع الحق
ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض و از ابو موسی اشعری
مرویست که رسول با علی فرمود که یا علی انت مع الحق
والحق بعدی معک یعنی تو با حقی و حق با تواست
بعد از من و از ام سلمه مرویست که رسول فرمود که
علی مع القرآن و القرآن معه لا یفترقان حتی یردا
علی الحوض و بروایتی دیگر علی مع القرآن و القرآن مع
علی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیمة **فصل**
ورد در مسند از براء بن عازب و ابن عباس و زید بن
ارقم مرویست که گفت کان لنفر من اصحاب رسول الله
ابواب شارعة فی المسجد فقال یوما سدوا هذه الابواب

الاباب

الا باب علی فتکلم فی ذلک اناس قال فقام رسول الله
فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه
الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم فوالله ما سددت
شیئا ولا فتحته ولکنی امرت بشیء فاتبعته یعنی چند
نفر از صحابه در مسجد درهای خانه باز کردند حضرت
رسالت یکروز فرمود براوردن این درها را بغیر در خانه
امیر المؤمنین علی پس مردمان در آن باب سخنی و غیبتی
گفتند راوی گوید حضرت رسول الله بپای برخواست
و حمد و ثنای حق گفت و بعد از آن فرمود اما بعد
بدرستی که من ببستن این ابواب بغیر باب علی امر کردم
پس گوینده و غیبت کننده از شما در آن باب سخنی گفت و
الله که من هیچ چیزی نبستم و نگشادم و لیکن بامری
مامور شدم و متابعت آن کردم و در مناقب ابن مغازلی
از عدی بن ثابت مرویست که گفت خرج رسول الله الی

المسجد فقال ان الله اوحی الی نبیه موسی ان ابن لی مسجدا
طاهرا لا یسکنه الا موسی وهرون وابناء هرون وان
الله اوحی الی ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انا وعلی
وابنا علی یعنی رسول الله سوی مسجد بیرون امد و
فرمود بدرستی که الله تعالی به پیغمبر خود موسی علیه السلم
وحی کرد که برای ما مسجدی طاهر و پاک بنا کن که در
ان مسجد ساکن نشود مگر موسی وهرون و پسران هرون
بدرستی که خدای تعالی بمن وحی کرد که مسجدی پاک
بنا کنم در ان ساکن نشود مگر من وعلی و پسران علی و
در مسند از ابن عمر مرویست که ما می گفتیم که خیر
الناس و بهترین مردمان ابوبکر است و بعد از ان
عمر بدرستی که ابن ابو طالب را سه خصلت و منقبت
داده شد که اگر یکی از ان سه خصلت مرا باشد دوستر است
نزد من از شتران سرخ یکی انکه رسول او را جفت دختر

خود کردانید و برای وی فرزندان اورد دوم انکه
ابواب مسجد را بست مگر باب علی را سوم انکه روز
خیبر رایت را که علم است بوی داد و در روایتیست عن
ابن عمر وکنا نقول خیر الناس ابوبکر ثم عمر ولقد اوتی ابن
ابو طالب ثلث خصال لان تکون لی واحدة منهن احب
الی من حمر النعم زوجه رسول الله بنته وولدت له و
سد الابواب الا بابه واعطاه الرایة یوم خیبر و در
مسند از نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت پرسیدم
که کیست خیر الناس و بهترین مردمان بعد از رسول
ابن عمر گفت ما در ساد د تو از کجا و این سؤال از کجا
بعد از ان استغفار کرد و گفت بهتر ایشان بعد
از او انکس است که وی را حلال میبود انچه رسول را
حلال بود و حرام میبود انچه رسول را حرام میبود
نافع گوید گفتم که کیست انکس ابن عمر گفت که علیست که

رسول ابواب مسجد را بست و باب علی را گذاشت و باوی
گفت که ترا در این مسجد رواست هرچه مرا رواست و
بر تو واجب و سند و ثبت در روی هرچه بر من واجب
و سند و ثبت تو وارث و وصی منی و امر من ادا میکنی
و وعدهای مرا بجای می‌آوری و بر سنت کشته می‌شوی
و روایت اینست عن نافع مولی ابن عمر قال قلت لابن
عمر من خیر الناس بعد رسول الله قال ما انت و ذاک
لا ام لک ثم استغفر الله و قال خیرهم بعده من کان
یحل له ما یحل له و علیه ما یحرم علیه قلت ما هو قلت
قال علی سد ابواب المسجد و ترک باب علی و قال لک
فی هذا المسجد ما لی و علیک فیه ما علی و انت وارثی
و وصیی تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سنتی و
در مناقب ابن مردویه آمده است که سبب نزول این
آیه که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی این

ان بود

ان بود که رسول الله چون بست ابواب اصحاب را و
گذاشت باب ابوتراب را شخصی گفت که پیغمبر صلی الله
علیه و آله در تربیت و رفع منزلت ابن عم خود تقصیر نمیکند
این نازل شد که رسول هرچه میگوید وحی است چنانکه
در باب دهم گفته آید و در مسند از امام حنبل
مرویست از حذیفه بن اسید غفاری که چون صحابه
بمدینه آمدند بشب در مسجد می‌بودند بنا بر آنکه خانه
نداشتند پیغمبر ایشان را نهی کرد و فرمود که در مسجد
مخسپید مبادا که محتلم شوید و در مسجد بودن نشاید
بر اصحاب گرداگرد مسجد خانها بنا کردند و در از
درون مسجد باز کردند بعد از آن بروزی چند
معاذ بن جبل را بسوی صحابه فرستاد اول ابو بکر را
خواند و گفت رسول الله میفرماید که از مسجد بیرون
شوی و در خود را برآوری ابو بکر گفت سمعا و طاعة

ودر خود را براورد و از مسجد بیرون شد بعد از ان سوی
عمر فرستاد و همین امر کرد ان لعین گفت سمعاً وطاعةً
و یکدریچه خواه کرد تا در مسجد نظاره کند بعد از ان
سوی عثمان فرستاد و رقیه دختر رسول الله در حبالهٔ
ان بود عثمان نیز سمعاً وطاعةً گفت و در خود براورد
و بسوی حمزه بن عبد المطلب فرستاد سمعا وطاعة
گفت و در براورد و مرتضی علی درین امر متردد بود و
نمیدانست که از جملهٔ مقیمانست یا از دیگران حضرت
رسالت خانهٔ از خانها خود بنام مرتضی علی بنا کرده
بود و چون نزد انحضرت دید گفت اسکن طاهراً مطهراً
یعنی در مسجد بیارام پاک و پاک کرده شده پس منافقان
این سخن را بحمزه رسانیدند حمزه در غضب شد و به
نزد رسول امد و گفت ای محمد ما را بیرون میکنی و کودکان
بنی عبد المطلب را باز میگیری انحضرت فرمود اگر فرمان

مرا بودی هیچکس بجز از شما جا ننهادمی والله که بمسجد
بمرتضی علی علیه السلم نداد الا امر حق سبحانه وتعالی و
تو ای حمزه از خدا و رسول جزای عظیم داری مژده باد
ترا و چون انحضرت به کسی مژده دادی شهید شدی
پس حمزه در غزاء احد شهید شد و مردی چند از صحابه
این منقبت نفیس و حکایة عزیز را بمرتضی بسیار دیدند
و در غضب شدند و فضل وی بر ایشان و سایر
صحابه ظاهر شد و چون این حکایة بحضرت رسید
برخاست و خطبه کرد و فرمود بدرستی که مردی چند
در غضب و کینه می شوند بجهت انکه من علی را در مسجد
جای دادم والله که ایشان بیرون نکردم و از جای
ننهادم و بدرستی که حق عز و جل سوی موسی و برادر
وی وحی کرد که برای قوم خود در مصر خانهای چند
فرا گیرید و خانهای خود قبله گاه کنید و نماز قایم

دارید وبموسی امر کرد که در آن مسجد دا منکیرند ومباشرت
نکنند ونکذرند بجز هرون وفرزندان او وبدرستی که
علی بنسبت من بمنزله هرون است بنسبت بموسی و
از اهل واقربای من اوست وبرادر من وهیچکس را نشاید
که در مسجد من نزدیك زن شود مکر علی مرتضی وفرزندان
او پس هر کرا خوش نیاید باین طرف رود وبدست مبارك
خود بطرف شام که کافرستان است اشارت فرمود
وروایت اینست عن حذیفه بن اسید الغفاری قال لما
اقدم اصحاب رسول الله المدینة ولم یکن لهم بیوت فکانوا
یبیتون فی المسجد فقال لهم النبی لا تبیتوا فی المسجد
فتحتلموا ثم ان القوم بنوا بیوتا وجعلوا ابوابها الی
المسجد وان النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی ابا بکر
فقال ان رسول الله یامرك ان تخرج من المسجد وتسد
بابك فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد

ثم ارسل

ثم ارسل الی عمر ان رسول الله یامرك ان تسد بابك
الذی فی المسجد وتخرج منه فقال سمعا وطاعة لله
ولرسوله غیر انی ارغب الی الله تعالی فی خوخة فی
المسجد فابلغه معاذ ما قاله ثم ارسل الی عثمان و
عنده رقیه فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من
المسجد ثم ارسل الی حمزه فسد بابه وقال سمعا وطاعة
لله عز وجل ولرسوله وعلی علی ذلك متردد لا یدری
هو فیمن یقیم او فیمن یخرج وکان النبی قد بنا له فی
المسجد بیتا من ابیاته فقال له النبی اسکن طاهرا
مطهرا فبلغ حمزه قول النبی لعلی فقال یا محمد تخرجنا
وتمسك غلمان بنی عبد المطلب فقال له نبی الله
لو کان الی ما جعلت دونکم من احد والله ما اعطاه
ایاه الا الله وانك لعلی خیر من الله ورسوله ابشر
فبشره النبی فقتل یوم احد شهیدا ونفس ذلك رجال

علی علی فوجدوا فی انفسهم وتبین فضله علیهم وعلی
غیرهم من اصحاب رسول الله فبلغ ذلک النبی فقام
خطیبا فقال ان رجالا یجدون فی انفسهم فی ان اسکن
علیا فی المسجد والله ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله
عز وجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوا لقومکما بمصر
بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وامر
موسی ان لا تسکن بمسجده ولا ینکح فیه الا هرون من موسی
وهو اخی دون اهله ولا یحل مسجدی لاحد ینکح فیه
النساء الا علی وذریته فمن شاء فهنهنا واومی
بیده نحو الشام پوشیده نماند که در بخاری امده است
که رسول فرموده باشد که برآورید همه دریچهای مسجد را
بغیر در ابی بکر **فصل دهم** در ثبوت افضلیت
مرتضی علیه التحیة والثنا بنص ایات واحادیث که در
شان ایشان نازل شده است ووارد در مناقب

ابن مردویه از امیر المومنین مرویست که گفت نزل
القران ارباعا ربع فینا وربع فی عدونا وربع سیر و
امثال وربع فرایض واحکام ولنا کرایم القران
یعنی قران چهار بخش نازل شد یکربع در نعت ووصف
ماست ویکربع در مذمت ومنقصت دشمنان ماست
ویکربع سیرها وقصص وامثالست ویکربع فرایض
واحکام شریعت است از اوامر ونواهی ومارا ست
ایات کریمه وشریفه که در قرانست واز ابن عباس
مرویست که گفت ما فی القران ایة الا وعلی راسها
وقایدها یعنی نیست در قران هیچ ایه مگر انکه
علی سر او پیشوای انیست وعن ابن عباس ما
نزلت یا ایها الذین امنوا الا وعلی امیرها گفت
نازل نشد این خطاب یا ایها الذین امنوا الا که
علی امیر ان ایه بود یعنی امیر اصحاب این خطاب بود

وعن ابن عباس ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین
امنوا الا کان علی راسها وامیرها ولقد امرنا بالاستغفار
له یعنی یاد کرد الله تعالی در قرآن این خطاب یا ایها
الذین امنوا الا که علی سران این وامیران این بود یعنی
سر و امیر آنان که به ایمان مخاطب اند و بدرستی که مامور
شد بر استغفار کردن برای او وعن ابن عباس ما
ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین امنوا الا علی شریفها
وامیرها ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی ای من القرآن
وما ذکر علیا الا بخیر یعنی بدرستی که عتاب کرد الله
تعالی اصحاب محمد در بعض آیات قرآن و یاد نکرد
علی را الا بخیر و نیکوئی و از حذیفة الیمان مرویست که
گفت ما ذکر الله فی القرآن یا ایها الذین امنوا الا کان
لعلی لبها ولبابها یعنی در قرآن خطاب یا ایها
الذین امنوا نیامد الا که علی را لب ولباب ومغز آن

خطاب بود و از مجاهد مرویست که گفت لعلی سابقه
ذلك لان سبقهم الی الاسلام یعنی علی را سابقه آن
هست که امیر و پیشوای و سر خطاب یا ایها الذین
امنوا باشد بجهت بر جمیع مؤمنان در اسلام سبق
کرده و از ابن عباس مرویست که ما نزل فی احد
من کتاب الله ما نزل فی علی یعنی فرو نیامد در
شان هیچکس از کتاب الله آنچه فرود آمد در شان
علی و این روایات همه از کتاب مناقب ابن مردویه
مرویست قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون یعنی متصرف در شما نیست مگر خدا
ورسول و آن مؤمنان که اقامت صلوة میکنند و زکوة
میدهند در حالت رکوع اهل تفسیر اجماع کرده اند
که این آیه در شان ابوالحسن علیه السلام آمده است و قصه

ایشان بود که سایلی در مسجد رسول الله سوال کرد و
استعطا نمود و هیچکس بوی چیزی نداد آن سایل
دست بر آسمان برداشت و گفت ای بار خدای گواه
باش که من در مسجد رسول الله استعطا کردم و هیچکس
چیزی بمن نداد و در حین ابوالحسن نزدیك رسول
در نماز برکوع رسیده که بجانب سایل بانگشت خنصر
اشارت فرمود سایل آمد و انگشترین از خنصر ابوالحسن
بیرون آورد فی الحال جبرئیل آمد و انما ولیکم الله
بر حضرت رسالت خواند و حسان بن ثابت انصاری
که شاعر رسول بود درین باب گفت ابا
حسن تفدیك نفسی ومهجتی وکل بطیء بالهدی و
مسارع ایذهب مدحی والمحبر ضایع وما المدح
فی جنب الاله بضایع فانت الذی اعطیت اذ کنت
راکعا فدتك نفوس القوم یا خیر راکع فانزل فیك

الله خیر ولایه وبینها فی محکمات الشرایع قوله تعالی
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون الایه
یعنی حق تعالی بر سبیل انکار میفرماید آیا آنکس که
مؤمن بود همچون آنکس است که فاسق بود و برابر نخواهد
بود سبب نزول این آیه آن بود که ولید بن عقبه که
برادر رضاعی عثمان بود با مرتضی منازعت کرد و گفت
اسکت فانك صبی وانا والله ابسط منك لسانا
واحد سنانا یعنی خموش باش که تو کودکی و من والله
بلسان وسنان از تو فصیحتر و تیزترم پس مرتضی علی
باوی گفت که اسکت فانك فاسق وحق تعالی بتصدیق
مرتضی علی این آیه فرستاد و ابن ولید در روز فتح مکه
از خوف شمشیر مسلمان شد و چون عثمان بخلافت
نشست اورا والی کوفه کرد پس بشرب خمر مشغول
شد یکشب نیز در مستی نماز صبح چهار رکعت گذارد و

بعد از سلام روی بمأمون کرد و گفت اگر خواهید چند
رکعت دیگر بیفزایم و در نوبت دیگر مست بوده در
محراب قی کرد و فسق او ظاهر شد و از کوفه معزول
شد و در ره که جانب غربی بغداد است مرد حسان
ابن ثابت در قصه گفت انزل الله والکتاب عزیز
فی علی والولید قرآنا فبوأ الولید من ذاک فسقا
وعلی مبوأ ایمانا لیس من کان مؤمنا عرف الله
کمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید خزیا و نارا
وعلی لا شک یجزی جنانا فعلی یلقی لذی العرش عزا
وولید یلقی هناک هوانا قوله تعالی وتعیها اذن
واعیه یعنی درمییابد و فهم میکند کلمه حق و
تحقیق را گوشی که شنوا و فهم کننده باشد ابن مردویه
وواحدی و ثعلبی و غیر ایشان از علمای تفسیر آورده اند
بروایة بریده اسلمی که رسول فرمود یا علی ان الله امرنی

ان ادنیک

ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وان تعی وحق علی الله
ان تعی فنزلت یعنی بدرستی که الله تعالی فرموده است
مرا که ترا نزدیک دارم و دور نکنم ترا و تعلیم و تفهیم
تو کنم و بر حق تعالی ثابت و حق است که تو فهم کنی
و دریابی و چون رسول الله با مرتضی علی این سخن فرمود
وتعیها اذن واعیه نازل شد و از مکحول مرویست
که چون آیه وتعیها اذن واعیه فرود آمد حضرت
رسالت آنرا خواند و روی بمرتضی کرد و فرمود انی
سالت الله ان یجعلها اذنک یعنی بدرستی که در
خواست کردم از حضرت حق که این اذن واعیه را
گوش کرده ام و بروایتی فرموده سالت ربی فقلت
اللهم اجعلها اذن علی یعنی درخواست کرده ام
از پروردگار خود و گفتم ای بارخدای گوش واعیه را
گوش علی کن و مرتضی علی بعد از آن میفرمود که از نبی

هرچه میشنودم فهم می‌کردم و یاد میگرفتم و فراموش
نمیکردم قوله تعالی یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة الآیه
یعنی ای آنان که ایمان بخدا و رسول آورده اند هرگاه
مناجاة حضرت رسالت کنید باید که در پیش راز
و مناجاة خود صدقه مقدم دارید و ثعلبی و واحدی
و غیر ایشان از علماء تفسیر آورده اند که اغنیا اکثار
مناجاة مصطفی کردند چنانکه فقرا و اهل صفه را
مجال مجالست آنحضرت نماند و از کثرت مناجاة
و استطالت جلوس ایشان اثر ملالت و کراهیت در
جبین حضرت ظاهر شد و این آیه فرود آمد که پیش از
مناجاة صدقه باید داد پس هرچه اهل عسرت و اصحاب
صفه بودند هیچ وجه تصدق نداشتند و هرچه
اغنیا صفه بخل پیش گرفتند و محبت جیفه و مادون

دینوی بر حضرت نبوی ترجیح دادند تا بعد روزی
چند این آیه بتوبیخ و تقریع نازل شد ءاشفقتم أن
تقدموا بین یدی نجواکم صدقات الآیه یعنی آیا شما
ترسیدید از آنکه در پیش راز و مناجاة پیغمبر ما صدقه
مقدم دارید و ثعلبی از مرتضی علی روایت کند که گفت
چون آیه یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول
فرود آمد حضرت رسول مرا خواند و فرمود ما تری
تری دینارا لاجرا اجتهاد مسکینی اجتهاد که یکدینار بصدقه
دهید من گفتم که طاقت آن ندارند فرمود پس چند
گفتم حبه یا جوی آنحضرت فرمود بسیار تقلیل کردی
و روایت کرده که قال علی ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد
قبلی ولا یعمل بها احد بعدی وهی آیة المناجاة فانها
لما نزلت کان لی دینار فصرفته بدراهم وکنت اذا ناجیت
الرسول تصدقت حتی نفدت فنسخت بقوله ءاشفقتم

مناجاة

أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً یعنی مرتضی علی
گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی هست که پیش از من
هیچکس بآن عمل نکند و آن آیت مناجاتست بنا بر آنکه
چون آیت فرود آمد مرا یک دینار زر بود از آن بدرمی چند
فروختم و هرگاه که قصد مناجات رسول کردمی از آن
دراهم تصدق نمودمی تا آنکه دراهم تمام شد
و منسوخ گشت حکم آیت مناجات بدین آیت که أأشفقتم
ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات قوله الذين
يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی آنان که صرف میکنند اموال خود را شب و روز
نهان و آشکارا اجر ایشان نزد پروردگار ایشانست
و نه خوف بر ایشان طاری میشود و نه محزون میگردند
و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست که گفت

نزلت في علي كانت عنده اربعة دراهم فتصدق بها
یعنی این آیت فرود آمد در شان علی چه نزدیک او چهار
درهم و بآن تصدق کرد و محدث حنبلی از ابن عباس
روایت کند که کانت عند علي اربعة دراهم لا يملك غيرها
تصدق بدرهم ليلا وبدرهم نهارا وبدرهم سرا وبدرهم
علانية فنزلت یعنی نزدیک علی چهار درهم بود و
بغیر آن نداشت پس تصدق کرد بیک درهم در شب
و بیک درهم در روز و یکدرهم پنهان و یکدرهم
آشکارا از آنجهت این آیت نازل شد و سبب نزول
این آیت را زمخشری در کشاف و واحدی در اسباب
نزول آورده قوله تعالی ومن الناس من يشري
نفسه ابتغاء مرضات الله الاية یعنی از مردمان کسی هست
که می فروشد جان خود را در راه حق برای طلب
رضای حق این آیت فرود آمد در شان خفتیدن مرتضی

بر فراش حضرت مصطفی در شب هجرة و این اثر در خبر
که جامعست میان کشف و کشاف ورده که این آیه
در حق علی نازل شد و اینچنان بود که حضرت نبوة
مهاجرت نمود و مرتضی را بر فراش خود خوابانید تا هرگاه
که صباح شود ودایع مردم بمردم رساند و جای مصطفی
بر کفار پوشیده ماند چه کفره و صنادید قریش در
انشب عهد کرده بودند که حضرت را شهید کنند
پس حضرت حق بجبرئیل و میکائیل علیهما السلم گفت
که میان شما مواخاة کردم و عمر یکی دراز تر کردانیده
پس کدام از شما ایثار حیوة برادر خود میکند هر یک
از جبرئیل و میکائیل علیهما السلم اختیار حیوة
کردند حضرت حق عز و جل با ایشان وحی کرد که چرا
مثل علی نبودید چه میان او و محمد مواخاة نمودم از
الجنه بر فراش وی خفتید و جان خود فدای راه وی

کرد

کرد و بحیوة و زندگی خود ویرا ایثار نمود فرود آیید
هر دو سوی علی و اورا از دشمن محافظت کنید پس هر دو
فرود آمدند و محافظت او کردند جبرئیل نزدیک سر او
و میکائیل نزدیک پای او و جبرئیل میگفت بخ بخ
یا ابن ابی طالب کیست مانند و مثل تو و حق تعالی
بفعل تو با ملائکه مباهات کرد و لفظ این اینست
که فقال عز و جل لجبرئیل و میکائیل انی قد اخیت بینکما
وجعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یؤثر اخاه
فاختار کل منهما الحیوة فاوحی الله عز و جل الیهما
الا کنتما مثل علی اخیت بینه و بین محمد فبات علی
فراشه یفدیه بنفسه و یؤثره بالحیوة اهبطا الیه
فاحفظاه من عدوه فنزلا الیه فحفظاه جبرئیل عند
راسه و میکائیل عند رجلیه و جبرئیل یقول بخ بخ
یا ابن ابی طالب من مثلک و قد باهی الله بک الملائکة

تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان
لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس
الآیه یعنی انکه پیغمبر مرسلی از فضایل علی بمردمان برسان
انچه لبوی تو از پروردگار تو فرستاده شد واگر این
کار نکنی پس همانا که رسالت و پیغامهای پروردگار
خود نرسانیده باشی این فرمان بجای ان که حق تعالی
ترا از گزند و بد اندیشی مردمان معصوم و محفوظ
میدارد و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و ثعلبی در
تفسیر خود از براء بن عازب روایة کنند که گفت
نزلت فی غدیر خم فخطب رسول الله ثم قال من کنت
من مولاه فهذا علی مولاه فقال عمر بخ بخ یا علی
اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة یعنی این
ایه در موضع غدیر خم نازل شد حضرت رسول خطبه
کرد و بعد از ان فرمود که هر که من مولی و خداوند

اوباشم

او باشم پس این علی مولی و خداوند او باشد عمر گفت
بخ بخ یعنی مژده باد ترا ای علی که امروز مولی و خداوند
هر مؤمن و مؤمنه شدی و ابن مردویه در مناقب از
عبد الله بن مسعود می اورد که گفت کنا نقرأ علی عهد
رسول الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس نزلت فی بیان الولایة
یعنی ما میخواندیم این ایه را در عهد رسول الله بدین
طور که ان علیا مولی المؤمنین یعنی ای رسول تبلیغ
کن و برسان انچه منزل شد بسوی تو از پروردگار
تو این که علی خداوند مؤمنانست و اگر این کار نکنی
پس هیچ تبلیغ رسالات پروردگار نکرده باشی و
الله یعصمک من الناس یعنی این بجای اور که حق تعالی
ترا معصوم و محفوظ میدارد از مردمان بداندیش

این آیه نازل شد در بارهٔ ولایت مرتضی علیه السلم
و ابن مردویه از عبد الله بن عباس و زید بن علی
هم در مناقب روایت کرده که لما امر الله رسوله ان
یقوم بعلی فیقول له ما قال فقال رسول الله یا رب
ان قومی حدیث عهد بجاهلیة ثم مضی بحجه فلما
اقبل راجعا نزل بغدیر خم و انزل الله علیه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک الایه فاخذ بعضد علی ثم
خرج الی الناس فقال ایها الناس الست اولی
بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول الله قال من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه و اعن من اعانه و اخذل من خذله
و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من
ابغضه قال ابن عباس فوجبت و الله فی رقاب
القوم المؤمنین یعنی چون الله تعالی رسول خود را

امر کرده

امر کرده تا بفضل و تعریف علی قیام نماید و در بارهٔ وی
گوید انچه حق تعالی فرموده است پس آنحضرت گفت
یا رب بدرستی که قوم من با امور جاهلیة قریب و
حدیث العهد اند و این امر و فرمان را بر نتابند
و بعد از آن گذشت تا نماز و بطوف حج رفت
و چون رجعت نمود و در موضع غدیر خم که میان
مکه و مدینه است نزول فرمود حضرت الله تعالی
این آیه را بر وی فرو فرستاد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک الایه پس آنحضرت
بازوی علی گرفت و سوی مردمان بیرون آمد و گفت
ای مردمان آیا نیستم من اولی متصرف در نفس شما
گفتند بلی یا رسول الله فرمود ای بار خدای هر که
من مولی و خداوند او باشم پس مولی و خداوند
علیست بار خدایا دوستی کن با هر که دوستی کرد

با او دشمنی کن بار هر که دشمنی کرد با او و اعانت و یاری
ده انرا که اعانت او کرد و یاری ده انرا که یاری او
نداد و نصرت ده او را که نصرت او کرد ابن عباس
گفت که بنا بر این فرمود والله که ولایة مرتضی واجب
و فرض شد در گردن قوم یعنی صحابه و حسان بن
ثابت در ان روز این شعر گفت **شعر** ینادیهم یوم
لغدیر نبیهم بخم واسمع بالرسول منادیا فقال فمن
مولکم ونبیکم فقالوا ولم یبدوا هناك التعامیا
الهك مولانا وانت ولینا ولم تر منا فی الولایة
عاصیا فقال له قم یا علی فاننی رضیتك من بعدی
اماما وهادیا و در مناقب ابن مردویه از ابی هرون
عبدی مرویست که گفت کنت اری رای الخوارج
لا اری لی غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری فسمعته
یقول امر الناس بخمس فعملوا باربع وترکوا واحدة فقال

لرجل

لرجل یا ابا سعید ما هذه الاربعة التی عملوا بها
قال الصلوة والزکوة والحج والصوم شهر رمضان
قال فما الواحدة التی ترکوها قال ولایة علی ابن ابی طالب
قال وانها مفترضة معهن قال نعم قال فقد کفر الناس
قال فما ذنبی یعنی رای و اجتهاد من چون رای و
اجتهاد خوارج در تکفیر و تخطیه مرتضی فرا بغیر
ان هیچ رای نبود تا انگاه که پهلوی ابو سعید جدری
نشستم شنیدم اوازی که میگفت مردمان به
پنج فرض مامور شدند چهار فرض عمل کردند و یکی
را ترك کردند پس یکمردی با او گفت که ای ابو سعید
کدام است این چهار که بان عمل کرده اند ابو سعید
گفت صلوة و زکوة و حج و صوم شهر رمضان باز مرد
گفت پس کدام است ان یکی که ازا ترك کرده اند ابو سعید
گفت ولایت علی بن ابی طالب است باز مرد گفت که

ولایت او باز بجهاد فرض معرض راحسا ابو سعید
کفت بلی ایمرد کفت پس بدرستی که مردمان کافر شده اند
باشند که حق ولایت مرتضی بجای نیاورده اند ابو سعید
کفت مراجع کناه باشد قوله تعالی اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ
دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ
دِینًا الایه یعنی امروز کامل کردانیدم برای شما
دین شما را و اتمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی
شدم برای شما که اسلام و طاعت خدا و رسول
دین عادت شما بود و حافظ ابو نعیم ابن مردویه در
مناقب از ابو سعید خدری روایت کند که کفت
نزلت فی غدیر خم لما اخذ النبی صلی الله علیه و آله
بید علی علیه السلم و رفعها فنزلت فقال النبی صلی الله
علیه و آله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی
الرب برسالتی والولایة لعلی ابن ابی طالب ابن ابد در

روز غدیر خم فرود آمد در آن حین که حضرت نبی
دست علی کرفت و برداشت پس حضرت نبی صلی الله
علیه و آله در حین نزول این آیه تکبیر کرد و کفت الله
اکبر بر کمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردکار
برسالت من و ولایت علی ابن ابی طالب قوله تعالی
یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَیَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا
وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا
وَاَسِیرًا الایه یعنی بنذر وفا میکنند و میترسند
از روزی که شر او منتشر و پراکنده و اطعام طعام
میکنند با وجود شدت حاجت بان تا نزد دوستی
حضرت رحمن بمسکین و اسیر و اخطب خطبای
خوارزم در مناقب خود و ثعلبی و واحدی و جمیع
اهل تفسیر آورده اند که امام حسین و امام حسن
خسته شدند پس حضرت رسالت و جمیع صحابه

وعامهٔ عرب بعیادت ایشان امدند و با مرتضی علی
علیه السلم گفتند که یا ابا الحسن اگر نذری میکردی
جهت صحت ایشان بسیار مناسب میبود ابو الحسن
گفت اگر فرزندان من صحت یابند سه روز بشکر حق روزه
دارم و فاطمه زهرا علیها السلم گفت اگر فرزندان من
صحت یابند شکر حق را سه روز روزه دارم و فضه
کنیزک ایشان گفت که اگر خداوندان من صحت یابند
سه روز روزه دارم پس ایشان صحت و عافیت یافتند
و در خانهٔ ال محمد از طعام نه قلیل بود و نه کثیر پس
حضرت مرتضی بخانهٔ شمعون خیبری رفت و از وی سه
صاع جو بقرض خرید و بروایتی گویند که مقداری
پشم ستد تا حضرت فاطمه انرا غزل کرد و اجرت انرا
سه صاع جو گرفت و پشم و جو را بخانه اورد و صورت
حال بفاطمه باز نمود فاطمه انرا قبول کرد و اطاعت فرمود

وبرخواست

و برخواست و یک صاع را ارد کرد و پنج نان پخت هر کسی
را قرصی و چون حضرت مرتضی با حضرت مصطفی
نماز مغرب گذارد و بمنزل خود امد نان در پیش او
نهادند یک مسکین بر در امد و اواز داد و گفت السلام
علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینم از مساکین
مسلمانان مرا خوردنی دهید حق تعالی شما را از
موائد جنة خوردنی دهاد حضرت مرتضی و ال
عبا ان پنج قرص را باو دادند و به اب افطار کردند
دوم روز صاع دوم را ارد کرد و پنج قرص پخت
و چون مرتضی از مسجد باز گشت و طعام پیش اوردند
یتیمی اواز داد و گفت السلم علیکم یا اهل محمد یتیمم
از فرزندان مهاجرین پدر من در روز یوم العقبه
شهید شد طعام مرا دهید که حق تعالی شما را از
موائد جنة طعام دهاد پس ان پنج قرص را بیتیم دادند

سوم روز صاع سوم را آرد کرده پنج قرص نان پخت
و بعد مغرب پیش آنحضرت آورد که اسیری آواز داد
و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ما را برده
و اسیر میکنند و طعام نمیدهند خوردنی بدهید
پس که اسیر محمد آن پنج قرص را ایثار او کردند و به
آب افطار کردند و چون روز چهارم بنذر خود وفا
کرده بودند حضرت مرتضی امام حسن را بدست راست
و امام حسین را بدست چپ گرفت و بجانب حضرت
رسالت متوجه شد و امامین از خستگی بتمایل شد
و سه روز طعام نخورده بودند همچون کبوتر ارتعاش و
اضطراب مینمودند حضرت نبی چون ایشان را دید فرمود
یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالتست ابو الحسن صورت
حال باز نمود و همه برخاستند و بخانه حضرت فاطمه
آمدند حضرت فاطمه بعبادت رب الارباب متوجه بود

پس جبرئیل

پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد هنأك الله
فی اهل بیتك و در اثنای تهنیه سوره هل اتی را بر
حضرت مصطفی تا آخر خواند قوله تعالی ندع ابنائنا
وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
بعد فتح مکه چون اسلام منتشر شد از هر طرف مردمان
بدیدن رسول می آمدند ابو حارثه که اسقف بزرگ
نصاری بود همراه و عاقب و عبد المسیح و جمعی از
نصاری بمدینه آمد پس یهود مدینه نزدیك نصاری
شدند و با همدیگر نزاع و جدال کردند و با نصاری
گفتند شما نیستید بر چیزی که حقیقت دارد و
نصاری با یهود همی گفتند حضرت حق تعالی این
آیه فرو آورد که قالت الیهود لیست النصاری علی
شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم
یتلون الکتاب الآیه و چون رسول نماز عصر گزارد

اسقف با اصحاب خود پیش آنحضرت آمدند و گفتند
که یا محمد چه میگویی در حق سید ما که مسیح است آنحضرت
فرمود که آن عبد الله است که اصطفا و انتخاب یافته است
اسقف گفت که هیچ پدر دارد فرمود که از نکاح نبود
تا او را پدر باشد اسقف گفت چه میگویی که او
عبد الله و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ عبدی را
بی پدر نمی‌دانی حضرت حق تعالی این آیه فرو د آورد
که إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ
ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى
الْكَاذِبِينَ یعنی بدرستی که مثل و داستان عیسی نزد
خدا مانند مثل و داستان آدمست که او را خلق کرد

ازخاك

از خاك و به کلمه کن موجود گردانید گفتار حق از
حضرت پروردگار تست ای محمد پس مباش البته
از اهل شك و مجادله بنابرین فرمود که هر که حجت کند
با تو در کار عیسی بعد از آنکه رسید بتو از علم یقین
پس بگوی ای محمد بحجت گیران که بیایند تا هر یك از
ما و شما بخوانیم و حاضر سازیم فرزندان و زنان و انفس
یعنی امثال خود و بعد از آن مباهله کنیم یعنی گوییم
لعنت خدای بر دروغ گویان از ما و شما و بهله بضم
و فتح با و سکون ها لغت است پس حضرت رسالت
این آیه بر نصاری تلاوت کرد و ایشان را بمباهله خواندند
پس اسقف و اصحاب او جمع شدند و مشاورت
کردند و اتفاق نمودند با حضرت نبوة که فردا
مباهله کنیم و چون بخلوة رفتند اسقف با اصحاب
خود گفت اگر محمد فردا با اهل و اصحاب و اولاد خود

میاید از مباهله او حذر نماید و اگر با اصحاب و کثرة
میاید مباهله کنید کما و بر چیزی نخواهد بود و چون
بامداد شد حضرت رسالت دست حضرت ولایت
گرفت و امام امین در پیش و سیدة النساء العالمین
در قفای انحضرت و در کشاف گفت که پیغمبر امام
حسن و امام حسین را بدست راست گرفت و فاطمه
زهرا در قفای انحضرت و مرتضی در قفای فاطمه
زهرا بموعد بیرون رفتند و حضرت با ایشان میگفت
هرگاه که من دعا کنم شما امین گوئید پس اسقف با یاران
خود گفت ای گروه نصاری بدرستی که من کسانی را
می بینم که اگر الله تعالی خواستی بدعای ایشان کوه
از مکان خود زایل کردی پس مباهله نکردند و مصالحه
نمودند که هر سال دو هزار حله و سی درع بحضرت
رسانند و بر دین خود باشند قوله تعالی اجعلتم

سقایة

سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ واحدی در اسباب
نزول آورده که علی و عباس و طلحة بن شیبه افتخار
کردند طلحه گفت که من صاحب خانه کعبه ام و مفتاح
او بدست منست و عباس گفت که من صاحب
سقایه ام یعنی اب دادن بحاجیان تعلق بمن دارد
مرتضی علی گفت نمیدانید چه میگوئید بدرستی
که من پیش از مردمان نماز کرده ام و منم صاحب
جهاد پس حضرت حق تعالی این آیه فرود آورد اجعلتم
سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ
یعنی آیا گردانید اب دادن حاجیان و عمارت کردن
مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و اخرت اورده

در راه خدا جهاد کرده باشد این صفات نزدیک
خدا را نیست و بعد از ان حضرت حق جل ازدیاد
بیان فرمود الذین امنوا وهاجروا وجاهدوا فی
سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله
واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان
وجنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله
عنده اجر عظیم یعنی انان که ایمان اوردند وهجرت
کردند در راه خدای تعالی باموال وانفس خود درجه
ایشان اعظم است از دیگران نزدیک رحمن وانگروه
ایشانند فایض و رستگار مژده و بشارت ایشان
می دهد پروردگار ایشان برحمتی از حضرت خود
و برضوان و خشنودی بجنات و لذاتی که ایشان
را دران نعیم مقیم است و حال انکه در ان جنات جاوید
وهمیشه باشند بدرستی که نزدیک حق تعالی اجری

وجهاد م

عظیم و مزدی بزرگ حاصل است و واحدی بعد از
ایراد این ایات گفت فصدق الله علیا فی دعواه وشهد
له بالایمان والمهاجرة والجهاد والزکوة ورفع قدره بما
اثر له فیه واعلاه وکم له من المزایا التی لا یبلغها سواه یعنی
الله تعالی علی را در دعوی خود تصدیق کرد وبرای او
بایمان و مهاجرت و جهاد گواهی داد و اورا تزکیه نمود و
بستود و قدر و منزلت اورا بسبب انچه در شان او
فرود اورد مرفوع وبلند کرد و اورا ازین مزایا و فرو
بسیار است که هیچکس بانها نرسید قوله تعالی انی جاعلک
للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی
عهدی الظالمین الله سبحانه ابرهیم خطاب میکند
و بر سبیل اصطفا و امتنان میفرماید که بدرستی که من
ترا امام انام و سابق خلایق خواهم کرد ابرهیم علیه السلام
از حضرت حق جل و علا مسئلت نمود که ذریه و فرزندان

مرا هم چنین کردان حضرت حق فرمود که عهد و پیمان
من که خلافت و امامت است نمی رسد بان فرزندان تو
که بت پرست باشند حمیری از عبد الله بن مسعود روایة
کند که حضرت رسالت در شان نزول این آیه فرمود
انتهت الدعوة الی والی ابرهیم لم یسجد لصنم قط فاتخذنی نبیا
واتخذ علیا وصیا یعنی دعوت و سلسلهٔ ابرهیم ع که
بجهة ذریت کرد منتهی شد و با ما رسیده است که هرگز
پیش هیچ بت پرست سجده نکرده باشد پس بنابرین معنی
حق تعالی مرا پیغمبر مرسل خود کرد و علی را وصی خود کرد
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع
الصادقین یعنی ای آنان که ایمان آورده اید
در راه خدا پرهیزکار باید و همراه راست گویان باشید
ابن مردویه در مناقب خود از ابن عباس روایت
کرده است که قال ابن عباس کونوا مع علی علیه السلام و

اخطب

اخطب خطباء خوارزم در مناقب خود آورده که قال
ابن عباس کونوا مع علی واصحابه قوله تعالی انما انت
منذر ولکل قوم هاد یعنی تو جز بیم دهنده نیستی و
هر قومی را هادی و رهنمای است محدث حنبلی و ابن مردویه
در مناقب و شیرویه در فردوس الاخبار از ابن عباس
روایت کنند و روایت حنبلی اینست لما نزلت هذه
الآیه وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر
واوما بیده الی منکب علی وقال انت الهادی یا علی
لیهتدی بک المهتدون من بعدی یعنی چون آیه
نازل شد حضرت رسالت دست مبارک بر سینه
خود نهاد و فرمود که منذر و بیم دهنده منم و بدست
خود سوی منکب و دوش علی ایما کرد و اشاره فرمود
تویی هادی و رهنمون ای علی راه یافتگان بعد از من
بسبب تو راه یابند و روایت فردوس اینست که لما نزلت

قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد قال رسول الله
انا المنذر و علی الهادی وبک یا علی یهتدی المهتدون
یعنی چون فرود آمد این آیه رسول الله فرمود منم منذر
و بیم کننده و علی است هادی و بواسطه تو ای علی هدایت
یابند اهل هدایة و تقدیم کلمه بك مفید حصر است
بواسطه غیر تو راه یابند نه بواسطه غیر تو و روایة ابن
مردویه اینست که قال رسول الله انما انت منذر و اوما
بیده الی صدره ولکل قوم هاد و اشار بیده الی
علی وقال بك یهتدی المهتدون بعدی یعنی چون
حضرت رسالت انما انت منذر خواند و بدست اشارة
بسینه خود فرمود لکل قوم هاد خواند و بدست خود
اشارت کرد و گفت راه یافتگان بعد از من بسبب
تو راه یابند و این روایة در مناقب ابن مردویه بطریق
متعدده آمده است و همچنین است جمع روایات او رحمه الله

بعلی

علیه

علیه قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی که آنان که ایمان
آورده اند و عمل صالح کردند زود باشد که حضرت رحمن
خلقت کند برای ایشان ودی و محبتی خطیب خوارزم
در مناقب ابن عباس روایة کند که گفت نزلت فی
علی بن ابی طالب جعل الله له ودا فی قلوب المؤمنین
یعنی این آیه در شان علی نازل شد الله تعالی برای
محبتی در دل مؤمنان آفرید ابن مردویه در مناقب
خود از براء بن عازب آورده قال رسول الله لعلی بن
ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل
لی عندک ودا فاجعل لی فی صدور المؤمنین مودة
و نزلت یعنی چون حضرت مصطفی گفت بمرتضی که
ای علی بگوی ای بار خدای برای من عهدی و پیمانی و
مودتی و محبتی نزدیک خود بنا فرما از انجهت این آیه

فرود آمد قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه
شاهد منه الایه یعنی آیا آنکس که بر تنبیه و گواهی از
پروردگار خود باشد و حال آنکه از پی او میرود شاهدی
و گواهی که از نفس او بود نه همچون کیست که نا بینا باشد
و اخطب خوارزم در مناقب آورده است که قال ابن
عباس هو علی شهد للنبی و هو منه ابن عباس گفت
که مراد ازین شاهد و گواه مرتضی علیست که گواهی داد
از برای پیغمبر و از اهل بیت پیغمبر است و ابن مردویه
در مناقب خود از عباد بن عبد الله الاسدی روایت
کند که گفت شنیدم علی را که میفرمود بر بالای منبر
که ما من رجل من قریش الا وقد نزلت فیه الایة والایتان فقال الرجل م
ن تحته فما نزل فیك انت فغضب
ثم قال اما انك لو لم تسئلنی علی رؤس القوم ما حدثتك
ویحك هل تقرء سورة هود ثم قرء علی علیه السلام افمن کان
علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه رسول الله

علی

علی بینة و انا شاهد منه یعنی هیچ مردی از قریش نیست
الا که در شان او یك آیه و دو آیه نازل شده است
پس یك مردی از آنان که در پای منبر بودند گفت که
در شان تو چه نازل شده است پس مرتضی در غضب
شد و گفت اگر نه آنست که بر رؤس الملا از من سؤال
کردی من با تو سخن نمیکردم و جواب تو نمیدادم
هیچ میخوانی سورهٔ هود بعد از من مرتضی علی این آیه
خواند و گفت علی بینة رسول الله است و شاهد منه
منم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامة
این فرمان آید که وقفوهم خلایق را استاده کنید جهة
آنکه بدرستی که ایشان مسئول و پرسیده خواهند شد
و ابن مردویه در مناقب از ابن روایت کند که انهم
مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب و محدث حنبلی
گفت که قالوا ابو سعید الخدری که صاحب رسول است

گفت که مسئولست خلق از ولایت علی و شیرویه در فردوس
الاخبار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده
که هر دو گفتند قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی قوله
تعالی وقفوهم انهم مسئولون یسئلون عن الاقرار
بولایة علی ابن ابی طالب یعنی که خلق ترسیده میشوند
از اقرار کردن بولایة علی علیه السلم و در اول باب چهارم
آورده ام که جمیع انبیا در شب معراج با حضرت مصطفی
گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بشهادة لا اله الا الله
و اقرار کردن نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و قوله
تعالی اِنَّ الَّذِینَ امنوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولٰئِکَ
هُم خَیرُ البَرِیَّة و ابن مردویه و خطیب خوارزم هر یک
در کتاب مناقب خود از زید بن شراحیل انصاری
که کاتب امیر المؤمنین بود روایت کنند که گفت شنیدم
امیر المؤمنین را میفرمود که رسول الله با من گفت در حالتی

که او را بر سینه خود تکیه و میل داده بود مرکه ای امیر المؤمنین
الم تسمع قول الله تعالی اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا وعملوا الصالحات
اولئک هم خیر البریة انت و شیعتک و موعدی و موعدکم
الحوض اذا احدث الامم للحساب تدعون غر المحجلین
یعنی ای علی نشنیدی قول خدا را که فرمود که بدرستی
که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آن گروه ایشانند
بهترین مخلوقات آن طایفه تویی و شیعه تو و وعده
گاه من و شما حوض کوثر است هر گاه که همه امتها برای حساب
دادن بزانو در آیند خوانده میشوند و حال آنکه پیشانی
و چهار دست و پای شما سفید بود و نورانی باشد و اخطب
خوارزم و یک روایة دیگر آورده از جابر بن عبد الله انصاری
که او گفت کنا عند النبی صلی الله علیه و آله فاقبل علی بن
ابی طالب فقال رسول الله قد اتاکم اخی ثم التفت الی
الکعبة فضربها بیده ثم قال والذی نفسی بیده ان هذا

وشیعته هم الفائزون یوم القیمة ثم قال انا اولکم ایمانا
واوفیکم بعهد الله واقومکم بامر الله واعدلکم فی الرعیة
واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مزیة قال ونزلت
هذه الآیة إنّ الّذینَ آمنُوا وَعَمِلُوا الصّالحات اولئک
هُم خیرُ البریة قال وکان اصحاب محمد اذا اقبل علی قالوا
قد جاء خیر البریة یعنی نزدیک پیغمبر بودیم که امیر المؤمنین
امد پس رسول الله فرمود که بدرستی که برادر من بسوی
ما امد و بعد از ان التفات بسوی کعبه کرد و
کعبه را بدست خود زد و فرمود که بحق انکه جان من بدست
اوست که این کس و شیعه او ایشانند رستگار در
روز قیامت بعد از ان فرمود بدرستی که نخستین
شما است در ایمان اوردن بخدا و بیشترین شماست
در وفا کردن بعهد و پیمان بخدا و بهترین شماست
در قیام نمودن بفرمان خدای عز و جل و عادلترین

شماست در حق رعیت و نیکوترین شماست در قسمت کردن
براستی و سویت و عظیم ترین شماست نزدیک حق تعالی
از روی افزونی و مرتبه جابر گوید و فرمود امد انه انَّ
الّذینَ آمنُوا وَعَمِلُوا الصّالحات اولئکَ هُم خیرُ البریّة
و جابر گفت فرمودند اصحاب محمد صلی الله علیه و اله
هرگاه که امیر المؤمنین امدی گفتندی جاء خیر البریة
یعنی بهترین مخلوقات قوله تعالی انَّ المُتّقینَ فی جنّات
ونهر فی مقعدِ صدقٍ عندَ ملیکٍ مُقتدِر یعنی
بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در جنات و جوی
روانند در نشیمن صدق نزدیک پادشاه بسیار
قدرت خطیب خوارزمی و ابن مردویه هر یک در مناقب
خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کنند و روایت
خطیب اینست که قال رسول الله لعلی من احبک و
تولاک اسکنه الله معنا ثم تلا رسول الله انّ المُتّقینَ

فی جنات ونهر الآیه یعنی رسول الله با امیر المؤمنین گفت
هر که ترا دوست داشت وبتو تولا کرد حق تعالی او را
همراه ما در منزل ما آرام داد بعد از ان رسول این
آیه تلاوت کرد ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد
صدق عند ملیك مقتدر وبروایت ابن مردویه
اینست که کنا عند رسول الله فتذاکرنا اصحاب الجنة
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان اول اهل الجنة
دخولا الیها علی بن ابی طالب فقال ابو دجانة الانصاری
یا رسول الله اخبرتنا ان الجنة محرمة علی الانبیاء حتی
تدخلها وعلی الامم حتی تدخلها امتك فقال یا ابا دجانة
ما علمت ان لله لواء من نور وعمودا من یاقوت
مکتوب علی ذلك النور لا اله الا الله محمد رسول الله
آل محمد خیر البریة صاحب اللواء امام یوم القیمة وضرب
بیده الی علی بن ابی طالب قال فسر رسول الله بذلك

علینا فقال الحمد لله الذی کرمنا وشرفنا بك فقال له
ابشر یا علی ما من عبد ینتحل مودتك الا بعثه الله تعالی
معنا یوم القیمة ثم قرء رسول الله ان المتقین فی جنات
ونهر فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر یعنی جابر
کوید که نزد یك رسول الله بود در پیش اصحاب و یاد جنة
کردند آنحضرت فرمود بدرستی که اول اهل جنة از
روی دخول و کذشتن بجنة علی بن ابی طالب است
پس ابو دجانه انصاری کفت یا رسول الله تو ما را خبر
دادی که جنة بر انبیا محرمست تا آنکاه که تو بر جنة بکذری
و حرامست بر جمیع امم تا آنکاه که امت تو بکذرد آنحضرت
کفت بلی یا ابو دجانه ندانستی که خدا را لوائیست از نور
و عمودی یعنی ستونی است از یاقوت نوشته بر آن نور
که لا اله الا الله محمد رسول الله و آل محمد بهترین مخلوقات اند
صاحب لوا و حامل و امام و پیشوای اهل قیامت است

ودرین هنگام حضرت رسالت بدست خود سوی علی بن
ابی طالب اشارت کرد جابر کوید که رسول الله اورا
بدین منقبت شاد کردانید پس مرتضی کفت که ستایش
این خدایرا که ما را بواسطهٔ تو مکرم و مشرف کردانید پس
انحضرت فرمود بامیر المؤمنین که بشارت بادترا ای علی
هیچ بنده بمحبت تو متحقق نشود که الله تعالی ورا همراه ما
برانکیزد در روز قیامت بعد از ان رسول این ایه خواند
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ
مُقْتَدِرٍ و قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ
الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ خطیب خوارزم و ابن مردویه
و ابن مغازلی مالکی هریك در مناقب خود از ابن عباس
روایت کرده اند و روایت خطیب اینست که قال سئلت
رسول الله صلی الله علیه واله عن قوله تعالی السابقون
السابقون الایه فقال قال لی جبرئیل علیه السلام ذالك علی

وسعه

وشیعته السابقون الی الجنة المقربون من الله بکرامته
لهم یعنی ابن عباس کفت که رسول الله صلی الله علیه واله را
پرسیدند از معنی قول خدای تعالی السابقون السابقون
انحضرت فرمود که جبرئیل بمن کفت که ان علیست و شیعهٔ
او که سابقون و پیش روانند بجنة و مقربانند پیش خدا
بجهة کرامتی که ایشانراست نزد خدا و در روایة ابن مردویه
اینست که قال ابن عباس یوشع بن نون سبق الی موسی
ابن عمران علیه السلم و مؤمن ال یس الی عیسی بن مریم علیه السلم
و علی بن ابی طالب سبق الی رسول الله صلی الله علیه واله
و در روایة ابن مغازلی اینست قال ابن عباس سبق یوشع
الی موسی و سبق ال یس الی عیسی و سبق علی بن ابی طالب
الی محمد صلی الله علیه واله وهو افضلهم یعنی ابن عباس
کفت که یوشع پیغمبر دیگر و یدن بموسی سابق شد و علی بن
ابی طالب بمحمد سابق شد و علی افضل ازین سابقانست

قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ
یعنی بدرستی که آنان که ایمان بقیامت نمی‌آورند از صراط
مستقیم و راه راست برکنارند محدث حنبلی و ابن مردویه
گفت که مراد ازین صراط محمد و آل محمد است و ابن مردویه
از مرتضی علی روایت کرده که قال علی علیه السلام ناکبون عن
ولایتنا برکنارند از ولایت ما اهل بیت یعنی صراط مستقیم
عبارت از ولایت و محبت اهل بیت باشد قوله تعالی قل
کفی بالله شهیداً بینی و بینکم وَمَن عِندَهُ عِلمُ الکتاب یعنی
بگو ای محمد که حضرت حق و آنکس که علم کتاب نزدیک اوست
بس است و کافی در گواه بودن میان من و شما محدث حنبلی
گفت قال محمد بن حنفیه هو علی بن ابی طالب یعنی محمد
حنفیه گفت من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است
و ثعلبی در تفسیر خود از عبدالله بن سلام که حبر و
دانشمند یهود بود و مسلمان شد روایت کند که قال سئلت

رسول الله عن قوله تعالی ومن عنده علم الکتاب فقال انما
ذلک علی بن ابی طالب یعنی عبدالله بن سلام گفت
رسول الله را پرسیدم از معنی قول خدای تعالی و من عنده
علم الکتاب و گفتم که این کس که علم کتاب نزدیک اوست
کیست آنحضرت فرمود که آنکس نیست بجز امیر المؤمنین و
عجب اینست که بغوی در معالم التنزیل میگوید من عنده
علم الکتاب عبدالله بن سلام است و عبدالله بن سلام هم
میگوید که پیغمبر فرمود به کلمهٔ حصر که انما ذلک علی بن ابی طالب
قوله تعالی وَالنَّجمِ اِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَما غَوی
وَما یَنطِقُ عَنِ الهَوی اِن هُوَ اِلّا وَحیٌ یُوحی حق تعالی
سوگند میخورد بستارهٔ زهره و میفرماید که بحق آن ستاره
که فرو افتاد که یار و خداوند و صاحب شما ضال و گمراه
نشد و از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیست نطق او
الا وحی که بزبان او جاری میشود ابن مغازلی مالکی از ابن

عباس روایت کند که گفت کنا جلوسًا بمکة مع طایفة من
شبان قریش وفینا رسول الله اذ انقض نجم فقال علیه
الصلوة والسلم من انقض هذا النجم في منزله وهو وصیّی
من بعدی فقاموا ونظروا وقد انقض في منزل علی
فقالوا قد ضللت بعلی فنزلت والنجم اذا هوی یعنی
با طائفه از جوانان قریش نشسته بودیم در مکه رسول الله
صلی الله علیه وآله درمیان ما بود که ستاره فرود آمد
پس حضرت رسالت فرمود که هر کس که این ستاره در
منزل او فتاده باشد آنکس بعد از من وصی منست
الجماعة برخواستند ونظر کردند دیدند که در منزل امیر المؤمنین
افتاده بود پس گفتند بدرستی که تو بسبب محبت علی
امیر المؤمنین گمراه شدی بهتان از اینرا نازل شد که و
النجم اذا هوی ودر مناقب ابن مردویه از حمزه عربی روایتست
که گفت لما امر رسول الله بسد الابواب في المسجد شق

علیهم

علیهم قال حمزة انی لانظر الی حمزة بن عبد المطلب وهو
تحت قطیفة حمراء وعیناه تذرفان ویقول اخرجت عمک
وابابکر وعمر وعثمان واسکنت ابن عمک فقال رجل
یومئذ ما الوا في رفع ابن عمه فعلم رسول الله انه قد شق
علیهم فدعا الصلوة الجامعة فصعد المنبر فلم یسمع من
رسول الله خطبة کان ابلغ منها تمجیدًا وتوحیدًا
فلما فرغ قال یا ایها الناس ما انا سددتها ولا انا
فتحتها ولا انا اخرجتکم ولا انا اسکنته ثم قرء والنجم اذا
هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی چون رسول الله امر
کرد بسد ابواب وبستن درهای صحابه که در مسجد
بود این معنی بر صحابه شاق نمود ودشوار آمد حمزه عربی
گوید بدرستی که من اکنون حمزه را در زیر قطیفه سرخ
گویا می بینم وهر دو چشم او اشک می ریزد وخود

بخود میکوید که عم خود را او ابو بکر و عمر و عثمان را بیرون
و عم زادهٔ خود را در جای خود ارام دادی پس بکردی کفت
که در تعظیم و رفع منزلت ابن عم خود هیچ تقصیر نمیکند
رسول الله دانست که این معنی بر صحابه شاق امد الصلوة
جامعة خواند و قاعده چنان بود که چون الصلوة
جامعة فرمودی جمیع صحابه جمع شدندی پس انحضرت
بر بالای منبر رفت و خطبه خواند چنانکه از رسول الله
هیچ خطبه شنیده نشد که از ان خطبه ابلغ و افصح بود
باشد بحسب تحمید و توحید خدای تعالی و چون از
خطبه فارغ شد فرمود ای مردمان نه من بسته ام درها را
و نه کشوده ام و نه من شما را از مسجد بیرون کرده ام
و نه من اورا در جای ارام داده ام بعد از ان ایه و
النجم اذا هوی تا یوحی خواند یعنی هرچه میکنم ان همه
از قبیل وحی است نه از هوا و هوس قوله تعالی یوم لا

یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعٰی بَیْنَ
اَیْدِیهِمْ وَبِاَیْمَانِهِمُ الایه یعنی روزی که خوار نکند الله
تعالی پیغمبر خود را و انانکه با او ایمان اورده اند
نور ایشان روانه میشود در پیش روی ایشان و از
دست راست ایشان محدث حنبلی اورده که
نزلت فی علی و اصحابه یعنی نازل شد این ایه در شان
علی و اصحاب او و ابن مردویه از ابن عباس روایت
میکند که او کفت من یکسی من حلل الجنة ابرهیم لخلته
من الله عز و جل ثم محمد لانه صفوة الله ثم علی یزف
بینهما الی الجنان ثم قرا ابن عباس الایه و قال علی
و اصحابه یعنی اول کسی که از حلل و جامهای جنه کسوة
یابد ابرهیم بود علیه السلام از جهة دوستی او با خدای تعالی
بعد از ان محمد از انکه او برکزیدهٔ خداست بعد از علی
زفاف کرده شود میان ایشان بسوی جنه و ابن عباس

بعد از ان این خوانند که الذین امنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم الایه گفت علی است و اصحاب وی و قوله تعالی
هذان خصمان اختصموا فی ربهم الایه این دو خصمند
که خصومت کردند در راه پروردگار خود و در بخاری
و صحیح مسلم از ابو ذر امده که قسم و سوگند یاد میکرد
که این هذان خصمان اختصموا فی ربهم در شان علی و
حمزه و عبیده بن حارث بن عبد المطلب نازل شده است
که در روز بدر با مشرکان که عتبه و شیبه و ولید
ابن عتبه هر سه در روز غزاء بدر مبارزت جستند مصطفی
هر سه عم و عمزاده خود را بحرب ایشان فرستاد علی
ولید را کشت و حمزه عتبه و شیبه عبیده را ساق
مجروح کرد و بران زخم شهید شد امیر المؤمنین شیبه را
بجهنم فرستاد و چون این سه صنادید کشته شدند باقی
کفار روی بهزیمت نهادند قوله تعالی ان الله یدخل الذین

امنوا

امنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
الایه یعنی بدرستی که الله تعالی میکند در اندر انکسانرا که
ایمان اورده اند و عمل صالح کرده اند بهشتها که روانه
میشود از زیر ان جویها ابن مردویه از مجاهد روایت
کند که نزل فی علی و حمزه و عبیدة بن الحارث بن عبد المطلب
حین بارزوا عتبه و شیبه و الولید و ان اما الکفار
فنزل فیهم و اما الذین کفروا قطعت لهم ثیاب
من الی قوله عذاب الحریق فی علی و اصحابه ان الله
یدخل الذین امنوا و عملوا الصالحات یعنی قران در
شان علی و حمزه و عبیده که پسر زاده عبد المطلب است
نازل شد دران حین که با عتبه و شیبه و ولید مبارزه
کردند هر چه در شان کفار از این نازل شد که اما
الذین کفروا یعنی حق تعالی میفرماید هر چه انکسان کافر
شدند جامها از اهر برین شد تا عذاب ایشان در اتش

اصعب باشد و در شان علی و اصحاب علی بن ابی طالب
این آیه نازل شد ان الله یدخل الذین آمنوا الایه قوله تعالی
والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون
ابن مردویه از مجاهد روایت کند که این آیه در شان مرتضی
علی نازل شد و از امام محمد باقر هم روایتست که گفت
الذی جاء بالصدق محمد است والذی صدق به امیر المومنین است
و لفظ روایت اینست عن مجاهد قال نزلت فی علی و عن
ابی جعفر قال الذی جاء بالصدق محمد علیه الصلوة و
السلام والذی
و محدث حنبلی آورده که الذی جاء بالصدق رسول الله
والذی صدق به علی بن ابی طالب قاله مجاهد یعنی
این قول مجاهد است قوله تعالی فاما نذهبن بک فانا
منهم منتقمون یعنی حق تعالی با حضرت رسالت میفرماید
که اگر چه ترا بعالم بقا خواهیم بردن ولیکن از ایشان

یعنی

یعنی منافقان انتقام وداد خواهیم شدن ابن مردویه
از ابن عباس روایت کند که قال ابن عباس منتقمون بعلی
یعنی بواسطه و بر دست علی انتقام وداد می ستانیم و در
ود و سر از جابر بن عبدالله مرویست که گفت نزلت
فی علی بن ابی طالب انه ینتقم من الناکثین والقاسطین
بعدی یعنی این آیه در حق علی نازل شد بنا بر آنکه
حضرت فرموده است که او بعد از من از بیعت شکنان
و ظالمان داد میستانند قوله تعالی وارکعوا مع
الراکعین یعنی نماز گذارید و رکوع کنید با نماز گذاران
و رکوع کنندگان و ابن مردویه از ابن عباس روایت
کند که نزلت فی رسول الله و فی علی خاصة وهما اول
من صلی و رکع یعنی این آیه خاصه در شان رسول الله
و علی نازل شده و ایشانند اول کسی که نماز و رکوع کرد
قوله تعالی وان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین

یعنی بدرستی که الله تعالی مولی و ناصر پیغمبر است و
جبرئیل و صالح مؤمنان هم ناصر و یاری دهنده پیغمبر اند
و محدث حنبلی از مجاهد روایت کند که او گفت علی است
صالح المؤمنین و ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت
عمیس روایت کرد که گفتند شنیدیم از رسول الله که
میفرمود صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است قوله تعالی
فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ عَلَی الْأَرَائِکِ
یَنْظُرُونَ الآیه یعنی روز قیامت آنان که ایمان آورده اند
از حال کافران می خندند و بر تختهای آراسته نظر می
کنند اخطب خوارزم آورده است که قیل نزلت فی ابی جهل
والولید بن المغیره والعاص بن وائل وغیره من مشرکی مکه
کانوا یضحکون من عمار و بلال وغیرهما وقیل ان علی بن
ابی طالب جاء فی نفر من المسلمین الی رسول الله فسخر
منهم المشرکون فقالوا لاصحابهم رأینا الاصلع

فضحکنا

فضحکنا منه فانزل الله الآیه قبل ان یصل علی الی
النبی صلی الله علیه و آله یعنی گویند که این آیه در شان
کافران مکه نازل شد که از حال بلال و عمار و غیر ایشان
میخندند و گویند که مرتضی و نفری چند از مسلمانان
بسوی رسول الله آمد پس مشرکان از مرتضی علی و
اصحاب او افسوس داشتند و با اصحاب خود در خلوة
گفتندی که اصلع را یعنی داغ سر را دیدم و از طور او
خندیدم پس الله تعالی این آیه را فرود آورد پیش از
آنکه مرتضی بمصطفی رسد قوله تعالی اَمْ حَسِبَ الَّذِینَ
اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ اَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا
یَحْکُمُونَ یعنی آیا پنداشتند آنان که سیئات و بدیها
ساختند که ایشان را همچو آنان که ایمان آورده اند سوا
و برابر گردانیم در محیی و زندگی و در ممات و مرگ ساء

ما يحكمون چه بد بود داوری ایشان خطیب خوارزم
روایت کند که این آیه در قصهٔ غزاء بدر نازل شد در
شان حمزه و علی و عبیدة بن الحارث چون مبارزت
کردند جهت قتال عتبه و شیبه و ولید بن عتبه قوله
تعالی مِنَ المُؤمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا الله
عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَهُ وَمِنهُم مَن یَنتَظِر یعنی از جمله
مؤمنان مردانی هستند که راست گفتند و بجای
آوردند آن عهد و پیمان را که با حق بسته بودند فمنهم
من قضی نحبه یعنی بعضی از ایشان شهید شدند
ومنهم من ینتظر و بعضی از ایشان منتظر شهادت اند
و اخطب خوارزم روایت کند که این آیه در شان عبیده
و حمزه و علی نازل شد ومنهم من قضی نحبه عبیده
و حمزه و اصحاب ایشان که عهد کردند که در غزاها هرگز
بدشمن پشت نکنند و همچنین در هر غزا جهاد میکردند

تاشهید

تا شهید شدند ومنهم من ینتظر علی بن ابی طالب است
قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة یعنی روز قیامة آنان که ایمان آوردند
از حال کافران بخندند و بر تختهای آراسته نشسته
نظر میکنند اخطب خوارزم آورده است که قیل نزلت
فی ابی جهل والولید بن المغیرة والعاص بن وائل
وغیره من مشرکی مکة کانوا یضحکون من عمار و بلال
وغیرهما وقیل ان علی بن ابی طالب جاء فی نفر من المسلمین
الی رسول الله فسخر منهم المشرکون فقالوا لاصحابهم
رأینا الاصلع فضحکنا منه فانزل الله الآیة قبل ان یصل
علی الی النبی صلی الله علیه وآله یعنی گویند این آیه در
شان کافران مکه نازل شد که از حال بلال و عمار و غیر
ایشان بخندند عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة الآیه یعنی بدرستی که راضی شد الله تعالی از مؤمنان

دران حین که بیعت میکردند با تو در زیر درخت
خوارزمی از جابر بن عبدالله روایة کند که گفت نزلت
فی اهل الحدیبیه کانوا یومئذ الفا واربعمائة فقال لنا
النبی انتم الیوم خیار الارض فبایعنا تحت الشجرة
علی الموت قال جابر اولی الناس بهذه الایة علی بن ابی طالب
لانه تعالی قال واثابهم فتحا قریبا یعنی فتح خیبر وکان
ذلک علی ید امیر المؤمنین این ایه در شان اهل حدیبیه
نازل شد وحدیبیه جاهیست قریب مکه جابر گوید
که در ان روز ما هزار و چهارصد نفر بودیم پس حضرت پیغمبر
ما گفت که امروز شما بید بهترین اهل زمین و بیعت
کردیم در زیر شجره بر مرگ یعنی میمیریم و از دشمن روی نگردانیم
جابر گوید که اولی و احق مردمان باین ایه علی ابن ابی طالب
جهة انکه حق تعالی فرمود واثابهم فتحا قریبا یعنی مژده
داد بایشان فتح خیبر است وان فتح بدست علی بن ابی طالب

اند قوله تعالی والذین امنوا بالله ورسله اولئک
هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم
یعنی انکسانی که ایمان اوردند بخدا و رسول او گروهند
که نزدیک پروردگار خود منزلت صدیقان وشهدا
دارند ایشانرا مژده نور حاصل است محدث گفت
که این ایه در شان مرتضی علی نازل شده است قوله
تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
قالوا هو علی بن ابی طالب وهو راس المؤمنین یعنی ای
انکه پیغمبری حق تعالی را وانکس که اتباع تو کرد از مؤمنان
بس باشد ترا در مظاهرت و یاری کردن محدث گفت
که قالوا یعنی اهل علم گفتند که مراد از من تبعک علی
ابن ابی طالبست که او سرور امام مؤمنانست قوله
تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال بریده صاحب
رسول الله هو صراط محمد وال محمد علیهم السلام قوله تعالی

واعتصموا بحبل الله جميعا قال حبل الله علی واهل
بيته يعنی همگان دست بحبل زنيد برين گفت که حبل الله
عليست واهل بيت قوله تعالی وكفی الله المؤمنين
القتال وكان الله قويا عزيزا وپوشيده نماند که جمل
وبخ ايه که بعد از اين می آيد همه از کتاب ملك الحفاظ
طراز المحدثين احمد بن موسی بن مردويه رحمة الله عليه
منقول شد قوله تعالی وكفی الله المؤمنين القتال
وكان الله قويا عزيزا حافظ بن مردويه در مناقب
آورده است که كان ابن مسعود يقرء هذا الحرف و
كفی الله المؤمنين القتال بعلی بن ابی طالب وكان الله
قويا عزيزا يعنی ابن مسعود در زمان رسول اين
حرف يعنی اين ايه را بان طور ميخوانده وكفی الله المؤمنين
القتال يعنی علی بن ابی طالب كافی وبسنده کردانند
مؤمنان را بلكه وارهانند ايشان را بواسطه علی بن

ابی طالب

ابی طالب از جنگ وقتال کردن با عمرو بن عبدود و
الله تعالی قوی بود وغالب وحکايت اين جنگ
در تفسير سورهٔ احزاب مسطور است قوله تعالی
فی بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح
له فيها بالغدو والآصال رجال لا تلهيهم تجارة
ولا بيع عن ذكر الله الآيه يعنی در خانهائی که الله تعالی
دستوری داده باشد در رفعت وبلند کردن
ونام حق بردن در ان هر آينه تسبيح ميكنند حق را در
اثنای انها هر بامداد وشبانگاه مردانی که مشغول
نمی کند ايشان را از ذکر حق واقامت صلوة و دادن
زكوة تجارتی ونه خريد ونه فروختی ميترسند از روزی
که دگرگون ومنقلب شود در ان دلها وديدها ابن
مردويه از انس بن مالك وبريده سلمی روايت کند که
هر دو گفتند قرء رسول الله فی بيوت اذن الله ان ترفع

الی قوله والابصار فقام رجل فقال ای بیوت هذه
یا رسول الله قال بیوت الانبیا فقال ابوبکر یا رسول الله
هذا البیت منها البیت علی وفاطمه قال نعم من افضلها
یعنی رسول الله این آیه خواند پس مردی برخاست
وگفت یا رسول الله این کدام خانها است انحضرت
فرمود که این بیوت انبیا است پس ابوبکر گفت ای رسول
خدا این خانه از انخانها است نیز خانه علی وفاطمه
انحضرت فرمود بلی از افاضل انخانهاست قوله تعالی
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین یعنی حق تعالی
از ابرهیم علیه السلم حکایت میفرماید کذا وگفته اجعل
لی یعنی انیز من ثنای نیکوئی در اخر الزمان بنا قول
ابن مردویه از امام جعفر صادق علیه السلم روایه
کند کذا وگفته هو علی بن ابی طالب عرضت ولایته
علی ابرهیم فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله

ذلك

ذلك یعنی لسان صدق فی الآخرین لسان علی بن
ابی طالبست وولایه او بر ابرهیم معروض شد ابراهیم
گفت ای بار خدایا علی را از جمله ذریه من گردان و
حضرت حق ان درخواست را بفعل اورد قوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله وللرسول اذا دعاکم
لما یحییکم الایه یعنی ای انان که ایمان اورده اید اطاعت
خدا ورسول کنید هر گه شما را بخواند بچیزی که زنده
کند شما را ابن مردویه از امام محمد باقر روایه کند
کذا وگفته که مراد از دعاکم لما یحییکم ولایه علی بن
ابی طالبست یعنی بخواند شما را بولایه مرتضی علی قوله
تعالی وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند
ربهم یعنی بشارت ده ای محمد انان را که ایمان اورده
بانکه ایشان را از سابقه خیر هست نزدیك پروردگار
خود ابن مردویه از جابر بن عبد الله وامام جعفر

صادق روایة کند که گفتند نزلت فی ولایة علی بن ابی طالب
یعنی این آیه در باب ولایت مرتضی فرود آمد قوله
تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولوا الامر منکم ابن مردویه از امام
جعفر صادق علیه السلم روایة کند که گفت ولوا الامر
مرتضی علیست با صالح و سایر حکام بر تبعیه قوله تعم
ومن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ
جاءه یعنی کیست ظالم تر از آنکه دروغ گفت
بر خدا و صدق و راستی را دروغ زن کرد و در آنکه
پیش آمد ابن مردویه از مرتضی علی روایة کند که گفت
الصدق ولایتنا اهل البیت یعنی عبارة از صدق ولایت
ما است که خاندان نبوتیم و امام موسی کاظم از پدر
خود روایة کند که لفظ ومن اظلم در این آیه اشارت است
به آنکس که قول رسول الله که در شان مرتضی فرموده است

وازا

وازا قبول ننماید قوله تعالی ویشاقق الرسول من بعد
ما تبین لهم الهدی یعنی مخالفت رسول الله کرد بعد
از آنکه ظاهر شد ایشان را راه هدایة و از امام
محمد باقر مرویست که گفت یشاققوا الرسول فی امر علی
مخالفت رسول کردن در کار مرتضی علی علیه السلم
فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک
ان یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما
انت نذیر والله علی کل شیء قدیر یعنی مگر که تو ترک
کننده بعضی امور وحی را و دلتنگی بسبب اظهار
آن بجهة گفتن منافقان که چرا از آسمان گنجی
برای محمد فرستاده نشد با خود چرا همراه فرشته
نیامد تو ای محمد خبر دهنده و ترساننده نیستی و آن
خدایست که همه چیز و همه کس توانا است و قدیر است
از امام جعفر صادق ع مرویست که رسول الله با مرتضی

گفت یا علی از سالت الله عز و جل ان یوالی بینی و
بینک ففعل و سالته ان یواخی بینی و بینک ففعل
و سالته ان یجعلک وصیی ففعل فقال رجل من
القوم والله لصاع من تمر فی شن بالٍ خیر مما سال محمد
ربه هلا ساله ملکا یعضده علی عدوه او کنزا یستعین به
علی فاقته فانزل الله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی
الیک الایه یعنی بدرستی که من از خدای عز و جل درخواست
کردم و مسالت نمودم که میان من و تو موالاة و محبت
اندازد پس خدای عز و جل آن درخواست بفعل آورد
و مسالت نمودم که میان من و تو مواخاة و برادری
گرداند سؤال را مبذول کرد و مسئلت کردم که ترا
وصی من کند چنان کرد پس یکی از قوم که منافق
بود در مجلس گفت والله که یک صاع از خرما که در
مشکی کهنه پوسیده باشد بهتر است از آن چیزی که محمد

ازپروردگار

از پروردگار خود مسئلت نموده است چرا درخواست
نکرد از حق تعالی یک فرشته که مقاصد و معاونت او
کند بر دشمنان یا گنجی که بدان استعانت نماید و بفقر و
فاقه و شدة احتیاج خود پس حضرت الله تعالی فرود
این آیه فرو فرستاد قوله تعالی ولما ضرب ابن مریم
مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی چون عیسی بن
مریم را ضرب المثل زدیم دیدیم که قوم تو ای محمد از آن
ضرب المثل صد و رو میکنند و اعراض مینمایند از
امیر المؤمنین مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
با من گفت ان فیک مثلا من عیسی احبه قوم فهلکوا
فیه و ابغضه قوم فهلکوا فیه فقال المنافقون اما
یرضی له مثلا الا عیسی فنزلت یعنی بدرستی که تو در مثلی
و داستانی از عیسی هست چه عیسی علیه السلام را قومی
دوست داشتند و در محبت او هلاک شدند و

قومی دشمن داشتند و در دشمنی او هلاک شدند پس
منافقان گفتند که راضی نشد که از بهر علی هیچ مثلی و داستانی
بجز عیسی آرد انجمند این آیه نازل شد قوله تعالی وَجَنَّاتٌ مِن
أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ الآیه
صنوان دو سه درخت خرما گویند که از یکبن و بیخ باشد
از جابر عبدالله انصاری مرویست که گفت شنیدم که
رسول الله را که با مرتضی میگفت الناس من اشجار شتی
وَأَنَا وَأَنْتَ مِن شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ ثم قرأ الآیه یعنی مردمان
از درخت گوناگون اند و من و تو از یک درختیم بعد از
آن رسول این آیه خواند قوله تعالی وَنَزَعْنَا مَا فِي
صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ یعنی
بیرون کشیدیم آنچه در سینهای اهل جنة بود از کینه
و صفات و همه در اینحال برادر اند که بر سریرها
نشسته اند و روی با روی یکدیگر دارند و از ابو هریره

مرویست که قال علی یا رسول الله ایما احب الیک
انا ام فاطمة احب الی منک و انت اعز الی منها و کانی
بک و انت علی حوضی تذود عنه الناس و ان علیه
الاباریق مثل عدد نجوم السماء و انا و انت و الحسن و الحسین
و فاطمة و عقیل و جعفر فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین
لا ینظر احدکم فی قفا صاحبه یعنی مرتضی علی گفت ای
رسول الله کدام یک دوستر است نزد تو من یا فاطمه
آنحضرت فرمود فاطمه نزد من دوستر است از تو و تو
نزد من عزیزتری از وی و گویا می بینم ترا که بر حوض من ایستاده
و مردمان شقی را از حوض من دور میکنی و بدرستی
که بر حوض من ابریقها است بشمار ستارهای آسمان
و تو و حسن و حسین و فاطمه و جعفر و عقیل در
جنة باشد چون برادرانی که بر سریرها روی با روی
یکدیگر نشسته باشند تو همراه من باشی در مکارم و مله

وشیعهٔ تو در جنت باشند بعد از ان رسول الله
این ایه خواند کما حوانا علی سرر متقابلین و گفت لا
ینظر احدهم فی قفا صاحبه یعنی نظر نمیکند هیچ یک
از ایشان در قفای یار خود یعنی همه در شهود جمال
و کمال حق از همدیگر مستغرق اند احاطه غیر حسن
و نه در قفا غیبه کردن و نه از حضور غیبه نمودن است
قوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق و به
یعدلون یعنی از جملهٔ انکسانی که افریدیم امتی و جماعتی
هستند که خلق را بحق راه مینمایند و هدایت میکنند
و بتوفیق حق از راه باطل عدول میجویند راوی از
مرتضی روایة کند که فرمود تفترق هذه الامة علی
ثلث و سبعین فرقه کلها فی النار الا واحدة فی الجنة
وهم الذین قال الله ومنهم ممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون وهم انا و شیعتی یعنی این امة

هفتاد

هفتاد و سه فرقه گروه میشوند هفتاد و دو در
دوزخند و یکی در جنة و این گروهند که حق تعالی
در حق ایشان میفرماید وممن خلقنا امة یهدون
بالحق و به یعدلون و این فرقه منم و شیعهٔ من قوله
تعالی طوبی لهم و حسن ماب محمد بن سیرین گفت
که هی شجرة فی الجنة اصلها فی حجرة علی ولیس فی الجنة
حجرة الا وفیها غصن من اغصانها یعنی درختیست
در جنة و اصل و بیخ ان در حجرهٔ مرتضی علیست و در
جنة هیچ حجره نیست که درو غصنی یعنی شاخی از
شاخهای ان درخت نیست قوله تعالی وهو الذی
خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا این ایه
در شان مرتضی و فاطمه زهراست یعنی اوست خدای
که بیافرید از اب ادمی را پس گردانید او را خویش
و داماد قوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی

بعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین قبل
ذلك علی لانه کان مؤمنا مهاجرا ذا رحم یعنی اولوا
الارحام که خویشان نزدیکند چون مؤمن ومهاجر
باشند بهمدیگر احق واولی اند در حکم کتاب الله
گویند که آنکس که این آیه در شان او نازل شد مرتضی
علیست چرا که مؤمن ومهاجر خویش نزدیك رسول الله
بود واین معنی بر تقدیریست که لفظ من بیان اولوا
الارحام باشد واگر صله افعل تفضیل ومتعلق
اولی بود معنی چنین باشد که اولوا الارحام خویشان
نزدیك که مؤمن ومهاجر باشند بهمدیگر در حکم کتاب الله
حق واولی اند از مؤمنان ومهاجرانی که اولوا الارحام
نباشند بهم دیگر اولی واحق اند از مؤمنان جهة
اختلاف دین اما این معنی مقصود ما نیست قوله تعالی
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو

ای محمد

ای محمد که من در خواست نمیکنم از شما هیچ مزدی و
اجری بر وحی رسانیدن من بر شما مگر آنکه محبت ورزید
با اقربای من ودر مقدمه آورده ایم که رسول الله فرمود
لا تروا علیا وفاطمه وولدیهما یعنی مرنجانید علی و
فاطمه وحسن وحسین را وسعد بن حسن از ابن عباس
روایت کرد که سئل رسول الله من هؤلاء الذین یجب
علینا حبهم قال علی وفاطمه وابناهما قالها ثلثا یعنی
سؤال کردند از حضرت رسالت که این گروه کیستند
که واجبست بر ما محبت ایشان آنحضرت فرمود سه
نوبت که علیست وفاطمه وهر دو پسران ایشان و
این حدیث در کشاف وغیره آمده است قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا یعنی در مقدمه گفته شد
که این آیه مخصوص حضرت مصطفی ومرتضی وفاطمه

زهرا و انا میز است بروایت ام سلمه و عایشه و غیرهما
قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان از انس مالك مرویست
که کفت مراد از بحرین علیست و فاطمه یخرج منهما
اللؤلؤ و المرجان حسن و حسین و از ابن عباس
مرویست که کفت مرج البحرین علی و فاطمه بینهما
برزخ النبی صلی الله علیه و آله یخرج منهما اللؤلؤ
و المرجان حسن و حسین علیهما السلم قوله تعالی
و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادی
اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم یعنی
ندا کردند و آواز دادند اصحاب اعراف بر دانی که
ایشان بسیما و نشان میشناختند و اعراف نام
کوهیست مشرف بر جنة و از امیر المؤمنین مرویست
که فرمود نحن اصحاب الاعراف من عرفناه بسیما
ادخلناه الجنة یعنی مائیم اصحاب اعراف هر کرا بسیما

شناسیم

شناسیم بجنت کذاریم قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب
الذین اصطفینا من عبادنا الایه بعد از ان میراث
دادیم کتاب را بکسانی که برکزیدیم از بندکان خود مرتضی
فرمود نحن اولئك مائیم انکسان قوله تعالی حسبنا الله
و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر فانقلبوا بنعمة
من الله و فضل الایه از ابو رافع مرویست که رسول
فرمود مرتضی را با نفری چند بطلب ابو سفیان
پس یك اعرابی از بنی خزاعه ایشانرا دید و کفت ان
القوم قد جمعوا لکم یعنی بدرستی که قوم ابی سفیان
اسباب جنك از شما جمع کرده اند پس مرتضی و اصحاب
او کفتند حسبنا الله و نعم الوکیل قوله تعالی ان
الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئك عنها
مبعدون یعنی بدرستی که آنکسانی که سابقه نیکویها
از ما حاصل است ایشانرا انکروه از جهنم دوزخ دور د

کرده شده اند از نعمان بن بشیر مرویست که گفت ان علیا
لاها لیلة وقال انا سنهم واقیا الصلوة فقام وهو
یقول لا یسمعون حسیسها یعنی بدرستی که مرتضی
علی یکشب این تلاوت کرد و فرمود که من از انکسانم
که سابقه حسنی ایشانرا حاصل است و چون اقامت
صلوة گفتند امیر المؤمنین بنماز برخواست و این
میخواند که لا یسمعون حسیسها یعنی نمیشنوند
بانگ اتش دوزخ قوله تعالی واذان من الله ورسوله
الی الناس یوم الحج الاکبر الایه یعنی این اعلام و شنوانیدن
حاصل شد از خدا و رسول بسوی مردمان در روز
حج اکبر که خدا و رسولش بیزارند از مشرکان ابن مردویه
گفت که هو حین اذن علی من سورة براة یعنی این اذان
و اگاهی کردن اشارتست بانکه امیر المؤمنین مردمانرا
اگاه کرد باز ایات که از سورة برات خواند چنانکه

درباب دوم گفتیم که مصطفی سورة براة با ابا بکر
بسوی مکه فرستاد تا از ابر کافران بخواند و بعد از
سه روز امیر المؤمنین را در عقب او فرستاد تا
سوره را از ابو بکر بستاند و خود برساند و رسول الله
فرمود در حین ارسال مرتضی که مامور شدم امر کاین
سوره نرساند مگر من یا کسی که از من باشد قوله تعالی
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا
لا یفتنون یعنی ایا مردمان پنداشتند که متروک
و معاف میشوند باین مقدار که گویند ایمان اوردیم
و ایشان ازموده و مجرب نشوند قال علی قلت یا
رسول الله ما هذه الفتنه قال یا علی بک و انک مخاصم
فاعد للخصومة یعنی مرتضی گفت که گفتم یا رسول الله
این فتنه و تجربه چیست فرمود ای علی این فتنه بسبب
تواست و بدرستی که با تو خصومت خواهد کرد

پس اماده کن اسباب خصومت قوله تعالی و
لتعرفنهم فی لحن القول ابو سعید خدری کفت و
لتعرفنهم فی لحن القول بغضهم علی ابن ابی طالب یعنی
البته بشناسی منافقان را در کژی قول و بدکفتن
ایشان بسبب دشمنی که با مرتضی دارند قوله فاذن مؤذن
بینهم ان لعنة الله علی الکافرین یعنی اکاه کرد اکاه
کننده میان مردمان که لعنة الله بران کافران که دین
خود را بلهو و لعب فرا کرفته اند امام محمد باقر کفت که
این اکاه کننده علیست قوله تعالی من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها الایه هرکه در روز قیامت با حسنه نیکوئی
امد پس او را ده چندان ثواب و جزا خواهد بود و امیر المؤمنین
فرمود الحسنة حبنا والسیئة بغضنا یعنی نیکوئی محبة
ورزیدنست با ما و بدی دشمنی کردنست با ما قوله تعالی
من جاء بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ امنون

ومن

ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار یعنی
در روز قیامت هرکه با نیکوئی امد پس او را بهتر از ان
ثواب هست و انان که بدین صفت اند از ترس
از روز ایمن اند و هرکه با بدی امد در اتش در رخ
بر روی افتد مرتضی علیه السلام الحسنة حب اهل
البیت والسیئة بغضنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه
فی النار یعنی حسنة محبة ماست که اهل البیت رسولیم
و سیئه بغض ماست هرکه بان امد حق تعالی او را
در اتش بروی در افکند قوله تعالی والذین یؤذون
المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا الایه مقاتل
ابن سلیمان کفت نزلت فی علی ابن ابی طالب وذلک
ان نفرا من المنافقین کانوا یؤذونه ویکذبون علیه
یعنی این ایة در شان مرتضی نازل شد و انچنان بود
که نفری چند از منافقان ایذاء مرتضی میکردند

وبروی دروغ می بستند قوله تعالی ویقولون آمنّا
بالله وبالرسول واطعنا الایه ابن عباس گفت نزلت
فی علی ورجل من قریش ابتاع منه ارضا یعنی این آیه
نازل شد در شان مرتضی ودیگر مردی از قریش که زمینی از
وی خریده بود قوله تعالی تریهم رکّعا سجّدا یبتغون
فضلا من الله ورضوانا یعنی امام موسی کاظم از آباء
خود روایت کند که نزلت فی علی یعنی این آیه در شان
علی نازل شد قوله تعالی واستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار عن جعفر بن
محمد قال هو علی ابن ابی طالب قوله تعالی واما من اوتی
کتابه بیمینه هو علی ابن ابی طالب قوله تعالی هل
یستوی هو ومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم
قیل هو علی ابن ابی طالب قوله تعالی سلام علی آل
یس قال ابن عباس آل محمد قوله تعالی ویؤت کل ذی

فضل

فضل فضله امام موسی کاظم علیه السلام گفت هو علی
ابن ابی طالب قوله تعالی ادعوا الی الله علی بصیرة
انا ومن اتبعنی هو علی ابن ابی طالب علیه السلام قوله تعالی
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا وعملوا
الصالحات عن ابن عباس ان الانسان لفی خسر
ابو جهل الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات علی و
سلمان قوله تعالی والسابقون الاولون علی و
سلمان قوله تعالی وبشر المخبتین الی قوله ومما رزقناهم
ینفقون قال انهم علی وسلمان قوله تعالی وتواصوا
بالحق وتواصوا بالصبر عن ابن عباس انها نزلت
فی علی علیه السلام اینست آخر آیات که از کتاب مناقب
ابن مردویه نقل کردیم

باب یازدهم

در ثبوت
در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام بسبب کفویت
وتزویج وی با فاطمه زهرا مبنی بر دو فصل

فصل اول

در فردوس الاخبار از ام سلمه مرویست که گفت قال رسول الله
لو لم یخلق علیا ما کان لفاطمة کفو یعنی اگر خدای تعالی
نیافریده بودی علی را نبودی فاطمه را همسری لایق و در
مناقب خطیب از امیر المؤمنین مرویست که رسول الله
فرمود اتانی ملک فقال یا محمد ان الله عز و جل یقرء
علیک السلم و یقول قد زوجت فاطمة من علی فزوجها
منه و قد امرت شجرة طوبی ان یحمل الدر و الیاقوت
و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا بذلک و سیولد
منهما سیدا شباب اهل الجنة و بهما تزین اهل الجنة فابشر
یا محمد فانک خیر الاولین و الاخرین یعنی فرشته بمن آمد
و گفت ای محمد بدرستی که خدای عز و جل بتو سلام
میرساند و میگوید بدرستی که فاطمه را جفت علی
کرده ام پس تو نیز او را جفت علی کن و شجره طوبی را امر کرده ام
تا بار گرفت از در و یاقوت و مرجان بدرستی که اهل

اسمان

اسمان بآن جهت شاد شده اند و زود باشد که از
ایشان متولد شود دو امام که سید جوانان اهل
جنة باشند و جنة بآن دو امام مزین شود و بعد
ایشان پس بشارت باد ترا ای محمد که بهترین اولین
و اخرین تویی و دیگر در مناقب خطیب از بلال بن
حمامه مرویست که گفت طلع علینا رسول الله ذات
یوم و وجهه مشرق کدارة القمر فقام الیه عبد الرحمن
ابن عوف فقال یا رسول الله ما هذا النور قال
بشارة اتتنی من ربی فی ابن عمی و ابنتی ان الله
تعالی زوج علیا من فاطمة و امر رضوان خازن
الجنان فهز شجرة طوبی فحملت رقاقا یعنی صکاکا
بعدد محبی اهل بیتی و انشاء من تحتها ملائکة من
نور و دفع الی کل ملک صکا فاذا استوت القیمة
باهلها نادت الملائکة فی الخلائق فلا یبقی محب لاهل

البیت الا دفعت الیه صکا فیه فکاکه من النار باخی
وابن عمی وابنتی فکاک رقاب رجال و نساء من امتی
من النار یعنی یکروز رسول الله برامد و روی او چون
در روشن بود همچون دایرهٔ ماه پس عبد الرحمن بن عوف
بسوی ان برخواست و گفت یا رسول الله این نور جیست
که در روی تو است حضرت فرمود بشارتیست که از
پروردگار من بمن امده در باره برادر و ابن عم من و
دختر من و بدرستی که الله تعالی علی را جفت فاطمه
گردانید و برضوان که خازن جنت است فرمود تا درخت
طوبی بجنباند پس طوبی صحیفها یعنی نامها را بار گرفت
بعدد محبان اهل بیت من و از نشیب طوبی ملائکه
از نور انشا کرد و خلقت فرمود و بدست هر ملائکه
یک صحیفه داد پس هرگاه که اهل قیامت جمع شوند ملائکه
در میان خلایق ندا کند و محبان ما را بخوانند تا از ان

هیچ محبی نماند از خاندان ما الا که بدست او صحیفه دهند
که در ان صحیفه فکاک و کردن ازادی بود از اتش دوزخ
پس بسبب برادر و ابن عم من و دختر من ازاد است
رقاب رجال و نسا یعنی گردنهای مردان و زنان امت
من از اتش دوزخ این حدیث را ابن خالویه در کتاب
الاورده است و همچنین حدیث از انس بن مالک هم
مرویست که گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم
متبسما یضحک فقام الیه عبد الرحمن بن عوف بابی
انت وامی یا رسول الله ما الذی اضحکک قال
بشارة اتتنی من عند الله فی ابن عمی واخی وابنتی
ان الله تعالی لما زوج فاطمة امر رضوان فهز شجرة
طوبی فحملت رقاقا یعنی بذلک صکاکا بعدد محبینا
اهل البیت ثم انشا من تحتها ملائکة من نور فاخذ
کل ملک رقاقا اذا استوت القیامة باهلها نادت

الملائكة الخلائق فلا يلقون محبًا لنا محضا اهل
البيت لا اعطوه رقاقة براءة من النار فنثار اخي و
ابن عمي وابنتي فكاك رقاب نساء ورجال من امتي
من النار یعنی رسول الله بکروز برامد تبسم کنان و خندان
پس عبد الرحمن بن عوف بسوی انحضرت برخواست
وگفت پدر و مادر من فدای تو باد این چیز که نور انجنه
اورده است چیست فرمود بشارتیست که از نزد ملك
حق تعالی در بارهٔ ابن عم و برادر من و دختر من بمن
امد بدرستی که الله تعالی دران حین که فاطمه را تزویج
کرد رضوان را فرمود تا شجرهٔ طوبی را جنبانید پس طوبی
بعدد محبان ما که خاندانیم صحیفها باز گرفت بعد از
ان از نشیب طوبی ملائکه از نور انشا کرد و از نور
او زید هر ملك یك صحیفه فرا گرفت پس هرگاه که اهل
قیامت جمع شوند ملائکه و خلائق در دهد بگر کذرند

وبهم برایند پس هیچ محب محض و دوست مخلص ما که
خاندانیم نرسند الا که بدست او صحیفهٔ دهند که در
ان براءة و بیزاری از اتش دوزخ بود پس نثار برادر
و ابن عم و دختر من ازادی زنان و مردان امت من
از اتش دوزخ و در کفایة الطالب از جابر بن سمره روایت
که رسول فرمود ایها الناس هذا علي بن ابي طالب
وانتم تزعمون اني انا زوجته ابنتي فاطمه ولقد
خطبها الی اشراف قريش فلم اجب كل ذلك اتوقع
الخبر من السما حتى جاءني جبرئيل عليه السلم ليلة اربع وعشرين
من شهر رمضان فقال يا محمد العلي الاعلى يقرء عليك
السلم وقد جمع روحانيين والكروبيين في واد تعالى
له الافيح تحت شجرة طوبى وزوجت فاطمه عليا وامرني
فكنت الخاطب والله تعالى الولى وامر شجرة طوبى فحملت
الحلى والحلل والدر والياقوت ثم نثرت وامر الحور

والعین فاجتمعن فالتقطن فهن یتهادینه الی یوم القیمة
و نقل هذا نثار فاطمه یعنی ای مردمان علی بن ابی طالب
علیه السلام ایستاده است و حال آنکه شما می پندارید
و بگمان میگویید که من بخودی خود او را جفت دختر
خود فاطمه کرده ام و بدرستی که اشراف و اکابر قریش
خطبه و خواستگاری کرده اند و بجواب ایشان مشغول
نشده اما ایشانرا از بهر آن منع میکردم که متوقع و منتظر خبر
آسمانی میبودم تا جبرئیل در شب بیست و چهارم
رمضان آمد و گفت ای محمد علی اعلی بر تو سلام میرساند
و جمع کرده است روحانیان و کروبیان را در وادی که آنرا
افیح خوانند یعنی فراخ در زیر شجره طوبی و فاطمه را
بعلی تزویج کرد و فرمود مرا که خواستگار فاطمه من باشم
و الله تعالی ولی نکاح شد و بشجره طوبی امر کرد تا حلی
یعنی حلل یعنی جامهای بهشت و در و یاقوت بار گرفت

و آنرا نثار بحور عین فرمود تا جمع شدند و آنرا التقاط
کردند یعنی برچیدند پس حور عین آنرا بهمدیگر هدیه
می کنند تا قیامة و میگویند این نثار فاطمه است و
در وسیلة المتعبدین از انس مالک مرویست که گفت
بینما رسول الله جالس فی المسجد فجاء علی فقال یا علی
ما جاء بک فقال جئت اسلم علیک یا رسول الله
فقال هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تبارک و تعالی زوجک
فاطمه و اشهد علی تزویجها اربعین الف
ملک و اوحی الی شجرة طوبی ان نثری علیهم الدر و
الیاقوت فنثرت علیهم الدر و الیاقوت فابتدرت
الحور العین یلتقطن فی اطباق الدر و الیاقوت
فهم یتهادونه بینهم الی یوم القیمة یعنی رسول
نشسته بود در مسجد که علی آمد بحضرت رسالت
با او گفت که ای علی ترا چه آورده است گفت

آمده که بر تو سلام کنم آنحضرت فرمود که اینست جبرئیل
علیه السلم اخبار و اعلام من میکند که حق تعالی ترا
جفت فاطمه کرد و تزویج او چهل هزار هزار فرشته
گواه گرفت و بشجرهٔ طوبی وحی کرد که در و یاقوت بر
ایشان نثار کرد و حور و عین مبادرة نمودند و برداشتند
و آن نثار را در طبقهای در و یاقوت التقاط می
کردند پس از ان بهمدیگر بهدیه می فرستند تا روز قیامت
و در مناقب خطیب از عبد الله مسعود مرویست که
قال رسول الله یا فاطمه زوجتک سیدا فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین یا فاطمه لما اراد الله
تعالی ان املکک من علی امر الله جبرئیل فقام فی
السماء الرابعة فصف الملائکة صفوفا ثم خطب
علیهم فزوجک من علی ثم امر الله شجرة الجنان فحملت
الحلی والحلل ثم امرها فنثرت علی الملائکة فمن اخذ

منها شیئا اکثر مما اخذه غیره افتخر به الی یوم القیمة
یعنی رسول الله فرمود که ای فاطمه ترا جفت کسی
کرده ام که در دنیا سیداست و مهتر و بدرستی که او
در آخرة از جملهٔ صالحانست یعنی در زمرهٔ انبیاست
ای فاطمه چون حضرت حق خواست که ترا بعلی دهم
جبرئیل را فرمود تا در آسمان چهارم استاد و ملائکه
را صف صف داشت و بعد از ان بر ایشان خطبه
خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از ان اشجار و درختان
جنة را امر کرد که زینه و زیور و جامهای بهشتی باز
گرفتند و فرمود تا آنرا بر ملائک نثار کردند پس هرکه
فرا گرفت از ان زینه و جامها بیشتر از دیگر غیر
او فرا گرفته باشد افتخار کرد بان تا روز قیامت
و همین حدیث در کفایة الطالب از علقمه مرویست
که گفت فاطمه را در بامداد عروسی لرزه بر اندام افتاد

پس رسول را او گفت زوجتك سيدا في الدنيا و
الآخرة لمن الصالحين يا فاطمه لما اردت ان املكك
بعلي امر الله شجر الجنان فحملت حليا وحللا وامرها
فنثرته على الملائكة فمن اخذ منه يومئذ شيئا اكثر
منها افتخر به على صاحبه الى يوم القيامة يعني اي فاطمه
چون خواستم كه ترا بعلي دهم حق تعالى اشجار جنان را
امر كرد تا حلي و حلل از گرفتند پس هركه در ان روز از ان
نثار چيزي ستده باشد با ديگري افتخار كند بر مصاحب
خود تا روز قيامت و در كفاية الطالب امام جعفر
از آباء خود عليهم السلام روايت كند ان ابا بكر
اتى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله زوجني
فاطمه فاعرض عنه فاتاه عمر فقال مثل ذلك فاعرض
عنه واتيا عبد الرحمن بن عوف فقال انت اكثر
قريش مالا فلو اتيت رسول الله فخطبت اليه فاطمه

زاده الله

زادالله مالا الى مالك وشرفا الى شرفك فاتى
النبي صلى الله عليه وآله فقال له مثل ذلك فاعرض
عنه فاتاهما فقال قد نزل بي مثل الذي نزل بكما فاتيا
علي بن ابي طالب وهو يسقي نخلات فقالا قد عرفنا
قرابتك من رسول الله فخطبت اليه فاطمه لزادك
فضلا الى فضلك وشرفا الى شرفك فقال لقد
نبهتماني فانطلق فتوضا ثم اغتسل ولبس كساء
قطريا وصلى ركعتين ثم اتى النبي فقال يا رسول الله
زوجني فاطمه قال اذا زوجتكها فما تصدقها قال
اصدقها سيفي وفرسي ودرعي وناضحي قال اما ناضحك
وسيفك وفرسك فلا غناء عنها تقاتل المشركين
واما درعك فشانك بها فانطلق علي فباع درعه
باربعمائة وثمانين درهما قطرية فصبها بين يدي
رسول الله فلم يسأله عن عددها وهو اخبره يعني

بدرستی که ابابکر پیش پیغمبر امد و کفت که ای رسول
مرا جفت فاطمه کن انحضرت از ابوبکر اعراض کرد یعنی
روی کردانید پس عمر امد و همچنان کفت از وی هم روی
کردانید پس هر دو پیش عبد الرحمن بن عوف امدند
و کفتند تو اکرم قریشی بحسب مال اکر پیش رسول میرفتی
و خواستداری فاطمه میکردی حق تعالی بر مال تو
مال دیکر و بر شرف تو شرفی دیکر می افزود پس عبد الرحمن
پیش پیغمبر امد و خواستداری کرد از وی هم روی
کردانید باز پس امد پیش ابوبکر و عمر کفت بر من نازل شد
انچه بر شما نازل شده بود از روی کردانیدن پیغمبر و جواب
نادادن پس ابوبکر و عمر پیش امیر المؤمنین امدند او
نخلی چند که در ملک وی بود اب میداد کفتند ما
قرابت و خویشی ترا نسبت برسول و تقدم ترا در اسلام
معلوم کرده و شناخته ایم اکر پیش رسول میرفتی و

خواستداری

و خواستداری حضرت فاطمه میکردی حق تعالی
فضلی بر فضل تو و شرفی بر شرف تو می افزود پس
مرتضی کفت بدرستی که مرا استدار کردند و روانه شد
و وضو کرد و بعد از ان غسلی براورد و عبای قطری
بپوشید و دو رکعة نماز کذارد و بعد از ان پیش
پیغمبر امد و کفت ای رسول الله مرا جفت فاطمه کن انحضرت
فرمود که هر کاه ترا جفت فاطمه کنم او را چه مقدار صداق
و کابین میکنی امیر المؤمنین کفت سیف و فرس و درع
و ناضح یعنی شتر خود در وجه صداق و مهر او میدهم
انحضرت فرمود هر چه ناضح و سیف و فرس است
از انها است که استغنای و کریزی نداری چه انکه
شتر متاع تو در سفر میبرد و سیف و فرس الت
کارزار است و هر چه درع و دزه است کار او بان نیست
یعنی از ان فارغ و مستغنی نیستی پس مرتضی روانه شد

پس درع خود بچهارصد و هشتاد درهم قطری فروخت
و از پیش حضرت رسالت ریخت تا انحضرت از عدد
ان پرسید و نیز امیر المؤمنین با زکیت ان اخبار کرد و در
مناقب خطیب خوارزم از ام سلمه و سلمان مرویست
که گفت لما ادرکت فاطمة بنت رسول الله مدرک
النساء خطبها اکابر قریش وکان کلما ذکرها رجل من قریش
لرسول الله اعرض عنه رسول الله بوجهه حتی کان الرجل
منهم یظن فی نفسه ان رسول الله ساخط علیه وقد
نزل علی رسول الله فیه وحی من السماء ولقد خطبها من
رسول الله ابوبکر فقال له رسول الله امرها الی ربها
وخطبها من بعد ابی بکر عمر بن الخطاب فقال له رسول الله
لما قال لابی بکر یعنی چون فاطمه زهرا بحد بلوغ رسید
و از زنان شد اکابر قریش خواستداری او کردند و
هرگاه که مردی از قریش فاطمه را پیش رسول بخواستداری

یادکردی

یاد کردی رسول از انکس روی خود بگردانیدی تا
حدی که ان قریش در خود گمان کردی که رسول برا او
ساخط و خشمناک گشت یا خود بر حضرت رسول در
حق او وحی از اسمان نازل شده است و بدرستی
که ابوبکر فاطمه را از رسول الله خواستداری کرد
انحضرت جواب داد که کار فاطمه بامر رسول الله
موقوفست و بعد از ان عمر خواستداری کرد
انحضرت همین جواب داد چون مرتضی خواستداری
کرد ام سلمه گفت فرایت وجه رسول الله یتهلل فرحا
وسرورا ثم تبسم فی وجه علی یعنی دیدم که روی
رسول الله متهلل و روشن گشت از فرح و شادی
بعد از ان در روی مرتضی تبسم فرمود و گفت
البشری یا علی فان الله عز و جل قد زوجها من السماء
من قبل ان ازوجک فی الارض **فصل** دوم در

تعداد اولاد ذکور واناث حضرت مرتضی از کتاب
صفوة الصفوة منقولست که اولاد ذکور چهارده
بود واز اناث نوزده اما ذکور حسن وحسین
محمد اکبر عبیدالله ابوبکر عباس عثمان جعفر عبدالله
محمد اصغر یحیی عون عمر محمد اوسط اناث زینب کبری
رمله کبری ام کلثوم کبری ام الحسن ام هانی میمونه زینب
صغری رمله صغری ام کلثوم صغری رقیه فاطمه
امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر جمانه نفیسه
ودختر دیگر پیش از تسمیه وفات کرد وبعضی گویند که
فاطمه زهرا را بعد از حضرت رسالت پسری اسقاط
کرده که رسول وی را در حین حمل محسن نام کرده بود پس
امام حسن وامام حسین و زینب کبری وام کلثوم
کبری هر چهار از فاطمه زهرا اند ومحمد اکبر که کنیه او
ابوالقاسم بوده اوست ابن حنفیه ونام مادر او خوله است

بنت جعفر بن قیس حنفیه وعبیدالله وابوبکر هر دو
برادر خود از امام حسین در طف کربلا شهید شدند
ومادر ایشان لیلی بن مسعود است وعباس وعثمان
وجعفر وعبدالله هر چهار همراه امام حسین شهید
شدند ومادر ایشان ام البنین بود بنت حرام بن
خالد بن دارم ویحیی وعون مادر ایشان اسماء بنت
عمیس خثعمیه است اول زن جعفر طیار بود وچون
جعفر در غزاء موته شهید گشت زن ابی بکر شد ومحمد بن
ابی بکر ازو بود وبعد از ابی بکر زن امیر المؤمنین شد و
یحیی وعون آورد ومحمد اوسط مادر او امامه بنت
ابی العاص بود واین امامه دختر زینب است و زینب
دختر رسول الله وامامه را بعد از وفات خاله او که
فاطمه زهراست خواست وام الحسن ورمله کبری مادر
ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی بود وباقی

اولاد هر یک از کنیزکی بوده اند و مرتضی در وفات چهار
زن در نکاح داشت امامه بنت رسول الله و لیلی بنت
مسعود تمیمیه و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین
کلابیه و امهات اولاد یعنی کنیزکان هجده بوده اند
و ولد یعنی کنیزک داشت و شیخ مفید که از مشاهیر علماء
شیعه بوده در کتاب ارشاد گفت که اولاد مرتضی بیست و
هشتند حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری
که ام کلثوم کنیه داشت از فاطمه زهرا بوده اند و محمد که
کنیت او ابو القاسم بود اوست ابن حنفیه و مادر او خوله
بنت جعفر حنفیه است و عمر و رقیه توامان بودند
و مادر ایشان ام حبیبه بن ربیعه است و عباس و جعفر
و عثمان و عبد الله هر چهار در کربلا شهید شدند و
ام البنین است و محمد اصغر که کنیت او ابو بکر بود و عبید الله
هر دو در کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت

مسعود

مسعود کلابیه است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء
بنت عمیس خثعمیه و ام حسن و رمله مادر ایشان
مسعود بن عروه بن مسعود ثقفی است و نفیسه
و زینب صغری و ام هانی و ام الکرام و جمانه که ام
جعفر کنیه داشت و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه
و فاطمه این ده دختر هر یک از ام ولدی یعنی کنیزکی است
و محسن که برادر امام حسن و امام حسین است بعد از
رسول سه چهار ماهه بود که افتاد و الله اعلم **باب**
دوازدهم در بعضی احادیث که بغرض ما متعلق است
و افضلیت مرتضی را بحسب مفهوم مسئله و مشتمل
بر چهار حرف **حرف اول** در حکایت منع عمر رسول الله
را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواست نوشتن
بخاری در منع اهل یستشفع الی اهل الذمه و در باب اخراج
الیهود من جزیرة العرب و در باب مرض موت النبی عم

از ابن عباس روایت کنند که میگفت یوم الخمیس وما
یوم الخمیس یعنی روز پنجشنبه وچه روزی بود پنجشنبه
ثم بکی حتی خضب دمعه الحصا یعنی ازان گریست
تا بحدی که سنگ ریزها را خضاب کرد ورنگین ساخت
وبروایتی ثم بکی حتی بل دمعه الحصی یعنی گریست
چندانکه اشك او سنگ را ترکرد پس مردمان باوی گفتند
که یا ابن عباس چیست این یوم الخمیس گفت چون
وجع وخستگی حضرت رسالت صعب شد فرمود
که بیارید کاغذی وبروایتی دیگر بیارید شانه شتری تا
از بهر شما کتاب بنویسم که بعد ازان کتاب هرگز گمراه
نشوید ودر ضلالت نیفتید تا ابد ابن عباس گوید
که صحابه بخصومت ونزاع افتادند وحال آنکه نزدیك
هیچ پیغمبری نشاید که نزاع باشد وگفتند اهجر رسول الله
یعنی هرزه وهذیان گفت رسول الله وبروایتی دیگر فقالوا

ماله

ماله اهجر استفهموه یعنی گفتند پیغمبر را چه شده است
که این سخن میگوید آیا هرزه وهذیان میگوید استفهموه
یعنی تفحص کنید ازوی که این چه سخن گفته وبروایتی فقالوا
ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه یعنی گفتند
که پیغمبر را چه حالتست آیا بهرزه وهذیان گفتن مشغول
شده است استفهام واستفسار کنید ابن عباس
گفت فذهبوا یردون علیه یعنی در ایستادند وسخن
پیغمبر رد کردند وقبول نمیکردند بلکه حضرت رسالت
بهرزه وهذیان گفتن منسوب کردند ودر بعضی
بخاری در باب قول المریض قوموا عنی ودر باب کراهیة
الاختلاف هم از ابن عباس روایة کند که چون وعده
وفات رسول الله رسید در خانه پیغمبر جمعی از صحابه
حاضر بودند وعمر خطاب درمیان ایشان بود پس
پیغمبر صلی الله علیه وآله با صحابه گفت بیایید تا از بهر شما

کتابت کنم یک کتابی که هرگز بعد ازین گمراه نشوید و در ضلالت
نیفتید تا ابد عمر گفت که بدرستی که خستگی و وجع بر پیغمبر
غالب شده است یعنی درین حالت بسخن او اعتماد نیست
و قرآن نزدیک شماست و کتاب الله است ما را بس و اصحاب
که در خانه حاضر بودند دو گروه شدند و با همدیگر مخالفة
و خصومت کردند بعضی بسخن پیغمبر میل نمودند و میگفتند
که آلات کتابت نزدیک کنید تا پیغمبر از برای شما کتابی
نویسد که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید
تا ابد بعضی سخن میگفتند که عمر گفته بود ابن عباس گوید
که چون این جماعة در حضور پیغمبر اکثار مخالفة و مخاصمت
کردند و بگفتار باطل و لغو و لغط از حد گذرانیدند
حضرت رسالت فرمود قوموا عنی برخیزید از پیش من
و همه را از خانه بیرون کرد و ابن عباس هرگاه که این
شکایة حکایة کردی در آخر گفتی ان الرزیة کل الرزیة

ما حال

ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب
من اختلافهم و لغطهم یعنی بدرستی که مصیبت
و همه مصیبت آن بود که مانع و حایل شد میان رسول الله
و میان کتابت آن کتاب **ای ولی مؤمن** ازین حرف
افضلیت مرتضی لازم آید بنا بر آنکه عمر حضرت رسالت را
بهذیان و هرزه گفتن نسبت کرده است و حال آنکه
هیچکس نقل نکرده که در غیبت و حضور حضرت
رسالت از مرتضی امثال این سخنان و گفتار باکردار
صادر شده باشد بلکه همیشه ممتثل امر آنحضرت می بود
و افعال و اقوال رسول الله بنص کلام الله که و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی عین اقوال و افعال
حضرت صمدیه میدانست **حرف دوم** در کیفیة
صلوة ابوبکر و تاخیر حضرت مصطفی او را در آن
دو نوبة بوده یکی در حالة صحة پیغمبر و راوی حدیث

سهل بن سعد ساعدی است و نوبت دوم در حالت مرض
پیغمبر و راوی حدیث عایشه است اما نوبت اول بخاری
در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول و در
باب ما یجوز من التسبیح والحمد فی الصلوة للرجال و
در باب رفع الایدی فی الصلوة و در باب الاشارة
فی الصلوة و در اول ابواب الصلح از سهل بن سعد ساعدی
روایت کند که بنی بن عمرو بنی بن عوف در موضع قبا که حوالی
مدینه میبودند و میان ایشان قتال و مخاصمه افتاد
حضرت رسول با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت
تا میان ایشان صلح و اصلاح کند و وقت نماز در امد
پس موذن که بلال بود پیش ابوبکر رفت و گفت وقت نماز
میگذرد و رسول الله نیامد هیچ رغبت در امامت مردمان
داری ابوبکر گفت نعم ان شئت یعنی بلی رغبت دارم اگر
خواهی و بروایتی دیگر ان شئتم یعنی اگر خواهید پس بلال

قامت

قامت گفت و ابوبکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و
مردمان تکبیر احرام بستند و در میان نماز بودند که
حضرت برسید و در میان صفوف نماز می رفت
و صفها را یک یک میشکافت تا بصف اول رسید
مردمان بتصفیق دست بر دست زدن مشغول
شدند تا ابوبکر التفات کند و ابوبکر در نماز خود
ملتفت نمیشد چون مردمان اکثار تصفیق کردند
التفات نمود و رسول را دید پس رسول الله اشارت
کرد که بجای خویش باش ابوبکر هر دو دست برداشت
و گفت الحمد لله که حضرت رسالت این اشارت بمن
کرد و ابوبکر باز پس امد و حضرت رسول الله پیش رفت
و نماز عصر گذارد و چون از نماز فارغ شد با ابوبکر
گفت که ترا چه منع کرد از انکه بجای خود ثابت شوی آندم
که بتو اشارت کردم ابوبکر گفت که ابن ابی قحافه را این

مرتبت نیست که پیشنمازی رسول الله کند وحضرت
رسول الله روی بمردمان کرد وگفت چرا در نماز تصفیق
کردید هرکه را کاری ومهمی در نماز پیش آید اگر مرد است
باید که سبحان الله بگوید واگر زنست تصفیق کند یعنی
دست بر دست زند این روایات موافق نسخ حمری و
ابن الهیثم وابی اسحق مسلم است وهرچه فربری در باب
الامام یاتی قوما فیصلح بینهم آورده است که چون رسول الله
بصلح بنی عمرو میرفت بلال را گفت که هرگاه وقت صلوة
در آید ومن نیامده باشم با ابوبکر بفرمای تا پیش نمازی کند
وبادوری گفت در آخر این روایة که ابو عبدالله بخاری
فرمود که این روایة را بغیر حماد هیچ راوی نگفته است
یعنی روایة گفتن رسول الله بلال را که ابابکر بفرمای تا
پیشنمازی کند نوبة دوم بخاری در باب حد المریض
ان یشهد الجماعة وباب اهل العلم والفضل احق

بالامانة وباب الرجل یاتم بالامام ویاتم الناس بالماموم
از عایشه روایة کند که در مرض الموت حضرت مصطفی
بلال بانگ نماز گفت وبطلب رسول الله آمد آنحضرت
گفت که بفرمایید تا ابوبکر پیش نمازی کند عایشه گفت
که من گفتم که ابوبکر مرد رقیق القلب است هرگاه در مقام
تو قیام نماید ودر جای تو ایستد امامت کردن نمیتواند
سه نوبت این عذر می آوردم وآنحضرت میگفت بفرمایید
تا ابوبکر پیش نمازی کند وبروایتی گوید گفتم که عمر را بفرما که
چه ابوبکر هرگاه که قایم مقام تو شود گریه بروی غالب
شود واز بمردم شنوانیدن نتواند وبا حفصه دختر
عمر گفتم تا همین سخن گفت آنحضرت فرمود انکن صواحب
یوسف بدرستی که شما از یارانید که یوسف را بمحبت
وتهمت ببلای زندان گرفتار کردید عایشه گوید که چون
ابوبکر بنماز ایستاد وتکبیر احرام بست حضرت رسول الله

مردم

درخود خفتی یافت وخود را سبك دید از خانه بیرون
امد ویکدست بردوش عباس نهاد ویکی بردوش مردی
دیکر وانحضرت هر دو پای خود در زمین میکشید از
غایت ضعف وبی قوتی عبد الله بن عباس کوید که
ان مرد دیکر که عایشه نام او نبرد امیر المؤمنین بود همچنین
عباس ومرتضی حضرت رسول را می اوردند تا بر جانب
دست چپ ابوبکر نشست ونشسته امامت کرد و
روایت دیکر اورده که با اعمش کفتند که مردمان با بوبکر
کردند وا وبرسول اقتدا کرد اعمش بسر اشاره کرد که
بلی **ای ولی مؤمن** ما درین روایت سخن منصفانه
میکوییم اکر غرض از اقتداء مردمان بر ابوبکر میفرمود این
خود ممنوع است زیرا که در هیچ مذهب وملت جایز نیست
که یکجا عذر را دو امام باشد واکر غرض انست که ابوبکر
مانند مرد مؤذن بود این مسلم است اما فضیلتی

بشایش درین نیست ودر باب انما جعل الامام لیوتم
به از عایشه مرویست که پیغمبر در مرض موت ثقلی
وکرانی یافت ودر وقت عشاء الاخره از ما پرسید
که مردمان نماز کردند کفتیم نه منتظر تواند انحضرت
فرمود که برای من اب در تغار کنید عایشه کفت چنان
کردیم غسلی بر اورد وچون عزم قیام کرد بیهوش شد
وهمچنین تا سه نوبت می پرسید وما میکفتیم که منتظر
تواند ومیفرمود که اب در تغار کنید وغسل میکرد و
در حین قیام بیهوش میشد عایشه کوید که بعد از ان
سوی ابابکر فرستاد تا پیش نمازی کند عمر با او کفت تو
اولی واحقی **ای ولی مؤمن** ازین حرف استشمام
فاضلیه ومفضولیه صحابه توان کرد وبواسطه عزل ونصب
جز مرتضی در هیچ امری ومنصبی هیچکس معزول نشده است
با وجود انکه بدکویان پیش رسول در حق او بد کفتند چنانکه

در باب دوم گفتیم که مرتضی را سرلشکر کرد و بیمن فرستاد
چهار نفر از صحابه در حین مراجعه پیش حضرت رسالت
از وی شکایت کردند انحضرت برایشان غضب کرد دیگر
در غزای سلسله ابوبکر و عمر و عمرو عاص بدین ترتیب
هر یک سرلشکر میشدند شکست یافته بازمی گشتند و
معزول میشدند بعد از عمرو عاص امیر المؤمنین سر
لشکر شد و فتح کرد و در غزاء خیبر ابوبکر صاحب رایة
و امارة شد و شکست یافت روز دوم عمر شد و شکست
یافت و بعد ازان امیر المؤمنین شد و فتح کرد و در
فرستادن سوره براة همراه ابوبکر و فرستادن مرتضی
در عقب وی معزول شد پوشیده نماند که بخاری
در باب اهل العلم والفضل احق بالامامة و در باب من
رجع القهقری فی صلوته از انس مالک روایة کند
که ابوبکر در مرض موت حضرت رسالت امامت کرد

تا روز دوشنبه که روز وفات حضرت بود در صف
نماز ایستاده بودیم که پیغمبر پرده در حجره برداشت
دیدیم که برپای ایستاده بود و سوی ما نظر میکرد بعد
ازان بما اشارت کرد که نماز خود تمام کنید و همان روز
وفات یافت **ای ولی مؤمن** درین روایة تامل
کن هرگاه که نبی الله در حالتی که ضعیف و نحیف بود
و استطاعة قیام نداشت تا بحدی که میان علی و عباس
محمول بوده بجماعة میرفت و ترک جماعت نمیکرد چنانچه
بخاری گفت که حد مریض انست که بجماعت باید پس چگونه
حضرت رسالت بجماعة نیاید در حالتی که استطاعت
قیام داشته باشد بلی شاید که انس مالک از واقعه
خود خبر داده باشد یعنی بخواب دیده باشد در روز
وفات پیغمبر که اصحاب در صف نماز ایستاده بودند
و پیغمبر پرده در حجره برداشته باشد و صحابه وی را

ایستاده دیده کما حکی والله اعلم **حرف سوم**
در قصهٔ فدک بخاری در اول کتاب خمس و در باب
غزوهٔ خیبر از عایشه مرویست که فاطمه دختر رسول الله
بعد از وفات رسول از ابو بکر نصف مال رسول
بنص ایه طلب کرد وان غنیمتی بود در مدینه که الله تعالی
به پیغمبر داده بود و فدک قریه بود از قریهای خیبر والخمس
بود از پنج یک خیبر پس ابو بکر گفت که من از رسول الله
شنیدم که میگفت ما که پیغمبرانیم میراث خود نداریم
هر چه میگذاریم صدقه است و ابو بکر از ان مال بفاطمه
هیچ نداد بنا بر انکه صدقه بر اهل البیت حرام است پس
فاطمه خشم کرد بر ابو بکر و در غضب شد و همچنین با وی
سخن نگفت تا بعالم بقا پیوست و بعد از پیغمبر شش ماه
در قید حیوة بود و چون وفات کرد مرتضی علی ویرا بشب
دفن کرد و خود بروی نماز گذارد و اعلام و اخبار ابو بکر

نکرد

نکرد چه فاطمه علیها السلم با مرتضی الجنان وصیت
کرده بود و نخواست که ابو بکر بروی نماز کند و در جزو
اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه دینوری
اورده است که ابو بکر چون منع کرد فاطمه را از فدک روزی
دیگر با عمر گفت قم بنا الی فاطمة قد اغضبناها یعنی
برخیز تا بسوی فاطمه رویم و عذر خواهیم که ویرا بقهر
اورده ام پس بر در خانهٔ فاطمه رفتند ایشانرا بار نداد
پس مرتضی را وسیله کردند تا بار یافتند چون بخانهٔ
فاطمه در امدند و سلام کردند سیدة نساء العالمین
روی سوی دیوار اورد و جواب سلام باز نداد
و با ایشان گفت اگر شما را بحدیثی اخبار و اعلام کنم
باقرار می اید گفتند بلی هیچ نشنیده اید که پیغمبر میفرمود
فاطمة بضعة منی یرضیها ما یرضینی و یسخطها ما یسخطنی
من ارضاها فقد ارضانی و من ارضانی فقد ارضی الله

ومن اسخطها فقد اسخطنی ومن اسخطنی فقد اسخط الله قالا
نعم سمعناه صلی الله علیه وآله بقوله ذلك یعنی فاطمه گوشت
پاره ایست از من ورضا وسخط او رضا وسخط منست
او را هر که خشنود کرداند مرا خشنود کردانیده است
وهر که او را بقهر آورد مرا وخدا را بقهر آورده است
ابوبکر وعمر گفتند بلی شنیدیم رسالت را که این میگفت
پس فاطمه فرمود اشهد الله وملائکته انکما اسخطتمانی
وما ارضیتمانی ولان لقیت ابی لاشکونکما الیه
یعنی بدرستی که من خدا را وفرشتهای او را گواه میگیرم
که شما مرا بقهر آورده اید وناخشنود کرده اید واگر با
پدر ملاقات کنم شکایت شما گویم آمدیم باز بحکایت
ودر روایة بخاری عایشه گوید که در ایام حیوة حضرت
فاطمه امیر المؤمنین را پیش مردمان حرمت وجاه بود
چون فاطمه متوفی شد علی مردمان را الجنان میدید

که پیشتر

که پیشتر لاجرم التماس مصالحه ومتابعة ابوبکر کرد و
دران شش ماه با ابوبکر بیعت نکرده بود پس بطلب ابوبکر
ارسال فرمود وگفت بسوی ما بیا وهیچکس همراه خود
میاور عایشه گوید این سخن جهت آن گفت که از حاضر
شدن وآمدن عمر کراهیت داشت پس عمر با او گفت
که پیش ایشان تنها مرو ابوبکر گفت با من چه خواهند
کرد والله که تنها خواهم رفتن وبخانه علی رفت وصلح کردند
این روایة بخاری است اما حمیدی در جمع بین الصحیحین
آورده است که قال رجل للزهری افلم یبایع علی ستة
اشهر قال لا والله ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی
یعنی یکمردی با روایت کننده که زهری است گفت که علی
شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد زهری جواب داد که نه و
الله ونه هیچکس از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکرد تا آنکاه که
مرتضی علی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند

ودر کتب جمهور امده است که ابو سعید خدری گفت
چون رسول الله بعالم بقا رفت وفاطمه امد وادعاء
فدک نمود ابو بکر گفت که من میدانم که تو بغیر حق نمیگوی
ولیکن بینه وگواه خود بیاور وحضرت فاطمه علی را وام ایمن را
بگواهی اورد ابو بکر گفت یک زن با خود یک مرد بیاور تا
فدک را بتو دهم این از طریق اهل سنت است ومیگویند
که ابو بکر از انجهت فدک بفاطمه نداد که نصاب شهادت
تمام نبود چرا که نصاب شهادت دو مرد است یا خود
مردی ودو زن وبفاطمه سوگند نداد با وجود یک گواه
ویمین مشهود بود وعمل نمیکرد الا بدو یا مردی وزن واما
نزد شیعه انست که ام سلمه زوجه پیغمبر وامام حسن وامام
حسین هم گواهی دادند واهل سنت میگویند که از طریق ما
ثابت نیست که ام سلمه گواهی داده باشد وامام حسن وحسین
دران حین بالغ نبودند ونیز گواهی فرزند برای پدر ومادر

مقبول نیست جهت نفع ای ولی مؤمن از حکایت فدک
با وجود یک گواه ویمین وخشمگین شدن حضرت فاطمه
زهرا ودفن وی بشب مفهوم میشود امری چند واز
بیعت نکردن مرتضی دران شش ماه با انکه بیعت
با امام بحق جهة ارتفاع فساد وصلاح عباد واجبست
امری چند لازم ومحتم است معلوم میگردد دو امر
یکی استحقاق واهلیت مرتضی منصب خلافه را دوم
عدم استحقاق غیر ای ولی مؤمن بتأمل معلوم
میشود از افضلیت وحقانیت مرتضی بر نسبت خلافة
وحکومت خلفا چرا که عدم بیعت در ایام یقین که
دلیل عدم رضای مرتضی است بخلافة وحکومت خلفا
یا از جهة انکه ایشانرا اهلیت این منصب نبوده باشد
وحقانیت اشارتست ویا از جهة انکه اهلیت مرتضی از
روی علم وفضل بر نسبت این منصب بیشتر از ایشان

بوده باشد وافضلیت عبارة ازانست **حرف چهارم**
بخاری در ابواب شرب اورده است که رسول در خانهٔ انس بن
مالك بود که برای او شیر کوسفند اورده بود و از ابر چاهی
که در خانهٔ انس بود ممزوج کردانیدند و از دست راست
پیغمبر اعرابی نشسته بود و از دست چپ ابو بکر و چون
حضرت رسالت ازان شیر ممزوج اشامید و قدح از
دهن مبارك برداشت عمر ترسید که پیغمبر قدح را باعرابی
دهد کفت ای رسول قدح را بابو بکر ده که نزدیك تواست
پیغمبر التفات بسخن او نکرد و باعرابی داد و فرمود الایمن
الایمن یعنی انکه بر دست راست بود اولی است و حال
انکه امیر داعرابی امیر المؤمنین علی علیه السلم بوده و بخاری
نزدیك قوله تعالی در سورهٔ حجرات وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ
فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ الایه یعنی اواز خود برا اواز پیغمبر بلند
مکنید که عملهای شما تباه شود شمارا ازان تباهی شعور

واز ابن ابی مليكه روایة کرده وکفت که نزدیك بود که عمر و
ابو بکر هلاك شوند چه اواز خود در حضرت پیغمبر بلند
کردن دراین حین که رکب بنی تمیم امده بود رکب طایفه را
کویند که بر اشتر سوار باشند پس ابو بکر با پیغمبر کفت که
اقرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن و عمر کفت برای مردی
دیکر که او را امیر کن پس ابو بکر بعمر کفت که مقصود تو نیست
الا مخالفت من و اواز ایشان درین باب بلند شد
پس حق تعالی در شان ایشان ان ایه فرو فرستاد و
نزدیك قوله تعالی اِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ
الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ یعنی بدرستی که انان که
میخوانند ترا از قفای حجرات اکثر ایشان لا یعقل و
جاهلند وهم در بخاری از عبد الله بن زبیر مرویست
که رکب بنی تمیم نزدیك پیغمبر امدند پس ابو بکر با پیغمبر
کفت قعقاع بن معبد را امیر کن و عمر کفت

اقرع بن حابس را امیر کن پس ابو بکر با عمر گفت مراد تو جه
بود از مخالفت من و با همدیگر مجادله کردند و در حضرت
رسالت آواز بلند بر آوردند پس در بارهٔ ایشان این آیه
نازل شد لا تقدموا بین یدی الله و رسوله یعنی در پیش
خدا و رسول خدا در کردار و گفتار پیش دستی مکنید
تا آخر آیه و بعد از آن فرمود ولو انهم صبروا حتی تخرج
الیهم لکان خیرا لهم یعنی اگر این غافلان و جاهلان
صبر کردندی تا آنگاه که تو پیش ایشان بیرون آمدی ایشان را
بهتر بودی از آنکه بی ادبی میکنند و ترا از قفای حجرها
میخوانند غرض که این روایات که بر بی ادبی ایشان می کنند
مستلزم افضلیت مرتضی است چرا که در حق مرتضی از این
قبیل روایات نازل نشده است بلکه آیتی که بعتاب و
توبیخ تعلق داشته باشد هرگز در شان وی نیامده است
چنانکه در صدر کتاب و هم از ابن عباس روایت کرده ایم

ولقد



ولقد عاتب الله اصحاب محمد فی ای من القرآن وما ذکر
علیا الا بخیر فهذا آخر ما اردنا ایراده اللهم صل علی
سیدنا محمد و وفقنا لما تحب و ترضی فانک انت
المبتدی والیک المنتهی وهو یقول الحق وهو
یهدی السبیل والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
وهو السمیع العلیم

